

رومن رولان

# زبسییر

«قہرمان انقلاب کبیر فرانسه»

ترجمہ

محمد خاوری



۹۵

---

رئیس‌جمهور

چاپخانه نگارستان

چاپ اول تابستان ۶۳

تیراژ ۳۰۰۰ جلد

## فهرست

---

صفحه	عنوان
۶	معرفی نویسنده
۱۵	آزیرهای انقلاب
۲۹	شاگرد روسو
۳۹	از وکالت دعاوی تا وکالت مجلس
۴۸	انقلاب سال ۱۷۸۹
۶۳	فساد ناپذیر
۷۶	انقلاب ادامه می‌یابد
۸۹	حکومت جمهوری و دوره کنوانسیون
۹۷	دوره ترور و خونریزی
۱۱۸	انقلاب نقش خودش را ایفا میکند
۱۴۰	انقلاب ضد انقلاب

## در ستایش رومن رولان



**د**ر تمام مدت زندگی ، همراهی بزرگتر از او نشناختم . او مانند گاوته میخواست که خاطره ، به خودی خود آفریننده باشد و آدمی گذشته را جز برای دنبال کردن و افزایش دادن زندگی به یاد نیاورد . من بادر نظر گرفتن چنین روحیه ای است که می خواهم بنویسم . بدین ترتیب به او وفادار خواهم بود . ولی این چیزی جز يك داوری سریع نمی تواند باشد . هر آنچه را که به او مدیونم نمی توانم بازگو کنم . هر که فقط يك بار نگاه های بسیار روشن او را متوجه خود دیده باشد ، به گمان من برای همیشه از خود اندیشه ای جز آن چه باید ، خواهد ساخت . او

هیچگاه کسی ، حتی خوارترین افراد را مورد خطاب قرار نمی‌داد مگر اینکه او را در بلندترین حد خود جای دهد و در همان حال نیز وانمود می‌کرد که بمغضاب خود امیدهایی خارق‌العاده بسته است . برای هیچ چیز به اندازه قدرت روحی ارزش قائل نبود . اجازه نمی‌داد که انسان ضعیف باشد . آدمی در کنار او احساس می‌کرد که نیل به عظمت درزندگی امکان دارد و او به آدمی می‌قبولاند که هر کس قادر به کسب این عظمت است . تومی شگفت داشت . مرد ایمان بود . بنابراین او ، آدمی هیچگاه به اندازه خوشتن نیست . او که خود انسان زنده بزرگی بود جز برای آن که انسان بیافریند نمی‌نوشت .

ادبیات مجلسی را «چون بازار سرگنر» تحقیر می‌کرد و می‌گفت که خلق يك اثر هنری در نظر او همچون يك حرفه یا به منظور لذت جویی نیست . آفرینش هنری در نظر او نمی‌توانست بازی بی‌دلیلی باشد ، بلکه بیان و نتیجه يك تعهد بود و اثر او نبردی طولانی بود که او به خاطر انسان‌ها به آن تن در داده بود . يك هنر بزرگ بدون ملتی بزرگ که آنرا با خون و زندگی خویش ، با زنجها و رؤیاهای خویش تغذیه کند ، در نظر او امکان پذیر نبود . نهستین آثار او ، تأثر ملت و انقلاب بود : این به آن معنی است که او در خلق ملتش ، خود و اثرش را یکسان شریک می‌دانست .

درك وحدت حیات او که مدام وابستگی داشت و در این همه بیکارها نیز شریک بود در نظر اول دشوار به نظر می‌رسد و ناقدان خرید پای از حمله به تضادهای آن خودداری نمی‌کنند . هر يك از ما چون فقط فلان لحظه از این زندگی را مورد ملاحظه قرار دهد ممکن است بر اثر سوداهای خویش مورد این وسوسه قرار گیرد که این روح فقط به خود تعلق داشته است . افرادی که از حرارت برخوردار نیستند مدام در ضد و نقیض گویی هستند ، اما این امر به نظر نمی‌رسد ، زیرا آنها مدام با رفت و برگشت عقایدی که نظیر خود آنها بدون حرارت است زود یکی می‌شود . اما

رولان چون از جمله افراد نادری بود. که تنها فکر می‌کنند،  
ضد و نقیض گو به نظر رسیده است. اما این تاریخ است که  
در اطراف مردمی از این گونه، آکنده از تضاد است. این  
گونه افراد باید اندیشه خود را با حادته تطبیق دهند،  
اما کسی که آنها را خوب می‌شناسد می‌داند که آنها بر روی  
صخره خود پابرجا هستند. زمانی - در دورانی که با  
یکدیگر کار می‌کردیم: من مجله اروپ (Europe)  
را اداره می‌کردم که دوستان او تأسیس کرده بودند وزیر  
نظر خود او هم بود سرگرم بحث‌های دشوار زمان بودیم.  
از او درباره رابطه عرفان و سیاست سؤال کردم. جواب  
او را هنوز در برابر چشم دارم:

«هر کسی باید بکوشد که ندای درون را در یابد و  
هنگامی که یقین حاصل کرد که آنرا به وضوح شنیده،  
باید از آن اطاعت کند. اما ندای درون شما را به هر جا  
که برد باز هم استقلال خود را بطور کامل تر حفظ کنید.  
حتی در جنگ به هیچ دسته‌ای نپیوندید. برای این یا آن  
دسته، فقط متحد داوطلب آزادی باشید که گذشته از یک  
اقدام محدود، هیچگاه ملزم نمی‌شود. در غیر این صورت  
کار خوبی که امکان دارد به خاطر آرمان برگریده خود  
انجام دهید ممکن است آلوده و یا معلوم شود.»

و خود هیچگاه از دنبال کردن ندای درون خود  
دست برنداشت. خود را کم و بیش مانند  
بخشنده‌ترین رفیق راه به این و یا آن دسته  
قرض داد، اما هیچگاه خود را به کسی نبخشید.  
و همواره نیز همین که ندای درویش به او امر کرد، خود  
را فوراً پس گرفت

تعمدات او هر چه بوده باشد، این «اعلام استقلال  
روحی» که او در سال ۱۹۱۹ پس از «گیروداری وحشیانه»  
که او از آن «سرخورده» بیرون آمده بود، امضایش را  
به تمام نویسندگان جهان پیشنهاد می‌کرد، به نظر من  
عمیق‌ترین احساس او را بیان می‌نمود. البته باید در نظر  
گرفت که او هیچ چیز را بیش از حيله‌گری تحقیر

نمی‌کرد و هیچ چیز هم نبود که او به اندازه يك ايده آلیسم  
بزرگ و بزدلانه به آن بی‌اعتماد باشد. و ضمناً او در نظر  
نیارود که اندیشه می‌تواند جدا از عمل باشد. او در سال  
۱۹۳۴ می‌نوشت: «بدون توانایی‌های ناشی از به هم پیوستن  
عمل و فکر، ابتدا يك اثر هنری بزرگ وجود ندارد،  
این‌ها قدرت‌های مکمل هستند.»

او به تدریج که در زندگی پیش می‌رفت با وضوح  
بیشتری به روابط جسم و روح پی‌می‌برد.

نویسنده، مانند هر شخص دیگری نه آن چه می‌گوید،  
بلکه آنچه می‌کند، است. صداقت، الزام عمیق او است  
که او را مورد داوری قرار می‌دهد. و آنچه در مورد افراد  
واقعییت دارد در مورد ملت نیز دارای واقعییت است. از  
اعناق جامعه مضطربمان دریکی از روزهای دسامبر سال  
۱۹۴۲ برایش نوشتم که برای نخستین بار احساس می‌کنم  
که روح ممکن است بمیرد. جواب داد: «این گفته‌ای  
غم‌انگیز، گفته‌ای واقعی است. شاید ما از رابطه نزدیک  
امور لاهوتی و دنیوی شناختی بالنسبه روشن نداشته‌ایم.  
نه اینکه پاداران امور لاهوتی پیوسته به شماره اندکی  
از ملل در جهان متکی بوده‌اند.»

این که جان فقط زیبا باشد برای او کافی نبود.  
او می‌خواست که جان مؤثر باشد. دوست داشت بگوید  
که او خود کارگری پیر است و همواره می‌خواست که ما  
همه را به کار وادارد.

در سال ۱۸۹۶ پس از درام‌های ایتالیائی و سن لویی،  
و پیش از «آثر» (AERT) و تأثر انقلابش، در  
یادداشت‌هایش می‌نوشت: «چیزی که اهمیت دارد حراست  
روح، عظمت و قهرمانی است. من می‌توانم به همان  
خوبی که سن لویی خودش را نثار خداوند می‌کند، در عالم  
جذبه، به عنوان قهرمان، همان هنرمند ملی عهد رنسانس  
را انتخاب کنم که هنگامی که از دوزخ با او سخن می‌-  
گویند با قهقهه‌ای بمیرد. آن وقت بدون شك کاملاً

اندیشه‌ام را بندرک خواهند کرد : اظهار عقیده خواهند شد  
 که من در میان عقاید مختلف شناوری کرده‌ام بی آن که  
 بتوانم تصمیم گرفته باشم . با این همه هدف من هیچگاه  
 عوض نشده است . هدف من ، از تمام اشکال ایمان و شك  
 آشکار کردن آتش پنهانی ، و ابدیتی است که هر کس در  
 درون دارد . هر کسی ، هر گونه که بیندیشد و اعتقاد داشته  
 باشد ، بشرط آن که فقط بتواند انسان باشد ، و تصام  
 قدرت‌های اخلاقی انسانیت تقسیم شده را به صورت دسته‌ای  
 گردآورد — در يك كلمه شوق عمل را در دورانی تضعیف  
 شده بستاید ...»

او قهرمان‌ها را دوست داشت . تمامی آثارش دعوتی  
 به شهادت است . بیوگرافی قهرمان وار بهوون ، میکلائز،  
 تولستوی ، گواهی نوعی عظمت است که او در رؤیا  
 می‌پرورد و در این مرحله پرتردید سال‌های ۱۹۵۰ احساس  
 می‌کرد که — آن چنان که خود می‌گفت — باید «عظمت  
 جهان را نجات داد .» من فکر می‌کنم که او بیش از آنچه  
 در اندیشه خوشبختی انسانها بوده باشد ، در اندیشه عظمت  
 آنان بود: «دنیا در خودپسندی محتاطانه و پست خود، به  
 حالت خفگی می‌میرد ، پنجره‌ها را باز کنیم . هوای آزاد  
 را بدهد و بیاوریم . هوای متعلق به قهرمانان را فرود بدهیم.»  
 او در سال ۱۹۰۳ در مقدمه کتاب کوچکش درباره بهوون  
 چنین سخن گفته است ، و همین سخن بود که او را شناساند  
 و نخستین خوانندگان و نخستین دوستانش را گردآورد .  
 در مقدمه میکلائز در سال ۱۹۰۶ همان موضوع را به نحو  
 عمیق‌تری از سر گرفت . او بانگ برداشت : «لحن از این  
 ایده‌آلیسم بردلانه که نگاه را از بینوایی‌های زندگی و  
 ضعف‌های جهان برمی‌گرداند نفرت دارم . قهرمانی  
 دروغین ، نوعی بزذبی است . در جهان فقط يك قهرمان  
 وجود دارد : جهان را آن چنان که هست دیدن و دوستش  
 داشتن .»

تاب‌های کوچک او، زندگینامه‌های «پلوتارک» -  
 وار او ، این شرح زندگی‌های افراد برجسته  
 درابتدا خصوصیتی ممتاز به‌کار او بخشیدند و  
 دوستان بسیاری برایش به وجود آوردند .  
 افراد همن من او را مانند نوعی «گورو» (رهبرمعنوی  
 هندیان) دنبال کردند . او بود که نوعی جرأت ونوعی  
 شهامت را بهما تعلیم داد . به‌مأمیل به‌پیشی جستن را بخشید.  
 این قدرت روحی که او به ما می‌آموخت آیا باید ما را  
 آمادهٔ جنگ می‌کرد ؟ او فقط خواسته بود زندگی کردن  
 را بهما بیاموزد . ده جلد ژان کریستف هم همین درس را  
 به‌ما داده بود . این رمان اروپا بود ، اروپایی که بایسد  
 نجات داده می‌شد . «رولان» به اروپا می‌نگریست و از  
 درجهٔ چشم کسی چون بتهوون درباره‌اش به‌داوری می‌-  
 پرداخت . دراین سرگذشت زیبا یک جوان آلمانی و یک  
 جوان فرانسوی ، ژان کریستف و اولیویه بایکدیگر مواجه  
 می‌شوند و یکدیگر را دوست می‌دارند . رابطه سخت است  
 وژان کریستف «بالاخر از گیرودار» است . «رولان» در  
 «ژان کریستف» گنبدیدگی اروپای ناسیونالیست را بیان  
 کرده است . جنگ درگرفته بود ، او چگونه می‌توانست  
 ساکت بماند ؟ نمی‌توانست ساکت بماند و خود را آشکار  
 نکند . او برینوایی‌های هولناکی که به‌این گنبدیدگی  
 منتهی می‌شد تأسف می‌خورد و قبل از همه ، یگانه کسی  
 بود که جرأت کرد درباخ جنون مردمان بگوید : نه ! .  
 واین وفادار ماندن به‌عمیق‌ترین اندیشه‌اش بود . بیش از  
 همیشه باید «اتحادانسانی» را اعلام کرد و کسانی را  
 مورد خطاب قرار می‌داد که ژان کریستف را به‌آنها اهداء  
 کرده بود : «به‌جانهای آزاد همهٔ ملت‌هایی که رنج  
 می‌برند ، می‌جنگند ، و پیروز می‌شوند .»

او هنگام انجام این کار در دل بزرگترین سنت  
فرانسوی ، سنت انقلاب ، سنت فلاسفه قرن هجدهم، سنت  
میشله ، هوگو ، سنتی که پیوسته خواسته است فرانسه را  
باجهان و بشریت شریک کند، جای داشت . او يك «فرانسوی  
قدیمی ریشدار» بود که از خانواده های کورو و رولان،  
اجداد شعر ، که از آنها «سختی اخلاقی فولادوار و شکست  
ناپذیر در برابر دروغ و بزدنی های پست» را گرفته بود.  
مه می دانند که در فرانسه و در آلمان ،



شاهت های او چه بدنامی ها و چه اهانت های  
برایش به بار آورد ، زیرا مردم اروپا جز  
جنگیدن ، چیزی دیگر نمی خواستند . او در  
مقدمه کتابی که در آن مقاله هایش را گردآورده بود  
جواب داد : «يك ملت بزرگ ، يك ملت بزرگ که جنگ  
بر او پوش آورده فقط نباید از مرزهایش دفاع کند :  
عقلش هم هست .» بدین ترتیب آواز عقل فرانسه دفاع  
کرده بود ، و همزمان با آن از عقل تمام انسان ها دفاع  
کرده بود . و پیش می آید که در سراسر جهان ، عقل تمام  
افراد در این گفتار شناخته می شود . با گذشت زمان روشن  
شده است که این سخنان پیامبرانه بوده است و امروزه  
اساس جهانی بودن افتخار او نیز همین است .

گمان می کنم که توجه خصوصیت رزمنده و گاه  
تحریک آمیز اندیشه اش را می یابیم : او پیکر بلند بالای  
لاغر و غالباً ضعیفش را (اودر تمام مدت زندگیش بیمار  
بود) بمسخره می گرفت اما می دانست که در او «يك  
نیروی زندگی خشمناک لودی است که می خواهد به موجود  
درونی او تحقق ببخشد .» این تضاد ، نخستین تضادی  
که در وجودش نقش بسته بود ، بدون شك اصل همان «نه»  
و «لعن نمی پذیرم» بود که او مدام در قبال بی نظمی های  
جهان بر زبان می آورد . او پیکرش را نمی پذیرفت و با  
آن «مانند سنگ رفتار می کرد» (خود او است که چنین

گفته) و آنرا همواره در فشاری سمج قرار می‌داد. او ناگزیر بود که این پیکر را تحصیل کند اما در زمینه روح، همیشه بردبا او بود: روح او هیچگاه چیزی جز آن چه او از خود ساخته بود نبود. او دارای «روحی بی‌باک» بود. نبرد طولانی آنرا به روشنی کشاند. او در باره خود گفته است که غالباً در نخستین بخش زندگی خویش «یکی در مقابل همه» بوده است. اما به هنگام پیرشدن خواسته بود که «تن واحدی که همه است» بشود. او این فرمول‌ها را به صورتی اندکی بیش از حد فصیح و شاید هم‌اندکی غرورآمیز دوست داشت، ولی برای نبرد خود به این غرور نیاز داشت. در این فرمول‌ها هیچگونه تناقضی وجود ندارد. او از جمله افرادی بود که زمزمه گنگ همه ازواج و بیانات پایدار آنها را می‌شنوند. گفتن ندر قبایل سرگردانی‌های انسان‌ها در میان هوس‌هایشان، همان توافق با عقل بازیافته آنها است. آن که با هر چه همه از آن اطاعت می‌کردند مخالفت می‌ورزید، با همان عمل، خود را با درونی‌ترین امیدهای آنان موافق می‌یافت. او ضعف آنان را زد می‌کرد. قدرت آنان را بیدار می‌کرد. رولان - عمیق‌ترین قسمت وجود او - وحدت انسانی را، اشتراك عناصری را که ما از آنها تشکیل یافته‌ایم و برانداری نیز در آنها پایه‌گذاری می‌شود، احساس می‌کرد. او احساس کرده بود که همان انسان واحد در تمام انسان‌ها پراکنده است. او صاحب يك روح بزرگ مذهبی و برادرانه بود. نوشته است: «لفظ گالی را قهرمان می‌خوانم که به سبب روحشان بزرگ‌سند.» و «قلب» برای او همان قلمرو پهناور زندگی درونی بود. او از صمیم قلب خواسته است به انسان‌ها کمک کند که زندگی کنند و نیروی زندگی را در خود افزایش دهند. آنچه او «برانداری غم‌انگیز» خوانده در سرچشمه کلیه کتاب‌های او وجود دارد. این برانداری برای او يك اصل، ينك

قانون ، يك عقیده ثابت نبود ، بلکه يك امر وجدانی ، يك  
مکاشفه ، يك امر روحی بود . زمانی برای دوستی نوشت:  
«در آخر سر ، من موسیقیدان هستم ، در همه چیز هماهنگی  
می‌جویم - هماهنگی تمام اعتقادات و تمام قدرت‌های  
زندگی .» واقعی‌ترین استاد تفکر و زندگی او . بهوون  
است که در تمام مدت زندگی همراه او بوده است . او به  
انتلکتوالیسم ، تجرید ، افکار بسیار روشن که ممکن است  
به‌زندانی مبدل بشوند بی‌اعتماد بود . اندیشه او موزیکال  
بود ، و مانند خود موسیقی ، واجد هماهنگی و ویرانگر  
تناقض‌ها بود ، به همان اندازه که حساس بود ، عاقل‌هم  
بود و می‌خواست به‌ندای آهسته درونی تمام انسان‌ها طنین  
ببخشد .

نوشته ژان گتو

ترجمه قاسم صنعوی

## آزیرهای انقلاب

قرن هیجدهم ، در کشور فرانسه که از سالیان دراز ، تحت تسلط سلطنت استبدادی و سیستم فئودالی بسر میبرد ، شاهد صحنه نزار و کشمکش خشونت آمیزی بود .

این نزار میان هیئت حاکمه که از نجبا و اشراف و روحانیان تشکیل می شد ، از يك طرف و طبقه تازه نفس بورژوازی که از بازرگانان و صنعتگران شهرنشین تشکیل می شد و به طبقه سوم نیز معروف بود ، در گرفت و از همان اوائل قرن هیجدهم به ثبوت و وضوح نمایان شد ، زیرا در آن تاریخ نیروی اجتماعی به طبقه رشد کننده بورژوازی منتقل شده بود و بورژوازی به منظور نجات دادن نیروهای تولیدی خود از یوغ مقررات و قوانین پوسیده اقتصادی و سیاسی فئودالیتسه که پیشرفت او را به عقب

میانداخت و بالمآل مانع تکامل تمام کشور فرانسه می گردید ، مبارزه می کرد . این کشمکش و نزاع پا به پای طرز تولید و آشکار شدن رابطه مستقیم ، مصالح جامعه فرانسه با پیروز شدن این طبقه جدید بر طبقه از هم پاشیده قدیمی و لغای مقررات و قوانین اقتصادی و سیاسی دوره سابق که به صورت مانع پیشرفت و ترقی فرانسویها شده بود ، نمودی نمود و شدت می یافت . در اواخر دهه اول این قرن سرشار از حوادث بزرگ تاریخی ، کشور فرانسه که در نتیجه جنگهای سلطنتی در راه کسب عظمت و تأمین منافع شخصی پادشاهان آن کشور و ارضای شهوات پلید آنها ، خسته و وامانده شده بود ، در عهد لوئی پانزدهم فرصت یافت که برای مدت پانزده سال در صلح و آرامش بسربرد ، مع ذلک در مدت این چند سال هم لوئی پانزدهم صفحه های سیاه و تنگینی را بر تاریخچه سراپا ادبار سلطنت در فرانسه افزود . او اولین پادشاه فرانسوی نبود که کمر ملت را زیر بار مالیات و جور و ستم خم کند و اجازه دهد که دختران را از منزل و مأوایشان بر بایند و به عنوان کنیز در دربار بفروشند ، ولی کثافتکارهای دربار فرانسه و جور و ستم فئودالی را این بار چشم انتقاد کننده ای میدید که قبلا وجود نداشت . چشم بینای طبقه نمود کننده بورژوازی مواظب جنایات و کارهای احمقانه درباریان و فئودالها بود زیرا این طبقه آزادی طلب مجبور بود با دادن مالیات ظالمانه ، در حقیقت خونهای جنایات و اعمال ناروای آنها را بپردازد .

از سال ۱۷۲۵ ، انزجار مردم از سیستم فئودالی و بدبهای ناشی از آن صریحاً و شدیداً شروع شد و مردم پاریس که از سنگینی مالیات به ستوه آمده بودند ، برای اولین بار دست به شورش و بی‌نظمی زدند و اهالی دهات علیه حقوق و امتیازاتی که به ارباب تعلق می‌گرفت ، سرپیچی نمودند . و چون حقوق ارباب تکیه‌گاه رژیم فئودالیتة محسوب میشد ، لذا چه در شهر و چه در ده مورد حملات شدید آزادیخواهان قرار گرفته و تقاضای الغای آنها از طرف مردم بشدت تعقیب میشد ، زیرا نجبا و روحانیان تقریباً مالک کلیه جنگلها و مزارع و چراگاهها و دریاچه‌ها می‌بودند و يك ششم زمینهای قابل کشت و زرع نیز به آنها تعلق داشت .

بورژواهای ثروتمند زمینهای اطراف شهرها را می‌خریدند تا از خانواده‌های شهرنشین محسوب شوند و بدین وسیله حق شرکت در انتخابات مجالس اداره شهرها و پارلمان را بدست آورند . اما دهقانان که اکثریت ملت را تشکیل می‌دادند ، برخی قطعه زمین کوچکی داشتند که محصول آن کفاف معیشت آنها را نمی‌داد و برخی دیگر که اجاره دار بودند باندازه‌ایکه سد جوع کنند تحصیل معاش میکردند . رژیم بردگی هنوز در بعضی از نقاط فرانسه معمول بود . بردگان تیره روز که همه روزه قبل از طلوع آفتاب سرکار می‌رفتند و هفده ساعت کار پرمشقت می‌کردند تا لقمه نانی به کف آرند ، ناچار بودند گاهی هم بیگاری کنند ؛ بدین

معنی که چندین روز مشغول هموار کردن راه‌های شوسه شوند ولی در مقابل این کار طاقت فرسا اجرتی دریافت نکنند ، بدیهی است که در نتیجه ندادن مزد ، کارها به بدترین وجه انجام میشد و راهها کما فی السابق نا هموار و غیر قابل استفاده میماند تا جایی که ارتباط میان نقاط مختلف کشور تقریباً معدوم شده بود . و از اینرو هر منطقه‌ای از فرانسه دارای بازارهای جداگانه و عادات و نیز زبانی مخصوص می‌بود و دهقانان هر منطقه‌ای فقط محصولاتی را که برای خودشان لازم بود یا در بازارهای نزدیک دهشان خریدار داشت می‌کاشتند . و غالباً نصف محصول سالیانه خود را بعنوان مالیات تحویل می‌دادند و چه بسا اتفاق می‌افتاد که دهقان خودش با خیش و بیل زمین را شخم می‌کرد و به منظور صرفه‌جویی ، از استفاده از گاوهم صرف نظر مینمود . در نتیجه ، آخر سال محصول کمتری به دست می‌آورد و بیچارگی و نداری او دو برابر می‌گردید. و از طرفی هم ، ملت زحمتکش را مدام قحطی و گرسنگی تهدید می‌کرد . زیرا يك هفتم زمینهای قابل کشت بدون بهره برداری مانده و از بقیه زمینها توسط ابزارهای زراعتی ساده بهره برداری میشد و گذشته از این ، نصف بیشتر محصول دهقانان به يك عده معدود از نجبا و ممتازین می‌رسید .

دهقانان فرانسوی تا اواسط قرن هیجدهم گوشت نمی‌خوردند و بخوردن میوه و نخود لوبیا و ذرت اکتفا می‌کردند و گندمی که خودشان می‌کاشتند ، برای مصرف دیگران ضبط میشد و برای

طبقات ممتازه که اعاشه آنها طبق رسوم ظالمانه جامعه آنروز به عهده دهقانان بود، فرستاده می شد. دهقان فرانسوی طی قرنهای متوالی گرفتار این نوع زندگی بود و بگانه آرزویش این بود که قطعه زمینی بدست آورد که ملك طلق او باشد و در آن قطعه زمین، فارغ از قید حقوق و امتیازات ارباب، آسوده زیست کند و ملزم به پرداخت مالیات سنگین نباشد.

فقر و تیره روزی کارگران که مزد بسیار ناچیزی دریافت میکردند دست کمی از بدبختی دهقانان نداشت. در سال ۱۷۴۴ تنها در شهر لیون بیش از بیست هزار کارگر بافنده اعتصاب کردند. ولی اعتصابات کارگران در آن دوره هیچگونه رنگ سیاسی یا اجتماعی مخصوص بخود نداشت، زیرا تمام کارگران از بورژوازی تبعیت می کردند و هر راهی که توسط بورژواها به آنها نشان داده می شد، بدون اعتراض می پیمودند و برآورده شدن آرزوهای خودشان را در پیروزی طبقه بورژوازی مجسم می پنداشتند و چه بسا اتفاق می افتاد که میان خود کارگران رقابت و اختلاف بروز می کرد و با کارگران يك صنف دیگر، وارد نزاعهای سخت می شدند مدت صلح و آرامش کوتاه بود، زیرا فرانسه مجدداً علیه لهستان اعلان جنگ داد، سپس علیه کشورهای اتریش و پروس و انگلیس و هلند وارد جنگهای طولانی شد تا اینکه در سال ۱۷۴۸ به موجب پیمان صلحی که بسته شد، از ولایت «فلاندر» که قبل از جنگ جزو خاک فرانسه محسوب میشد صرف نظر کرد و تازه این

جنگهای زیان آور پایان رسیده بود که شورشهای داخلی در پاریس شروع شد ، زیرا لوئی پانزدهم در ایام جنگ مالیات جدیدی را به مردم تحمیل کرده و وعده داده بود که پس از پایان جنگ ، بلافاصله مالیات مزبور الغاء می گردد ، ولی پس از استقرار صلح و مرتفع شدن موجبات اخذ مالیات کمرشکن ، بازهم تحصیلداران خزانه سلطنتی برای دریافت مالیات مزبور ، بر مردم تهیدست فشار وارد می ساختند و اگر کسی اعتراض میکرد بلا درنگ روانه زندان « باستیل » یا « فانسین » میشد ، ولی دیگر زندان برای مردم ناراضی و خشمناک نرس آور نبود و به عنوان اعتراض نسبت به مالیات تحمیلی ، مردم بیش از يك بار شورشیدند و در سال ۱۷۵۰ قصد هجوم به کاخ ورسای را نمودند . . دیری نگذشت که قحطی و گرسنگی به دهات نیز سرایت کرد و در نتیجه آن عصبانیت و ناراضی مردم از سیاست شوم لوئی پانزدهم که دلیران فرانسه او را « پادشاه محبوب » می نامیدند بیشتر شد . لوئی پانزدهم که عیش و طرب را بر مملکت داری ترجیح می داد و به علت شورش و ناراضی مردم از اداره مملکت عاجز بود ، دست معشوقه خود ، « مادام دوپهداور » رادر کارهای مملکتی باز گذاشت و بدین طریق کشور فرانسه برای مدت بیست و چند سال به دست معشوقه لویی پانزدهم اداره میشد ، در حالیکه در تمام این مدت شاه با کمال بی اعتنائی و مانند يك تماشاچی بیطرف به کارهای مملکتی نگاه میکرد . معشوقه لویی پانزدهم بسیار زیرک و عاقل بود . به هنرمندان

فرانسه کمک‌های شایانی کرد تا هرچه بیشتر وسایل کامرانی و سرگرمی نجبا و اشراف را فراهم سازند، ولی در عین حال دسایس مأمورین مخفی او فرانسه را به سوی جنگهایی که به جنگهای هفت ساله معروف است سوق داد.

جنگهای هفت ساله در سال ۱۷۵۶ با يك سلسله فتوحات شروع شد و در سال ۱۷۶۳ با انعقاد پیمان پاریس خاتمه یافت و فرانسه به موجب این پیمان، مستعمرات خود را در هندوستان و کانادا و آنتیل و سنگال به انگلستان واگذار کرد و ولایت لوئیزیان را به متفق خود اسپانیا بخشید. مع الوصف، مردم فرانسه خوشوقت بودند که این جنگهای طولانی کمرشکن به پایان رسید. مدت بیست سال صلح برقرار بود و در نتیجه آن پیشرفتهای شایانی در زمینه صنعت و ادبیات نصیب فرانسه گردید و برای آبادانی دهات و احیای صنعت، اختراعات جدید و ماشین‌آلات زیادی از انگلستان وارد گردید و بدین ترتیب يك انقلاب فنی اقتصادی و بالتبع اصلاحات بزرگی شروع شد که اثر بسیار مساعدی در پیشرفت اوضاع فرانسه داشت.

هر واضح است که عامل اصلی این انقلاب صنعتی دامنه‌دار، همانا طبقه بورژوازی بود و بدیهی است که این طبقه فعال به نیروی روز افزون خود پی خواهد برد و برای استخلاص خود و مملکت از بند قوانین و مقررات پوسیده و قدیمی مبارزه خواهد کرد.

اجتماعی که نیروی مولده اش اسیر قوانین و مقررات حقوقی

نا متناسب با آن باشد و در نتیجه ، آن قوانین و مقررات مانع رشد و تکامل آن گردد ، يك چنین اجتماعی بدون انهدام قوانین و مقررات حقوقی کهنه شده اش قابل اصلاح نیست . از این رو بازرگانان و صاحبان کارخانجات و بانکداران و روشنفکرانی که طرفدار آنها بودند ، متفقاً و شدیداً برای آزادی خود در پیشرفت جامعه و درهم شکستن قیوداتی که صنعت را محدود میکرد و تجارت را مقید میساخت . بپا خاستند و از دولت مطالبه کردند که حق کار کردن و ترقی و پیشرفت را برای همه کس بطور یکسان قابل شود . دعوت مردم برای مبارزه در راه آزادی ، در افکار و نوشته های متفکرین انعکاس خوبی داشت و نویسندگان عالیقدری از میان این متفکران ظهور کردند که در طلیعه آنها میتوان از ولتر ، روسو ، متسکیو ، دالمییر و دیدرو نام برد . و هرچند که در میان این نویسندگان احياناً اختلاف نظرهای اصولی و عمیق بروز میکرد ولی تعالیم آنها جمعاً نیشه برنده ای بود که به ریشه رژیم قدیم نواخته میشد . اختلاف نظرهای این نویسندگان منعکس کننده مصالح قشرهای متعدد اجتماع آنروز فرانسه بود که همه باهم متحد شده بودند و برای تغییر اوضاع و محو آثار فئودالی که مطابق قانون تکامل محکوم به زوال شده بود ، مبارزه میکردند .

برای محو رژیم قبیله ای و الغای مزایای شخصی و حقوق اربابان و رفع ستمگریهای فئودالها ، تمام کسانی که از آنها رنج میبردند و عصبانی و ناراضی بودند متحد شدند . و به هروسیله ای

که در دسترس داشتند، با نوشتن و نطق و تظاهرات و تماس با عامه مردم علیه رژیم قدیم مبارزه کردند و امیدهای خود را در فرا رسیدن دوره‌ای که بعداً خواهد آمد برآورده دانستند و بحسن نیت و صداقت طبقه بورژوازی که به شکل بی سابقه‌ای دم از آزادی و مساوات و برادری می‌زد، عقیده داشتند و برخی از افراد این جبهه ضد فئودالیزم، در قیاس با وضع آنروز، در دعوت و مسلک خود افراط می‌کردند و عقیده داشتند که مالکیت خصوصی ریشه فساد اجتماع است و لذا باید الفاس شود و زمینهای زراعتی به مالکیت عمومی درآید: لافسه و بریو از این جمله بودند که به زندان باستیل فرستاده شدند. و مایلی و موریلی چنین عقیده‌ای داشتند، ولی چون به مباحثه و اظهار نظر اکتفا کرده و اقدامی علیه مصالح مالکین بعمل نمی‌آوردند از ارسال به باستیل معاف شدند.

الغای مالکیت خصوصی يك دعوت سوسیالیستی مفیدی بود ولی موقع اعلان آن هنوز نرسیده بود و از این جهت جز يك عده معدود، کسی از آن طرفداری نکرد، زیرا در آن تاریخ اغلب میان ابزار تولید و محصول کار شخصی فرقی قابل نمیشدند و تصور میکردند که اشتراك در مالکیت ابزار تولید یعنی مشترك بودن در تقسیم منافع حاصله بدون مراعات فعالیت و مهارت میباشد و از اینرو کارگران فنی و فعال از قبول این دعوت استنکاف می‌ورزیدند. دیری نگذشت که کشور فرانسه به دو دسته متخاصم تقسیم شد: دسته اول از روحانیان و خانواده‌های فئودال قدیمی و

متمولینی که مالک زمین هم بودند ، تشکیل می‌شد ؛ اینان برای حفظ قوانین و رسومات و امتیازات طبقاتی و خانوادگی دوره کهنه میکوشیدند و دولت موجود را علیرغم تمام افتضاحات و بی‌عدالتی‌هایی که داشت تقویت میکردند . ولسی کسانی که هم مصلحت خود و هم منافع ملت را در انتشار و اجرای افکار و عقاید نو ، می‌دیدند ، دسته دوم را تشکیل میدادند ، اینان با رژیم قدیم قطع علاقه کرده بودند و چشم انتظار جامعه عدالت پروری بودند که باید به دست خودشان ساخته شود . و يك عده از نجبا که انتشار افکار جدید خطری برایشان نداشت و روحانیان بی‌بضاعتی که با توده محروم ملت بیش از روحانیان منتفذ بستگی داشتند و بانکدارانی که رواج صنعت و تجارت و توسعه معاملات پولی برای آنها مفید و ضروری بود ، و بورژواهای جدیدی که هنوز در حلقه فامیل‌های بزرگ اعیان در نیامده بودند رهبری دسته دوم را در اختیار داشتند . زحمتکشان و کارگران و دهقانان که حاضر بودند از هر کس که پرچم آزادی را بلند کند ، طرفداری کنند ، بدور رهبران دسته طرفدار تغییر رژیم گرد آمدند .

در حقیقت این سرنوشت نوع بشر و آزادی او بود که در اثنای این کشمکش و نزاع بین دو مصلحت متضاد مادی تعیین میگردد . و از لابلای همین مصالح مادی است که مرام‌های مرفعی به منصفه ظهور میرسد و به همین منافع تکیه میزنند و به وسیله این تضادها و کشمکش‌ها بر رژیم‌های محکوم به زوال پیروز میشود .

طبیعی است که شاه در رأس محافظه کاران قرار داشت زیرا شاه در زمره اعیان بود و با مالکین بزرگ مصلحت مشترک داشت و طرفدار جدی ابقای امتیازات و برقراری رژیم قبیله‌ای بود چون همین‌ها بودند که خزانه او را پر پول می‌کردند و وسائل راحتی آقائی او را فراهم می‌ساختند. معذک مصلح مشترکی که با دسته طرفدار رژیم قدیم داشت مانع نشد که دست بیک رشته اصلاحات ظاهری بزند. شاه و درباریان برای جلوگیری از تصادم این دو دسته که حتماً به ضرر خودشان تمام می‌شد، سیاست اغفال و تخدیر اعصاب را پیش گرفتند و این وضع ادامه داشت تا اینکه شاه در سال ۱۷۷۴ در میان کراهیت و کینه عمومی مرد. در آن تاریخ واضح و آشکار شده بود که یک طبقه محکوم به زوال رو به نیستی و اضمحلال می‌رود و مسلم شده بود که کوشش برای اصلاح و ابقای سلطه آن بی‌ثمر است، زیرا طبیعت این طبقه با بقا و وجودش منافات دارد، این طبقه محکوم به اضمحلال است و باید مضمحل شود کار به جایی رسید که افراد این طبقه زوار در رفته که سالها در خواب خرگوشی فرو رفته بودند، بیدار شدند و با عجله و شتاب برای ابقای سلطه خود دست به اصلاحات عوام فریبانه‌ای زدند که مفید واقع نشد و پس از تلاشهای مذبحخانه‌ای که کردند معلوم شد که اصلاح به دست هیئت حاکمه‌ای که به این طبقه متعلق است، محال است. این طبقه پیوسته متلاشی میشود و به جای امکان اصلاح و ابقای آن، ضرورت استیلاي طبقه بورژوازي

بر دستگاه دولتی ثابت می‌گردد. باید طبقه بورژوازی در رأس کارها قرار بگیرد تا بتوانند قوانین سیاسی و مقررات حقوقی جدیدی که متناسب با درجه تکامل اقتصادی خودش باشد، تدوین کند و به مورد اجرا بگذارد. این ضرورت تاریخی در اوایل سلطنت لوئی شانزدهم به شکل انکار ناپذیری بروز کرد و ترور و انواع تفتیقات نتوانست طرفداران این ضرورت تاریخی را از پای درآورد و تلاشهای زمامداران وقت که می‌خواستند با اجرای اصلاحات ظاهری و شتاب زده وضع را به نفع خودشان تغییر دهند، بلا نتیجه ماند و حتی در مواردی هم نتیجه‌های معکوس داد و مردم را بر فساد دستگاه حکومت فتودالها واقف نمود و بر عصبانیت ناراضیان افزود. تورگو وزیرداری وقت دست به یک سلسله اصلاحات انقلابی زد، منجمله بیگاری را الغاء کرد و از مالیات سنگین کاست و می‌خواست که پرداخت مالیات را عمومیت دهد. به اصلاحات جسورانه دیگری نیز اقدام کرد و در نظر داشت با اجرای حد اقل مطالبات بورژواها، از تصادم طبقه بورژوازی با فتودالهای متزلزل جلوگیری کند، ولی مقامات ارتجاعی که کج سلیقگی و بی‌تدبیری جزو طبیعت آنها است، از این وزیرزرف بین متنفر شدند و برای خلع او تباری کردند و به شاه فشار آوردند تا او را از کار برکنار کرد و کارهای مملکتی را بدست همسر خود «ماری آنتوانت» سپرد و مجدداً دست نجبا و فتودالها را در کارهای دولتی باز گذاشت. آنان هم بنا به خصلت ذاتی خودشان

کلیه اصلاحات تورگو را کان لم یکن تلقی کردند و مملکت را يك قدم به عقب برگرداندند .

در همین اثنا که جریانهای مختلف فرانسویان را تکان داده بود، خبر رسید که محافل بورژوازی آمریکا دست بکار استخلاص کشور خود از سلطه استعمار انگلیس میباشد و مردم آن سرزمین جنگهای خونینی علیه انگلیسیان براه انداخته اند . آزاد مردان فرانسوی به یاری آزادیخواهان مبارز آمریکائی ، شتافتند . بورژواهای فرانسوی به خوبی تشخیص دادند که پیروزی بورژوازی آمریکا و ضعیف کردن دولت انگلیس به صلاح خودشان می باشد ، زیرا دولت انگلیس با داشتن صنایع وسیع و مواد اولیه فراوان ، برای بورژوازی تازه نفس فرانسه رقیب خطرناکی است . داوطلبان فرانسوی چند سالی در کنار انقلابیون آمریکائی جنگیدند و قشون لافایت و روشامبو در آزاد کردن آمریکا از چنگال آخرین سرباز انگلیسی نقش مهمی را ایفا کردند. پیروزی جمهوری جدید التاسیس آمریکا در سال ۱۷۸۳ شکست دولت انگلیس در نظر لوئی شانزدهم مستحسن آمد زیرا شکست انگلیس را به نفع فرانسه دانست ، ولی تمام دنیا تعجب کردند که چگونه شاه فرانسه از تأسیس يك حکومت جمهوری پشتیبانی میکند ، و بدین سبب لوئی شانزدهم مورد حمله شدید مرتجعین فرانسه قرار گرفت ، علی الخصوص که دولت فرانسه در جنگهای استقلال آمریکا مبلغ دو میلیارد فرانک خرج کرده بود و سربازانی که از میدانهای جنگ به فرانسه برمی گشتند، با روح

انقلابی جدیدی می‌آمدند و تجربه‌های گرانبهائی از چگونگی مبارزات ثمربخش آموخته بودند .

در اینجا جریان تاریخ در فرانسه سریعتر پیش میرود ، زیرا بحرانهای دامنه دار فتودالیت به اوج شدت خود رسیده بود و بورژوازی فرانسه از رقابت مصنوعات انگلیسی حتی در بازارهای خود فرانسه ضربتهای مادی هولناکی تلقی میکرد ، و فقر عمومی سراسر فرانسه را فراگرفته بود و اکثر مردم در وضع خردکننده و تحمل ناپذیری به سر می‌بردند و دولتهای متوالی حیران بودند که از این بن‌بست چگونه بیرون آیند و برای روبراه کردن اوضاع چه اقدامی بکنند . بیکاری عمومیت داشت و اعتصابهای متوالی در همه جای مملکت اعلام می‌شد و شبح قحطی و گرسنگی اکثریت ملت را تهدید می‌نمود و بورژوازی لا ینقطع برای اصول و عقاید خود تبلیغ میکرد که یگانه راه نجات مردم و ترقی و پیشرفت جامعه فرانسه ، منوط به آزاد شدن نیروهای تولیدی بورژوازی از بند قوانین بی‌معنی شده فتودالیت است .

اما منویات و آرزوهای ملت فرانسه بر زبان « مارا » اینطور بیان شده است که : « باید تیشه به ریشه وضع موجود بزنیم ، باید ملت را با حقوقی که به او تعلق می‌گیرد آشنا سازیم و مردم را برای مطالبه حقوق خود آماده کنیم ، و به آنها اسلحه بدهیم ... این یگانه راهی است که صلح و اتحاد و آزادی را در این کشور زیبا و دوست داشتنی و محبوب برقرار میکند . »

## شاگرد روسو

عصر روشنگری متفکرین زیادی را در فرانسه پرورش داد که یکی از بزرگترین آنها روسو بود. این فیلسوف ژرف بین و نویسنده بی‌باک بیش از دیگر متفکرین در انقلاب کبیر فرانسه تأثیر داشت. او اولین کسی بود که در فرانسه نداد که قدرت دولت ناشی از ملت است و گفت حکومت متعلق به شاهان و آریستوکراتها نیست، بلکه از آن ملت است از نقطه نظر واحدی که تشکیل میدهد، نه از لحاظ افراد متعددی که او را به وجود می‌آورند، و هر کس که به حکومت برسد، خواه شاهان باشند، خواه وزراء یا فرمانروایان، همانا از طرف ملت حکومت میکند؛ پس ملت حق دارد که او را در طرز حکومت استیضاح کند یا قدرت و حق حکومت را از او پس بگیرد. روسو عقیده خود را اینطور خلاصه

می‌کند : « مسؤولین قوه اجرائیه ، آقایان ملت نیستند ، بلکه خدمتگزاران او می‌باشند، و ملتی که به آنها منصب می‌دهد، هرگاه بخواهد ، میتواند آنها را ساقط کند » ... « از امروز به بعد ، شاه موضوع ندارد . تنها ملت است که آقا می‌باشد . »

فیلسوف ژنو، اختلاف طبقاتی جامعه خودش را عمیقاً درک کرده و تمدن را که به عقیده او مصدر این اختلاف ظالمانه و بنابراین شر است، مورد نفرت و نفرین خود قرار داده و معتقد بود که صلاح انسان در این است که تمدن را به دور اندازد و به زندگانی طبیعی اولیه خود بازگردد . ولی به عقیده ما، دعوت برای بازگشت به طبیعت ، از نظر روسو ، به اندازه‌ای که معنی بازگشت به فضائل انسانی را می‌دهد ، معنی به دور انداختن تمدن بشری را نمی‌دهد، زیرا روسو عقیده داشت که فضائل در نهاد بشر واجد اصالت است و غیر از آن هر چه هست ، فرع زاید بر اصل است که توسط جامعه و تمدن با در نظر گرفتن معایب و علل مختلف آنها بر بشر تحمیل شده است .

روسو ایمان داشت که فطرت انسانی ، نیکی و درستی است . و در عهد خیلی قدیم که نزد روسو به «حالت طبیعی» معروف است، کلیه مردم نیکوسیرت و درستکار بوده‌اند و تحت شرایط متناسب و در وضع تقریباً ایده‌آلی زندگی می‌کرده‌اند و از حقوق مقدسی که نزد روسو «حقوق طبیعی» معروف است ، برخوردار بوده‌اند غرض روسو از این مقدمات این است که چون انسان فطرتاً نیکو سیرت و درستکار است، پس، در صورتی که در تربیت او مواظبت

شود و در يك محیط خوب پرورش یابد ، فضیلت و تقوی اصل و فرع اخلاق و سیرت و زندگی او میگردد و يك چنین شخصی به کمال مطلوب نزدیکتر است .

روسو گفته است که مردم موقعی که وارد زندگی اجتماعی می شوند با هم قرار می گذارند که هر يك از قسمتی از حقوق و امتیازات خودش که در حالت طبیعی داشته است صرف نظر کند ، تا این قرار داد ، در زمینه زندگانی اجتماعی ، حقوق جدیدی به آنها بدهد که البته برای هر فردی که داخل اجتماعی زندگی می کند ضروری است ، و حتی خود اجتماع بدون رعایت و تداول این حقوق ، ارزنده نخواهد بود . در رأس این حقوق ، آزادی قرار دارد که با اطاعت از قانونی که برای خودمان وضع میکنیم ، یا نمایندگان اکثریت به طریقۀ اخذ رأی دمکراتیک تصویب میکنند ، تحقق مییابد و برای اینکه قوانینی که بدست اکثریت تصویب میشود به صلاح جامعه باشد ، باید اکثریت را خوب تربیت کرد و فضائل فطری آنها را پرورش داد . پس در نظر روسو صلاح جامعه باید هدف دولت باشد و دولت که از طرف اکثریت باید انتخاب شود به همان اندازه ای که مصلحت جامعه را رعایت میکند ، قانونی و استوار خواهد بود ؛ در صورتی که دولت مصلحت جامعه را بنحوی که اکثریت صلاحیت دار مردم می خواهند ، رعایت نکند ، جامعه حق دارد اختیار کارها را از دستش به در آورد ، آنها به هر طریقی که ممکن باشد ، منجمله از راه انقلاب و درهم شکستن سریع نیروی دولت ، جمله ای از این عقاید و آراء قبل از روسو هم شیوع داشت

و از طرفی هم طرز بیان روسو علمی و استدلالی نبود ، ولی بیش از هر نویسنده‌ای توانست این عقاید را در صفوف مردم عادی وارد کند و توده‌های ستمکش را به حرکت درآورد و این افکار را به منزله دستورالعمل ملی در اذهان جای دهد . ولی آراء و عقاید روسو يك مرتبه و به آسانی در میان مردم معروف نشد ، بلکه با مخالفت‌های شدید و انواع تضيیقات روبرو شد ، همان طوری که خود او سالها شکنجه و مشقت می‌دید و از شهری به شهری دیگر مخفیانه می‌گریخت . کتابهای او را سوزانیدند و از اقامت در فرانسه محروم‌ش کردند و به هرجائی که میرفت با خفت و خواری از آنجا اخراج می‌شد بعدی که از زندگی بیزار شد و از حکومت برن در سوئیس تقاضا کرد که به او اجازه داده شود تا به خرج خودش در یکی از زندانهای دولتی محبوس شود و عهد کرد که در زندان چیزی ننویسد و کسی را ملاقات نکند، با رضایت خاطر منتظر مرگ بنشیند ، ولی حکومت برن این تقاضای او را هم رد کرد. روسو به انگلستان رفت ، ولی چندی پیش در آنجا ناماند و آنجا را هم با ناامیدی و عدم رضایت ترك گفت . در این موقع حالت جنون پیدا کرده بود و خیال میکرد همه برای کشتن او توطئه چینی میکنند و لذا چون به دوور رسید ، نامه به منشی مخصوص پادشاه انگلستان نوشت و از او تقاضا کرد که به چه وسیله میخواهد او را بکشد تا با میل و رغبت خودش را تسلیم میرغضب نماید . پس از همه این ماجراها و مسافرت‌های پر دردسر فرانسه باو اجازه داد که

چند سال باقیمانده عمر خویش را در خاک فرانسه بگذرانند .  
افکار روسو در اواخر زندگانی مشوش و بی ارزش وخسته  
کننده اش که با انواع و اقسام بدبختی و مشقت توأم بود ، مورد  
قبول و تأیید یکی از دانشجویان دانشکده لوتی کبیر در پاریس واقع  
شد و در قلب او جای گرفت . نام این دانشجو « ماکسی میلیان-  
روبس پیر » بود .

ماکسیمیلیان در آن موقع هیجده سال داشت ، طبیعتاً اندوهناک  
به نظر می رسید و از دوران طفولت غصه و اندوه او را همراهی  
میکرد . مادر زیبا و ظریفش در سال ۱۷۶۴ که خودش هفت ساله  
بود ، فوت کرد . پدر ربسپیر در شهر آراس و کیل دعاوی مبرز  
بود و زنش را بینهایت دوست می داشت ، و بنا بر این چون فوت  
کرد بسختی اندوهناک شد و تا چند روز از خانه بیرون نیامد ،  
سپس غم و غصه اش فزونی یافت و گرفتار مرض سودا گردید .  
مرضش فوق العاده شدت کرد و یکباره در شهر ناپدید شد و کسی  
اثری از او نیافت ، تا اینکه پس از چند سال خبر رسید که در یکی  
از جزایر دور دست فوت کرد . پدر بزرگ ماکسیمیلیان که در قید  
حیات بود ، او و برادر کوچکترش اوگستان را تحت کفالت خود  
در آورد ، و عمه اش پرورش دو خواهر کوچکش را به عهده گرفت  
و بدین ترتیب تمام آنها دچار زندگی مشقت باری شدند و از مهر  
و نوازش پدر و مادو و بازی و خوشی های ایام طفولیت محروم  
ماندند .

هم شاگردیهای ربسپیر از دوران کودکی متوجه طبیعت لجوج و سرسخت او شده بودند و مشاهده میکردند که ماکسیمیلیان با آنها بازی نمی‌کند و در حیاط مدرسه، نه مبلدود و نه فریاد میزند، و برای کسی درد دلش را نمی‌گوید، و برخلاف بقیه شاگردان که میل مفرطی داشتند باهم شوخی کنند و بهم مترك بگویند و تبادل افکار نمایند، ربسپیر افکار و احساسات و حالات روحی خودش را از آنها مخفی می‌نمود و به هیچک از آنها اعتماد نداشت و به آنها نزدیک نمی‌شد.

رفقای مدرسه ماکسیمیلیان از حالات مخصوص او بسیار متعجب بودند و سن آنها اجازه نمی‌داد که افکار و خیالات او را بفهمند، زیرا این کودک خردسال بر اثر سختی و بدبختی، چیزهایی را که نباید بداند، درک کرده بود.

روحیه‌های اشخاص بزرگ بر اثر فشار و سختی ضعیف نمی‌شود، بلکه تقویت میگردد. ربسپیر هم دارای روحیه بزرگی بود و زندگی تلخ او درس‌های سختش را در همان عهد کودکی به او آموخت و از این جهت آموزگاران خود را در مقابل هوش و استقامت و نیروی اراده‌ای که داشت مدعوش ساخته و همین امر باعث شد که معلمین او آنقدر جدیت کردند تا از طرف دولت کمک هزینه تحصیلی برای او معین شد و توانست تحصیلات خودش را در دانشکده لوئی کبیر ادامه دهد و لیسانس حقوق را بگیرد.

ربسپیر در این دانشکده با چند نفر از جوانان آزاده و

روشنفکر آشنا شد و با کامیل دمولن رفاقت خلل ناپذیری پیدا کرد، ولی بزرگترین اثری که دانشکده لویی کبیر در خاطره ربسپیر باقی گذاشت، همانا مطالعات و تحقیقات ادبی و فلسفی او بود، و در درجه اول کتابهای روسو را می توان نام برد.

ربسپیر در کنج عزلتی که بر خودش تحمیل کرده بود، یا اینکه طبیعت زندگی قبلی او ایجاب می کرد، و به حدی با این نوع زندگی مانوس شده بود که حاضر نبود به هیچ قیمتی آنرا تغییر دهد. زندگی يك دانشجوی فقیر را داشت. شبها تا دیروقتی در اطراف پاریس گردش میکرد یا در خیابانها در روشنائی چراغهای بیفروغ آن قدم میزد و موقعبکه به منزل مراجعت می کرد، همدمی جز دو کتاب و اعترافات، و تأملات، روسو نداشت. ربسپیر این دو کتاب را زیاد می خواند و در معنی و مقصود جملات آنها به دقت نظر می کرد و از آنها درس فضیلت و تقوی می آموخت و با عاطفه بشردوستانه عمیقی که داشت می آمیخت و کینه خود را نسبت به دردهائی که نوع بشر را شکنجه میدهند و مسبین آن دردها، مشتمل می نمود. و از بس که این دو کتاب را می خواند چندین فصل آنرا از اول تا آخر حفظ کرده بود و باز هم موقعی که یکی از این دو کتاب را می خواند، بی اختیار متهیج می شد و صدایش تغییر می کرد و احساساتش شعله ور می گردید.

با اینوصف ماکسیمیلیان جرأت نداشت که دردهای خودش را با بلاهائی که به سر روسو وارد شده بود، مقایسه کند، ولی

به همان اندازه‌ای که به رنج و درد او افزوده می‌شد، از اجتماع و مردم متنفر می‌گردید. موقعیکه ریسپیر کتابهای معلم خود را می‌خواند و در تجاربی که از زندگی پرماجرای خودش آموخته بود دقیق می‌شد، یقین می‌کرد که زندگی، باندازه کافی او را تعلیم داده‌است و لذا از همشاگردیهای خود بیشتر دوری می‌جست، انگار که در دنیائی جدا از عالم مردم زندگی میکند و بگانه همراز و هم‌نشین ریسپیر در آن دنیای جداگانه و مستقل، روسو بود که او را برای پرستش و الهام، از میان تمام اهل دنیا برگزیده بود. روسو در طبقه پنجم عمارتی در خیابان «بلا تیریر» منزل کوچکی کرایه کرده بود که در آنجا با کمال سختی و عسرت زندگی میکرد. پاهای ریسپیر بدون قصد او را به آنجا می‌بردند و چون میخواست وارد منزل آن متفکر عالیقدر شود شرم و حیا مانعش می‌شد و از دیدار محبوب خود محروم می‌ماند و به گوشه‌ای از خیابان می‌رفت و با دو چشم اندوهمبار به پنجره اطاق روسو نگاه می‌کرد و نسبت به کسانی که در آن حرم مقدس رفت و آمد می‌کردند حسادت می‌ورزید، سپس با قلبی سرشار از شادمانی و امید به اطاق خودش بازمی‌گشت در حالیکه بیشتر به عاشقی شبیه بود که از نگاه کردن به دریچه خانه معشوقه خود امیدوار شده باشد.

در اواخر ماه مه ۱۷۷۸ پیامی را که روسو به خط خودش نوشته و برای عده‌ای از آشنایان خود فرستاده بود به دست ماکسیمیلیان افتاد. روسو در آن پیام از آشنایان خود تقاضا کرده بوده که جانی

برای سکنی و خرج معاشی برای او تهیه کنند چونکه بحران بی‌پولی او به حد اعلا رسیده و اگر این عمل برای آنها میسر نیست ، او را به يك زندان یا بیمارستان یا صحرای غیر مسکونی بفرستند و احتیاجات اولیه زندگی را برای او فراهم سازند . رسیپیر به مجرد اینکه پیام دلخراش روسو را خواند ، بدون تأمل بطرف خیابان بلا ترییر شتافت و سراغ نویسنده کتاب قرارداد اجتماعی را گرفت ، چون دانست که مارکیزد و ژیراندن او را به منزل خود «ارمانوویل» برده است ، پیاده به طرف ارمانوویل رفت . شب هنگام به در خانه مارکیز ژیراندن رسید و آن شب را درحالیکه با روسو تبادل افکار می کردند و از هر دوی صحبت می راندند ، به صبح رساند . ژان ژاک روسو از اینکه جوانی خرد سال کتابهای او را خوانده و فهمیده است و افکار و عقایدش را راهنمای تفکر و میزان عمل خود قرار داده است ، بسیار خوشحال شد .

فیلسوف سالخورده دریچه های قلب خودش را در برابر دانشجوی جوان باز کرد و بدون پرده آنچه را احساس می کرد و عقیده داشت به او بازگفت . رسیپیر ، شخصی را که مردم شیطان رجیم معرفی میکردند ، يك انسان با عاطفه و حساس یافت . روسو درباره فضیلت و تقوی شرح مفصلی برای رسیپیر بیان کرد که از همان شب مذهب و آئین او شد . مشقات و دردهائی را که طبقات زحمتکش می کشند و در نتیجه آن نبوغ و آرزوهای آنها کشته می شود ، برای او توضیح داد و هم چنین عیش و عشرت و لذائذی

که ثروتمندان را احاطه کرده و در نتیجه ، وجدان آنها را آلوده نموده است، بیان کرد . و بدین ترتیب کینه اش را نسبت به مظالم اجتماعی شدیدتر نمود . همزمان طلوع صبح ، و بسپیر از حضور معلم خود روسو مرخص شد، درحالیکه آموخته بود چگونه خودش را بشناسد و به چه ترتیب نفس خود را تهذیب کرده به شکل و قالبی که می خواهد در آورد .

## از وکالت دعاوی تا وکالت مجلس

ربسپیر در سن بیست و چهار سالگی، با امتیاز قابل توجهی لیسانس حقوق شد به شهر خود آراس بازگشت تا به شغل وکالت دعاوی به پردازد، پیش از آنکه به شهر برسد، معروفیت او شهر را پر کرده بود و مردم آراس با دیدۀ تحسین و کنجکاوی به او می‌نگریستند. ولی در ۲۷ فوریه سال ۱۷۸۲ که برای اولین بار به دفاع پرداخت، شکست خورد و معروفیت خودش را از دست داد. بعد در چندین مرافعه پیروز شد، ولی به آن عظمت و شهرتی که می‌خواست، نرسید، زیرا راه بزرگی و سرافرازی واقعی طولانی و پرمشقت است، علی‌الخصوص برای کسانی که آن را بدون نفوذ و ثروت شروع می‌کنند.

وضع آنروز فرانسه ایجاب میکرد که ربسپیر وارد میدان

پرجنجال سیاست بشود . خود او هم به مسائل سیاسی علاقمند بود ،  
 به طوریکه هنگام دفاع از موکلین خود در دادگاه به اندازه‌ای که  
 بیان مسائل عمومی و مصالح عامه را در نظر می‌گرفت برای پیروز  
 شدن در مرافعات خود کوشش و دل سوزی نمی‌کرد . بعداً هم که  
 از پشت تریبون مجلس نطق می‌کرد ، به يك قانونگذار بصیر و  
 بیغرض بیشتر شبیه بود تا به يك سیاستمدار هوچی‌ای که با احساسات  
 مردم بازی می‌کند ولی عقل و ادراک آنها را مورد خطاب قرار ندهد .  
 مثلاً در قضیه هیاستن دوبون ، ماکسیمیلیان فرصت برای حمله  
 شجاعانه‌ای به « اسناد و علائم نجات » به دست آورد و در ضمن  
 بیانات خود گفت : « آقایان قضات ! از ستمگرهای جابرانه و  
 پیمانندی که حتی در این دوره فاسد ، دوره رونق بازار اسناد و  
 علائم نجات متداول و معمول نیست ، در برابر شما و در محیط  
 نفرت عمومی پرده برداشتم .. و در قضیه فرانسوا ، باج رباخواران  
 را مورد حمله قرار داد .

« آنانکه خون مردم را می‌مکند و بسیاه روزی قربانی‌های خود

می‌خندند .. »

ولی بیشتر به سبب مرافعه‌ایکه برای الغای حکم منع استعمال  
 برق گیر انجام داد و پیروز شد ، شهرت و محبوبیت پیدا کرد .  
 اولیای امور شهرستان « سن او میر » نصب برق‌گیر را روی عمارات  
 و منازل قدغن کرده بودند ، ولی ریسپیر توانست مجلس آرتوا را  
 قانع کند که این حکم متضاد با علم را الغا نماید ، و بدین

طریق. مرافعه او به نفع علم، که هنوز تقویت و تثبیت نشده بود، تمام شد.

دیری نگذشت که آکادمی آراس این وکیل دعاوی شجاع را که از قضایای خطرناک و مسئولیت دار که آزمون به قضایای بد معروف بود، دفاع میکرد، با عزت و احترام استقبال نمود، بعداً جمعیت روزاتی، او را به عضویت خود انتخاب کرد و «لیوی» که مأمور گفتن خیر مقدم شده بود طی نطقی که ایراد کرد، خطاب بر بسیپر چنین گفت: «جمعیت ما با کمال افتخار شخصی را که از بدو ورود به زندگی اجتماعی، توجه عموم را به خود جلب کرده، به عضویت خود می پذیرد.»

رو بسپیر در عین اینکه برای اعاشه خانواده خود تلاش و برای رسیدن به مجد و عظمت مورد نظر خود مبارزه می کرد، جداً ایمان داشت که ادامه رژیم پوسیده فئودالیت، مانع تحقق آرزوهای او می گردد، چگونه ممکن بود به آرزوهای خود برسد درحالی که امتیازات خانوادگی سد راه او بود. و بدین ترتیب، هرگاه يك قدم جلو می رفت، یا مانع جدیدی راه پیشرفت را بروی می بست، یا برای چندمین بار نمونه ظلم و ستمکاری دلخراشی به چشم میدید، آن رژیم سیاسی که در نظرش مجسم و پسندیده بود، مشخص تر می شد و نفرت مطلق او نسبت به ثروت، فزونی می یافت و حق طبیعی انسان نزد او مقدس تر جلوه گری مینمود و اشمسراز او نسبت به فساد و کثافتکاریهای سیستم فئودالی زیادتر می گردید

و بر میزان صبر و حوصله اش می افزود و به مردانگی خودش مباحثات می کرد و سر تعظیم برای کسی فرود نمی آورد . بدین طریق اشکالات و سدهای بیجهتی که برای امثال او تراشیده میشد ، عظمت و خوبیستن داری او را تقویت می نمود .

در دوران عشق و جوانی ، دوران خوابهای خوش و آرزوهای پیکران ، هیچ زنی نتوانست در قلب این نوجوان که زندگی را دوست میداشت و برای بهبودی آن میکوشید ، جانی برای خود باز کند ، زیرا زندگی در نظر رهسپر بیک میدان برخورد و مبارزه شدید تبدیل شده بود و قلب و سینه او را جریانات اجتماعی و سیاسی اشغال کرده و در آن ، محلی برای عشق بازی باقی نگذاشته بود . ولی زنان او را دوست می داشتند و کوشش بیهوده می کردند شاید بتوانند او را بدام خود در آورند تا جایی که نزدیک بود در بند اسارت یکی از آنها بیفتد ، توافق حاصل شد و عقد هم کردند و می خواستند ازدواج کنند که رو بسپیر شانه خالی کرده و از او گریخت و به تنهایی و عزت معهود خود پناه برد .

یگانه چیز که خاطرش را در تنهایی تسلیت می داد همانا راز و نیاز با طبیعت بود . گاهگاهی روزهای متعددی را در آغوش طبیعت می گذراند و تناسب و انجام طبیعت را مورد مطالعه قرار میداد و سعی میکرد تا برای سعادت و آزادی بشر راه های صحیح - تری پیدا بکند و همانطوری که به صدای دلنشین گنجشگان گوش می داد جامعه ای را که آرزو می کرد ، در مخیله خود مجسم می نمود

و چون بخانه بر می گشت به مطالعات فلسفی خود ادامه می داد و تألیفات منتسکب، ولتر، سرینال و علی‌الخصوص کتابهای روسو که صدها صفحه از آنها را حفظ کرده بود می خواند و درباره مطالعات خود فکر می کرد، تاجایی که کتاب قرارداد اجتماعی، از دوران تحصیل تا روزی که مرد، روی میزش باز بود و قوانین و مقرراتی را که می خواست طرح کند از لابلای صفحات این کتابها استنباط می کرد.

در یکی از روزهای گرم ماه اوت سال ۱۷۸۸، هنگام غروب که از تفریحگاه خود بازمی گشت و بنا به عادت همیشگی مستغرق تفکرات و تصورات بود، اهالی آراس را در جوش و خروش دید و همه آنها در باره موضوع واحدی صحبت می کردند: شاه از مجلس مبعوثان دعوت کرده که جلسات خود را تشکیل دهد. از شنیدن این خبر خوشحال شد و بیانات روسو را در آنشب تاریخی که تا صبح با هم گفتگو می کردند بیاد آورد که می گفت: « ما به دوران بحرانها و انقلابات نزدیک می شویم. » فی الفور به منزل می رود و تا چند روز از آنجا خارج نمی شود و پس از مدتی اقامت در منزل در حالیکه جزوه ای «خطاب به ملت آرتیز» زیر بغل داشت بیرون می آید، که در آن جزوه راجع به ضرورت اصلاح مجالس آرتوا و طریقه اصلاح این مجالس بحث کرده بود. به هر چاپخانه ای که مراجعه کرد حاضر نشدند عقاید خطرناک او را بچاپ برسانند، زیرا ریسپیر در جزوه خود به ستمکارهایی که ملت را تحت فشار

قرارداده ، حمله شدیدی کرده بود؛ بالاخره صاحب یکی از چاپخانه‌ها را متقاعد می‌سازد و جزوه خود را چاپ و میان مردم پخش می‌کند.

موافقت شاه با انعقاد دوره عمومی مجلس مبعوثان در ورسای به تاریخ ۵ ماه مه ۱۷۷۹ ، اولین قدم به سوی پیروزی قاطع اراده عمومی بر رژیم قدیمی محسوب می‌شد، زیرا این مجالس برای آخرین بار در سال ۱۶۱۴ ، در عهد لوئی سیزدهم منعقد شد و پس از آن مدت دو قرن بود که این مجلس الفاسد شده و بدیهی است که الفای آن برای طبقه سوم که تازه می‌خواست رشد کند و به عنوان يك نیروی مستقل وارد صحنه اجتماع گردد ، ضربت کوبنده‌ای به‌شمار می‌رفت.

در یکی از جلسات ، یکی از نمایندگان طبقه سوم گفت :  
« ما فرزندان يك خانواده‌ایم . نجبا و اعیان برادران بزرگتر ما هستند و ما برادران کوچکتر آنهایم ، ولی یکی از نجبا طاقت شنیدن این توهین را نیاورده و با عصبانی که در دست داشت چندان بسر و مغز نماینده «زبان دراز» طبقه سوم کوبید که از حال رفت . يك نماینده بورژوازی دیگر به نام رویرون می‌رون گفت : « فقط شاه ، آقامست به شرط اینکه مطابق عدالت و به دوستی حکومت کند ، چون تنها در سایه يك چنین حکومتی است که ملت می‌تواند سرباز را يك دهقان مسلح تصور کند . » و چون نمایندگان برای شرکت در جلسه بعدی جمع شدند درهای سالن مجلس را بسته دیدند ، سبب را

پرسیدند به آنها جواب داده شد که و دربار سائلن را برای برگزاری مجلس رقص لازم دارد نمایندگان هم به خانه خود رفتند و دیگر برنگشتند. در اینصورت معلوم می شود که تشکیل مجدد مجلس مبعوثان بعد از صد و هفتاد و پنج سال تعطیل، آنهم بر اثر اصرار مردم فتح بزرگی برای ملت محسوب می شد.

طبقات سه گانه ملت: نجبا، روحانیون، و طبقه سوم برای انتخاب نمایندگان و تعیین خواسته های خود کوشش می کردند و هر طبقه ای خواسته های خود را به شکل جزوه چاپ می نمود و این جزوه ها استثنائاً از سانسور دولت معاف بودند و از این جهت در بیدار کردن افکار و شورانیدن آنها علیه رژیم قدیمی و تعیین حقوق مقدس ملت و بیان خواسته هایی که برای انجام آنها باید مبارزه بکنند، تأثیر فوق العاده عمیقی داشت. جزوه های طبقه بورژوازی مطابق مقتضیات روز، از لزوم تعمیم آزادی و مساوات و تدوین قانون اساسی برای مملکت صحبت می کرد و به استناد اکثریت انتخاب کنندگان مطالبه می کرد که تعداد نمایندگان طبقه سوم بانمایندگان دو طبقه نجبا، و روحانیون برابر باشد. جزوه های دهقانان از خواسته های بورژواها طرفداری میکرد و تمایلات آنها را برای آزاد شدن از چنگال مالکیت بزرگ و قیده های فئودالی منعکس می نمود.

ربسییر بدون تردید کاندیداتوری خودش را برای وکالت از شهر آرتوا اعلام کرد. و از همان لحظه ای که روز انتخابات تعیین

شد جزوه‌ای بعنوان «پیام به مردم ده‌نشین» منتشر کرد که در آن جزوه مشخصات يك و کيل ایده‌آلی مجلس را تشریح می‌نمود که وکیل مردم باید فساد ناپذیر باشد، و کیلی را که ریسپیر در جزوه خود معرفی کرده بود با خود او مطابقت کامل داشت، گویی که ریسپیر خودش را موضوع تعریف قرار داده است. سپس اقداماتی را که وکیل ملت باید به عمل آورد، بیان کرده و بر اساس پیروی از همانها خودش را کاندیدای وکالت از طرف مردم اعلام کرد و درخامه پیام نوشت که عقیده راسخ دارد که «موجوداعلی» او را در انجام خواسته‌ها و آرزوهای ملت پاری خواهد کرد.

انتخاب کنندگان ولایت آرتوا به پیام او پاسخ مساعد دادند و علی‌رغم فتودالها و آریستوکراتهای آن ناحیه که او را مورد تمسخر و استهزاء قرار دادند و با وجود اشکالاتی که برای جلوگیری از موفقیت او بوجود آوردند ریسپیر از طرف مردم آرتوا به وکالت مجلس رسید و حتی دوستان و طرفداران او هم باور نمی‌کردند که ریسپیر پیروز خواهد شد و چون اسم او را در میان وکلای انتخاب شده دیدند از موفقیت بزرگی که نصیب او شده بود، دهشت کردند ولی تعجب خود ریسپیر از دیگران کمتر بود و مثل اینکه قبلا یقین می‌داشته است که موفق خواهد شد. لذا، موفقیت خود را با خونسردی تلقی کرد.

به مجرد اینکه مبارزه انتخاباتی با موفقیت او به پایان رسید، وجه مختصری از دوستان خود قرض کرد و به ورسای رفت و در

آنجا به اتفاق چندتن از نمایندگان شهرستانها متزل کوچکی را  
کرایه کردند و همانجا بودند تا مجلس مبعوثان افتتاح شد.  
رہسپیر در آن تاریخ سی و یکسال داشت.

## انقلاب سال ۱۷۸۹

مجلس مبعوثان در پنجم مارس ۱۷۸۹ جلسات خود را افتتاح کرد در حالیکه مملکت در کش و قوس بحرانیهای بیسابقه‌ای افتاده بود و توده‌های ناراضی ملت در شش ماه اخیر سیصد مرتبه با حمل شعار: آزادی و نان، تظاهرات کرده بودند.

مجلس که تشکیل شد نمایندگان با يك مسأله دقیق روبرو شدند که آیا نمایندگان به تعداد نفر باید رأی بدهند یا طبقه طبقه رأی خود را بیان کنند. بورژواها اصرار داشتند که رأی دادن بر اساس تعداد نمایندگان باشد، زیرا عدد آنها دو برابر دو طبقه نجبا و روحانیون بود و انتظار داشتند که افرادی از نجبای کوچک و روحانیون بی بضاعت با آنها هم‌دست شوند، ولی نجبا و روحانیون می‌خواستند که هر طبقه رأی خود را جداگانه بدهد،

زیرا آنها دو طبقه بودند و دو رأی داشتند در حالیکه نمایندگان طبقه سوم جمعاً يك رأی داشتند، صرفنظر از تحقیقی که به بورژواها روا می‌داشتند و آنها را بی اصل و بدمنش می‌دانستند و مساوی بودن خودشان را با این قبیل اشخاص در رأی دادن ننگ و توهین می‌شمردند .

ولی نمایندگان طبقه سوم و همدستان آنها از دو طبقه نجبا و روحانیون اکثریت ۹۶ در صد را تشکیل می‌دادند و به زودی این اکثریت مطلق اراده خود را بر مجلس مبعوثان تحمیل کرد و در هفدهم ژوئن ، تشکیل «مجلس ملی» را اعلام کرد .  
این مجلس اولین مجلسی بود که از طرف مردم فرانسه تشکیل می‌شد و به نام آنها سخن میگفت و به اراده ملت تکیه می‌زد.

و چون بسبب منضم شدن بساین مجلس را برای نجبا و روحانیون مفتوح گذاشتند ، تعداد معتناهی از آنها به تبعیت از دوک دورلثان به نمایندگان طبقه سوم پیوستند . . . مجلس ، بدون تضييع وقت ، يك تصميم بسیار مهم و بجائی اتخاذ کرد مبنی بر اینکه مالیاتی که به مردم تحمیل شده است قانونی نیست ، زیرا بر اساس صحیحی بنا نشده است ، ولی مجلس به سیستم فعلی اخذ مالیات موقتاً و تا روزیکه مجلس منحل نشده است ؛ صفت قانونی می‌دهد و به هر عنوان و بهانه‌ای که مبادرت به انحلال مجلس شود ، اخذ مالیات غیر قانونی خواهد بود. این تصمیم زیراکانه به مردم فرانسه اجازه می‌داد که در صورت انحلال

مجلس ، عصیان کند و در مقابل تحصیلداران مقاومت نماید .  
لویی شانزدهم از این پیش درآمد تعرض آمیز سخت بوخت  
افتاده و صبح روز بیستم ژوئن بیباکانه فرمان بستن مجلس را صادر  
کرد بدون اینکه درباره عواقب وخیم این اقدام مستبدانه بیندیشد.  
و چون اعضای مجلس برای تشکیل جلسات معمولی جمع شدند و  
از بسته شدن مجلس اطلاع حاصل کردند، اصرار ورزیدند که در  
هر حال و در هر جایی ممکن باشد، حتی اگر لازم شد در خیابان،  
جلسات را تشکیل دهند و اراده ملت را مجری دارند . باران به  
شدت میبارید و نمایندگان در جستجوی محلی بودند که گنجایش  
آنها را داشته باشد. در نزدیکی آنها در خیابان سن فرانسواسالن  
ژودوپوم واقع بود که درباریان شب نشینی ها و جشن های خودشان  
را در آنجا ترتیب می دادند مجلس جدید که شامل کلیه رجال  
برجسته فرانسه بود، با حضور چند هزار نفر تماشاچی ، در محل  
جدید تشکیل شد . ناطقین مبرزی از قبیل باراناف و مونیو و  
لوشابلیه و آبه سیس و میرابو ، پرده از روی دسایس پلید دربار  
لویی برگرفتند و توهینی را که لویی شانزدهم به ملت روا داشته  
بود مورد تعرض و تقییح قرار دادند ، سپس تمام نمایندگان حاضر  
که بالغ بر ششصد نفر بودند سوگند یاد کردند که بعداً بنام سوگند  
ژودوپوم، معروف شد و به موجب این سوگند متعهد شدند که  
جلسات مجلس را تعطیل نکنند و تا روزی که قانون اساسی برای  
مملکت تدوین نکرده اند متفرق نشوند . در این اثنا قاصدی از

طرف لویی شانزدهم به آنها ابلاغ کرد که متفرق شوند ، ولی میرابو در جواب او جمله تاریخی معروفش را ادا کرد که: « ما بنا به اراده ملت در اینجا جمع شده ایم و جز با سر نیزه بیرون نمی رویم . »

وقتی لویی شانزدهم به ناتوانی خود در مقابل نمایندگان پا برجا و مصمم ، پی برد به مجلس اجازه داد که مجدداً جلسات خود را تشکیل دهند ، ولی در عین حال از دولتهای خارجی تقاضا کرد که چند هنگ سرباز به فرانسه بفرستند . مجلس از تقاضای ضد ملی لویی شانزدهم عصبانی و متشنج شد و خواست که از سربازان خارجی بخلوگیری شود . نکر ، وزیر مالیه ، بادرخواست مجلس موافقت نمود ، ولی چون « حزب ملکه » خودش را برای مقاومت و سرکوبی نهضت انقلابی نمایندگان ملت آماده میکرد ، لویی درخواست نمایندگان را رد کرد ، لیکن به زودی دریافت که قدرت از دست او خارج شده است و بدین ترتیب ملت فرانسه که تا آنروز احدی شخصیت سیاسی او را به رسمیت نمی شناخت ، مجدداً وارد میدان سیاست شد و نیروی شگرف و کوبنده خود را به مخالفین خود نشان داد .

شخصیت ملت به همان اندازه ای که لویی رامتوحش ساخت ، نمایندگان مجلس را هم متعجب و مبهور نمود و مردم بدون اطلاع مجلس بنا به ابتکار خودشان دست به اقدامات انقلابی شدیدی می زدند و ورود فعالان خود را در صحنه سیاست اعلام میکردند .

توده‌های وسیع مردم پاریس در حالیکه روح انقلاب در  
رگ و پی آنها دمیده شده بود ، تمثال نکر و دوک دورلثان و  
میرابو را حمل کرده باشعار آزادی و نان ، در خیابانها تظاهرات  
می‌نمودند و به گارد سلطنتی شدیداً تعرض می‌کردند تا جائیکه  
لوئی شانزدهم ناچار شد بیست و پنج هزار سرباز خارجی را  
برای محافظت جان خودش در کاخ ورسای جای دهد ، ولی این  
اقدام لویی هیجان انقلابیون را شعله‌ورتر ساخت . مردم پیش‌گیری  
لویی را دلیل ضدیت او با ملت دانستند ، به تأسیس اداره شهرداری  
در هتل دوویل و تشکیل گارد ملی مباردت کردند و در دوازدهم  
ژوئیه به کاخ تویلری حمله بردند و با سربازان سوار آلمانی در  
آویختند .

کمیته هتل دوویل گارد ملی خود را که از افراد انقلابی ملت  
تشکیل می‌شد ، مدام مسلح میکرد . افراد گارد ملی همه روزه به  
نانوائی‌ها و مخازن مهمات حمله می‌بردند و نان و اسلحه را ضبط  
میکردند . صبح روز بیست و چهارم ژوئیه هیجان اهالی پاریس  
به اوج خود رسید و مردم ، قبل از طلوع آفتاب در هر نقطه‌ای  
از شهر تجمع می‌کردند و علی‌الخصوص در کوی شاتلیه و خیابان  
باری رویال پیراهنهای سرخ کارگران بالباس آبی گسارد ملی در  
آمیخته بود این دریای بشری به تدریج وسیع‌تر می‌شد و امواج  
احساسات این دریا خروشان‌تر می‌گردید .

کسی در آن میان گفت که : در آنوالید اسلحه هست . ندا

از هر سو برخاست : به سوی آنوالید ! و چون به آنوالیدیورس  
بردند، ۲۷ عراده توپ و ۳۰ هزار قبضه تفنگ و مقدار زیادی  
شمشیر و هفت تیر به دست آوردند و از همانجا بطرف باستیل  
روانه شدند .

زندان باستیل که مظهر رژیم قدیم بود به روی پاریس  
سایه می افکند و دل مردم را از وحشت و ترس می آکند . مردم  
شعار می دادند : پیش بسوی باستیل و از گون باد زندان نفرین شده!  
برویم و زندان آزادی و سنگر استبداد را درهم بکوییم افی الفور  
توده های خشمگین مردم به طرف این قلعه مستحکم و باستانی  
هجوم آوردند و پس از چند ساعت زدو خورد با نگهبانان زندان  
که سرسختی نشان میدادند ، باستیل به دست مردم ساقط شد . و  
زندانیانی که امید نجات را به خاطر هم نمی آوردند، آزاد گردیدند.  
انقلابیون پس از تصرف باستیل و آزاد کردن زندانیان ،  
در خراب کردن مظهر وحشت آور رژیم قدیم اصرار ورزیدند و  
دیوارهای آن را به ضرب کلنگ فرو ریختند، گوئی که پیکر چهار  
قرن استبداد را متلاشی می کردند تا پایه های رژیم جدیدی را به  
روی آن بنا کنند .

تمام مردم فرانسه به پیروی از اهالی پاریس ، حدود املاک  
فئودالها را خراب کردند و خانه های اربابان را آتش زدند و اسنادی  
که روابط مالک و دهقان در آنها ثبت شده بود سوزاندند و تا  
مدتی وضعیت دهشت زائی بر دهات حکمفرما بود که به دوره

«وحشت‌عظیم» معروف است ، زیرا کمترین تصادم میان دهقانان و اربابان منجر به کشتار خونینی می‌گردید و در نتیجه آن اغلب نجباگریختند و تعداد زیادی به خارج کشور مهاجرت کردند .

این جریانات موقعی انجام می‌گرفت که مجلس بااستمی و لاقیدی به مذاکرات خود ادامه می‌داد و مطالبات بیشمار مردم که از هر طرف می‌رسید، او را وامانده کرده بود و در اثنائی که مجلس می‌خواست بعضی از اصول کلی و نظری را که ارزش عملی ندارد ؛ اعلام کند، از دهات خبر رسید که دهقانان از پرداخت سهم مالک سرباز زده‌اند و تصمیم دارند که اراده خودشان را بزور سلاح عملی کنند . پس نمایندگان مجلس مجبور شدند که شب چهارم اوت جلسه فوق‌العاده‌ای تشکیل دهند و کلیه حقوق و امتیازات فئودالیه را الغاکنند و با این تصویبنامه انقلاب يك قدم بسوی هدف حقیقی خود به جلو رفت و اگر فشار دهقانان متمرّد نبود، شاید مجلس در تصویب این امر باز هم مردد می‌ماند با این همه ، مجلس حقوق فئودال‌ها و امتیازات فئودالیه را به کلی الغا نکرد، بلکه الغای کامل آنرا منوط به پرداخت خسارت به ارباب کرد . دهقانان نیز میدانستند که اموال تمام بورژواها برای خریداری این حقوق و امتیازات که به نجبا و مالکین تعلق داشت کافی نیست ، چه رسد بدار و ندار خودشان که بدون شك در فقر و هلاکت غوطه‌ور بودند، بدیهی است که تصویبنامه مجلس موردقبول آنها واقع نگردید و برای عملی ساختن خواسته

های مبرم و آنی خودشان به مبارزه ادامه دادند . انقلاب باین راه کوتاهی که طی کرده بود اکتفا نکرده و همچنان ادامه داشت بعد از آن هم مجلس ملی حقوق هموطن فرانسوی را طی يك سند تاریخی در یست و ششم اوت تعیین کرد که به نام «اعلامیه حقوق انسان هم وطن» معروف می باشد و نمایندگان مقدمه آن را به شرح زیر تحریر نمودند .

«نمایندگان ملت فرانسه اتفاق کلمه دارند که بی اعتنائی به

حقوق انسان و حقیر شمردن آنها دو علت اصلی خواری و بد-

بختی ملت ، و باعث انتشار فساد و بی نظمی در دستگاه دولتی

است ، لذا مقرر کردند که حقوق طبیعی انسان اعلام شود و به اطلاع

کلیه افراد ملت برسد تا هر فرد هموطن بتواند از حقوق و وظایف

خود آگاه گردد ... و هفده اصل نخستین آن بقرار ذیل است :

۱- انسان آزاد متولد می شود و تا آخر عمر آزاد می ماند،

و از لحاظ حیثیت و حقوق با سایرین برابر است . امتیازات و

فرقهای اجتماعی فقط بر اساس مصلحت عمومی باید بنا شود.

۲- منظور هر جمعیت و تشکیلات سیاسی همانا حفظ حقوق

ثابت و طبیعی بشر است و این حقوق عبارتند از : آزادی ،

مالکیت ، امنیت جانی ، و مقاومت در مقابل ظلم .

۳- ملت منشأ هر گونه قدرت و حاکمیت است . هیچ هیئت

و هیچ شخصی حق ندارد و نمی تواند قدرت و حاکمیتی که از

ملت ناشی نباشد بمورد اجرا بگذارد .

۴- آزادی یعنی هر کس حق دارد کاری که به دیگران ضرر نمی‌رساند انجام بدهد؛ بنابراین، حدی که افراد را در مورد استفاده از حقوق طبیعی محدود می‌کند همانا تأمین آزادی سایر افراد جامعه برای استفاده از همین حقوق است، و این حدود فقط به موجب قانون معین می‌گردد.

۵- قانون منحصرأ اعمالی را که برای جامعه مضر باشد، می‌تواند منع کند، و جایز نیست از انجام کاری که قانون منع نکرده است جلوگیری شود و همچنین کسی مجبور نیست کاری را که قانون امر نمی‌کند، اجرا نماید.

۶- قانون مظهر و مبین ارادهٔ عمومی است، تمام افراد حق دارند شخصاً یا به توسط نمایندگان خود در وضع و تدوین قوانین شرکت جویند، قانون باید هم در مورد حمایت و هم در مورد کیفر دادن و سیاست کردن یکسان باشد. تمام افراد از نظر قانون مساوی هستند و هر یک از آنها می‌تواند با تساوی شرایط بر حسب استعداد و کفایت شخصی و با ملاحظه فضائل و موهبت‌های خودش، دارای هر مقام و رتبهٔ شغلی بشود.

۷- جایز نیست احدی را متهم کرد یا بازداشت نمود مگر بر حسب نص صریح قانون و با مراعات تشریفات و ترتیباتی که در قانون قید شده است کسانی که حکم غیر قانونی بدهند یا در صدور آن دخالت کنند با آن را اجرا نمایند یا دستور اجرای آن را بدهند، باید مجازات شوند و در مقابل؛ هر کس که به موجب

قانون احضاریات توقیف شود؛ باید فوراً اطاعت کند و هرگاه مقاومت به خرج دهد مقصر محسوب می شود .

۸- قانون نباید مجازاتهایی مقرر بدارد که ضرورت قطعی ندارند، و باید مجازات بمیزانی که ضرورت دارد ، بدون کوچکترین زیاده روی و تشدد مقرر شود ، و احدی را نمی توان مجازات کرد مگر به موجب قانونی که با جنایت مرتکبه مطابقت تام داشته باشد و قبل از وقوع جنایت به اطلاع عموم رسیده و قابل اجرا شده باشد .

۹- تا تقصیر کسی ثابت نشود بیگناه محسوب می شود . و اگر بازداشت کسی لازم بود ، قانون ، اجرای هرگونه مجازات تشدد آمیز را در حق او منع می کند مگر اقداماتی که برای ابقای او در دسترس عدالت و قانون ، ضروری باشد .

۱۰- هیچکس را نمی توان از اظهار عقیده اش حتی اگر چه مذهبی باشد ، منع کرد و آزرده به شرط اینکه اظهارات او، مطابق مقررات قانون ، باعث اختلال نظم عمومی نباشد .

۱۱- آزادی تبادل افکار و عقاید ، گرانبهارترین حقوق بشری است، پس هر کس می تواند آزادانه عقاید خودش را بیان کند و بنویسد و به چاپ برساند بشرطی که مسؤولیت حسن اجرای این حق را مطابق قانون به عهده بگیرد .

۱۲- برای حفظ حقوق بشری يك نیروی عمومی لازم است، بنابراین تأسیس این نیرو به منظور حفظ مصالح عمومی است نه

برای تأمین منافع کسانی که زمام این نیرو را به دست می‌گیرند.  
۱۳- برای تأمین مخارج نیروی عمومی و دیگر مخارج ادارات دولتی باید تمام افراد ، بدون استثنا به نسبت مسکن مالی ، در پرداخت مالیات شرکت نمایند .

۱۴- هر يك از افراد ملت حق دارد شخصاً یا توسط نماینده خود ، از موارد لزوم اخذ مالیات مطلع شود و با رضایت خاطر آن را بپذیرد و به طرز مصرف آن رسیدگی کند و میزان و موعد ادای آن و حدود و کیفیت اخذ آن را محدود نماید .

۱۵- ملت حق دارد هر کارمندی را در مورد کارهای مربوط به وظیفه‌اش مورد محاسبه قرار دهد .

۱۶- هر جامعه‌ای که در آن حقوق بشری افراد مصون و محفوظ نباشد و تفکیک قوای سه‌گانه تأمین نشده باشد ، جامعه - ایست بدون قانون.

۱۷- مالکیت خصوصی يك حق مقدس و غیر قابل نقض است ، هیچ کس از آن محروم نمی‌شود مگر بنا به اقتضای قانونی منفعت ثابت عمومی و بشرطی که خسارت عادلانه‌ای به مالك پرداخت نگردد .

اعلامیه فوق ، وضع جامعه فرانسه را زیر و رو کرد و تمام درهائی را که قبلاً به روی بورژوازی بسته بود ، باز نمود و به موجب آن اصل حاکمیت ملی و محترم‌بودن انسان هموطن و آزادی عقیده و بیان و حق اجتماع ، مقرر گردید و هر چند که شرایط -

و عواملی که برای استفاده از این قبیل حقوق و آزادیها لازم است فراهم نشده بود و به علاوه بورژوازی در صدد تصویب قانونی که استفاده از این حقوق و آزادیها را فقط در حدود آن قانون مجاز بداند، ولی معدک ، مجرد اعلان این حقوق و آزادیها، در تاریخ آزادی بشر و پیشرفت آن اهمیت بسزایی داشت و سلاحی به دست آزادیخواهان داد که به اتکالی آن بتوانند حقوق و آزادیهای خود را قانوناً مطالبه کنند و به موقع اجرا بگذارند .

ولی دوستان ملت و مدافعین حقوق مردم ، چه در داخل و چه در خارج مجلس ، بدون تردید ضمن انتقاد از این سند آزادی بخش به ماده هفدهم حمله کردند . این ماده دهقانان را که اکثریت مطلق ملت میباشند، از تحصیل زمین محروم می کرد، زیرا به موجب آن ، حتی در صورتی که انتزاع زمین از دست مالکین به مقتضای مصلحت عمومی باشد ، باز هم جبران خسارت لازم است . و چون دهقانان نمی توانستند از عهده انجام این شرط بر- آینده ، عملاً از حق داشتن زمین محروم می ماندند و بدین طریق مجلس مصلحت تمام ملت ، را در نظر نگرفته ، بلکه در درجه اول در صدد اجرای منویات طبقه معینی بود .

و در حقیقت مجلس از حل کردن مسایل زیادی که وضع کشور را متزلزل کرده ، عاجز مانده بود ، علی الخصوص موقعی که بحران اقتصادی مجدداً شدت یافت ، در این میان صدای چند نفری از رهبران افکار عمومی بلند شد که دودلی و سستی مجلس

در نتیجه عجز نیست بلکه مولود خیانت است ربه سپیر در داخل مجلس و مارا در خارج آن ، در رأس کسانی بودند که این کلمات را تکرار میکردند .

اینها مشاهده می کردند که بورژواها تا آنجایی که به صلاحشان تمام می شد اوضاع را تغییر دادند و اکنون که به آرزوی خود رسیده اند دیگر دلیلی برای ادامه تغییر وضع و اصلاح نمی بینند و مردم را که برای گسستن زنجیرهای اسارت خود انقلاب کرده اند ، در همان وضع سابق نگه داشته اند .

و در همین اثنا که بحران اقتصادی شدت می یافت و گرسنگی عامه مردم را تهدید میکرد ، لویی برای محافظت دربار از خارج کشور سرباز می طلبید و جشن های مفصل و میهمانی های سخاوتمندانه ای ترتیب میداد .

صبح روز بیست و پنجم اکتبر هشت هزار نفر زن دمونسترا سیون با شکوهی ترتیب دادند و بسیاری از مردم لخت و پابرهنه پاریس پشت سر آنها به حرکت درآمدند . منظره این کاخ ورسای را احاطه کرده و از لویی خواستند که برای آنها نان تهیه کند . لویی و نمایندگان مجلس را مجبور کردند که در روز بعد به پاریس منتقل شوند . لویی در کاخ توپلری اقامت گزید و مجلس ، کاخ مائز را برای تشکیل جلسات خود انتخاب کرد ؛ بدین ترتیب مجلس تحت نظر مستقیم ملت قرار گرفت ، زیرا اهالی پاریس مرتب در جلسات مجلس شرکت می جستند و آنچه را موافق خواسته های خود می دیدند با هورا کشیدن و کف زدن تأیید میکردند و هر چه

که بر خلاف مصالحشان گفته می‌شد با سوت زدن و فریادهای اعتراض آمیز رد مینمودند؛ این رویه را مارا ابتکار کرد و وطن پرستان پرشور از او تبعیت کردند.

• • •

ربسپیر در تمام این حوادث بزرگ که در فرانسه به وقوع پیوست شرکت داشت و فقط نقش اصلی را بازی نمی‌کرد، بلکه مانند هزاران نفر عادی بود که در مبارزات برای تحصیل آزادی می‌کوشند ولی افتخار وصیت شهرت آن را بدیگران وامی‌گذارند. ربسپیر در مشاجراتی که میان نجبا و روحانیون از یکطرف و نماینده‌های طبقه سوم از طرف دیگر در مجلس رخ داد و منجر به پیروزی طبقه سوم گردید شرکت نمود. و موقعی که لویی، مجلس را از ادامه جلسات خود منع کرد و نمایندگان در سالن ژودو پوم سوگندی مبنی بر عدم اطاعت از او امر لویی شانزدهم یاد کردند، ربسپیر در طلیعه آنها بود. و هم‌چنین در کنار بورژواها و افراد گارد ملی و مردم لخت و پا برهنه‌ای که زندان باستیل را تصرف کردند، قرار داشت و در اجتماع شب چهارم اوت از جمله نمایندگان بود که از لایحه قانون الغای امتیازات فئودالیتة جداً طرفداری و دفاع میکردند. ربسپیر در طرح ریزی و تدوین «اعلامیه حقوق بشر» که در بیست و ششم اوت اعلام شد، شرکت داشت.

رئیس پلی این جریانات روحیه همکاران خود را دقیقاً مورد بررسی و مطالعه قرار داد و آنها را بخوبی شناخت. مالویه ظاهر سازی میکرد و تاراجیه بیجهت متکبر و پر مدعا بود، هرگز به میرابو احترام نمی گذاشت.

زیرا فساد اخلاق میرابو، اعتماد رئیس را سلب کرده بود چون مجلس به پاریس منتقل شد، رئیس به علت نداری و فلاکت، اطاق محقری در خیابان سن تونج کرایه کرد و تهیدستی او به حدی بود که روزی یکدست لباس را که از دوستی به آریه گرفته و چهار انگشت از او بلندتر بود پوشید و از منزل بیرون رفت.

## فساد ناپذیر

ربسپیر به سبب قیافهٔ عجیب و لهجهٔ دهاتی و پشتکار خارق العاده‌ای که داشت ، نامدتی مورد استهزا و تحقیر نمایندگان قرار داشت. این متفکر انقلابی دارای مرام واضح و مشخصی بود و به خودش اجازه نمی‌داد که ذره‌ای از آن منحرف شود و بدین جهت نطق‌های او عمیق و دقیق بود، ولی چون فاقد حرارت بیان بود نمی‌توانست مثل میرابوبهارانف شنوندگان را تحت تأثیر درآورد، با وجود اینکه تفکر عمیق و ژرف‌بینی او را نداشتند. نطق‌های لوشابلیه و لامیت و بیتون و سیس ، همه وقت نطق‌های او را تحت الشعاع می‌گرفتند، زیرا ربسپیر از ظاهر سازی و اغفال و بازی با احساسات نمایندگان و شنوندگان متنفر بود و حتی برای یک مرتبه هم سعی نکرد تا شنوندگان خود را ، با ذکر لطفه‌ای

بخنداند .

ربسپیر، لاغر اندام و کوتاه قد بود. پیشانی پهن او را به رسم آن ایام گیسوان مصنوعی گره زده و بسیار مرتب می پوشانید . چشمان سبز و کم سوئی داشت و لذا عینک استعمال می کرد و هرگاه که از خواندن باز می ایستاد عینک را بالای پیشانی رنگ پریده خود قرار می داد. بینی او که در قسمت بالا کمی فشرده بود و دهان نسبتاً بزرگ و صورت کوتاهش، همانطوری که برخی از معاصرینش می گفتند، به اوقیافه گربه خشمناکی را می داد.

ربسپیر خیلی کم حرکت بود و پاشنه بلند کفشهایش، اندکی کوتاهی قدش را جبران می نمود. خوش پوش بود و در انتخاب رنگهای خوب ذوق و سلیقه به خرج می داد. اما صفتی که معرف او بود همانا جدیت خارق العاده اش بود. غرور ساده او بروقارش می افزود، بحدی که آنهمه وقار برای شخص او که در حدود سی سال داشت، غریب به نظر می رسید. موقعی که برای ایراد نطق می ایستاد، مانند پیغمبر جلیل القدری بود که از میان لبهای او احکام شریعت جدیدی جاری می شد.

ولی همکارانش دلیلی برای اینهمه سختگیری و خودپسندی او نمی دیدند، علی الخصوص که ربسپیر ناطق زبردست و فصیحی نبود و با سختی می توانست افکارش را متمرکز سازد و آنچه در خاطر دارد بیان کند. نطق هایش را با سبک و انشای بغرنجی قبلا می نوشت و برای نوشتن آنها مدت زیادی معطل می شد و موضوع صحبتهایش،

غالباً در پیرامون مقوله‌هایی دور می‌زد که قبل از او فلاسفه آنها را  
حلاجی کرده بودند.

نکته‌های زیادی را این مرد عجیب به همکاران خود الهام  
داد و در عوض اسامی والقباب تمسخر آمیزی دریافت نمود، او را  
شمعدان آراس، کفتار زوزه کش، و گربه خشم آلود، و کیل  
اخلالگر، و وطن پرست افراطی نامیدند، و دو بو گفت که «ربسپیر  
تریون مجلس را وسیله‌ای برای تبلیغ «حق طبیعی» انسان قرار داده  
است.» میرابو از وقار و متانت ربسپیر که با سالش وفق نمی‌داد  
می‌خندید و با تمسخر می‌گفت: «ربسپیر درباره خودش اغراق  
می‌کند، ولی بآنچه می‌گوید ایمان دارد.» و فی الواقع ماکسیمیلیان  
به همانچه می‌گفت، اعتقاد راسخ داشت و میان تمام نمایندگان  
ملت، یگانه کسی بود که مرام و مسلک مشخص داشت و به مرام  
خودش معتقد بود و از برای پیشرفت آن می‌کوشید و علی‌رغم  
شکست‌های متوالی که دید، از مرام و مسلک خود دست برنداشت  
و پی‌درپی آنها را به مجلس عرضه می‌داشت و به نفع آن تبلیغ می‌نمود.  
«دمکراسی» نتیجه‌ای بود که تمام نطق‌هایش با آن خاتمه  
می‌پذیرفت. ربسپیر از حقوق ملت دفاع می‌کرد و عقیده داشت که  
دفاع از حقوق مردم وظیفه اوست، بلکه بالاتر از این معتقد بود که  
خودش یگانه کسی است که از روی حقیقت و اخلاص وظیفه  
نماینده‌گی ملت را انجام می‌دهد.

و در واقع ادعای ربسپیر از حقیقت خیلی هم دور نبود. این

خرده بورژوا ملت را بی نهایت دوست می داشت و طی پنجاه فقره  
نظقی که در مجلس ایراد نمود، کلمه «ملت» را هزار بار تکرار کرد.  
ولی تعجب اینجاست که ملت را بلا واسطه نمی شناخت و مانند  
سایر رهبران، با توده های مردم تماس مستقیم نداشت و با آنها  
زندگی نمی کرد، بلکه حتی الامکان از خیابان دوری می جست و  
کمتر برای ملاقات خلق انبوهی که به افتخار او هورا می کشیدند،  
عرض اندام می کرد.

آیا برای ملتی که دوست می داشت و تجلیل می نمود، در  
مخيلة خودش تصویر معینی ترسیم کرده بود و بخصوص متزع از  
افکار و تعاریف روسو بوده؟ ژان ژاک روسو می گفت: «ملت را  
با زبان حق و عدالت خطاب کنید.» و ربسپیر هم ملت را اینطور  
مخاطب قرار می دهد: «ای ملت پاک نهاد و شریف فرانسه ..» و  
برای اینکه مراتب احترام خودش را نسبت بملت ابراز دارد، او را  
با استعمال صیغه مفرد «تو» خطاب می کرد، یعنی همانطوری که  
انگلیسها خدا را مخاطب می سازند.

ربسپیر مثل معلم خود روسو، اعتقاد داشت که ملت سرچشمه  
فضیلت و تقوی است. و فضیلت نزد ربسپیر هدفی بود که به سوی  
آن پیش می رفت و ایده مقدسی بود که به نفع آن تبلیغ می کرد و در  
هر موقع و محلی آن را تکرار می نمود، تا جایی که بعضی از  
نمایندگان مجلس نمی توانستند جلوی خنده خودشان را بگیرند.  
ولی تمسخر همکارانش او را سرموئی از مراسم دور نساخته،

بلکه تعلق او را شدیدتر می نمود و هرچه بیشتر با معتقداتش مخالفت می شد، او بیشتر از آنها دفاع می کرد، تا اینکه حریفان کم کم در مقابل مقاومت پیگیر او عقب نشینی می کردند و آنقدر پافشاری می نمود تا احترام خودش را بر آنها تحمیل می کرد.

ملت فرانسه دید که ریسپیر یگانه نماینده ایست که قهرمانانه در راه اصول دموکراسی و تحقق مطالبات آنها، مبارزه می کند و لذا، مردم او را یگانه نماینده ای دانستند که بدون شبهه و تردید به مردم خدمت می کند و او را مرد فضیلت و تقوا و دوست ملت نامیدند. «مارا» در یکی از سخنرانی های خودش، او را «فساد - ناپذیر» خواند و مردمی که ریسپیر را دوست می داشتند، از این اسم حسن استقبال کردند تا جایی که ریسپیر را مطلقاً «فسادناپذیر» نامیدند و در سال ۱۷۹۱ که تصویری از ریسپیر تهیه و به معرض نمایش گذاشته شده بود، مادام لایبل گویار که آنرا نقاشی کرده بود، برای معرفی صاحب تصویر، تنها به نوشتن کلمه «فسادناپذیر» اکتفا کرده بود. شهرت روزافزون ریسپیر مبنی بر اینکه مرد فضیلت و دوست ملت است، تجلیل و احترام او را بر همه کس واجب می نمود، تا جایی که مادام رولان، ضمن نطق خود، اشاره به ریسپیر کرد و گفت: «... این مرد با وقار ...»، انگار که راجع به يك پیرمرد پنجاه ساله صحبت می کرد در صورتی که ریسپیر در آن موقع بیش از سی و دو سال نداشت.

در این هنگام آشکارا مشاهده می شد که يك نیروی انقلابی

رو به خاموشی، و نیروی دیگری در حال رشد و نمو است. بورژواها که در چهارم اوت علیه قوانین و مقررات قدیمی قیام کرده و آنها را متناسب با وضع مادی خودشان الغا نمودند، در بیست و ششم همان ماه، حقوق انسان هموطن را به نحوی که می‌پسندیدند اعلام کردند و از آن پس شروع به دست‌اندازی بر مناصب دستگاه دولتی کردند و آن را به میل خودشان راه بردند، اکنون دشمن انقلاب شده و نهایت کوشش را مبذول می‌دارند که انقلاب را در همان نقطه‌ای که رسیده است، متوقف سازند.

اما کارگران و دهقانان و توده‌های لخت و پابرنه‌ای که عملاً در مبارزات انقلابی شرکت کرده و پیروز شده بودند، مصلحت خودشان را در این می‌دیدند که انقلاب ادامه یابد تا خواسته‌های آنها که تا آن وقت فقط جزء قلیلی از آن تحقق یافته بود گلا برآورده شود.

بدین طریق، توده‌های زحمتکش، پی بردند که خواسته‌هایشان مستقل و جدا از خواسته‌های طبقه بورژوازی است، و بدین ترتیب طبقه جدیدی بنام طبقه چهارم در اجتماع فرانسه بوجود آمد. مجلس اعلامیه حقوق انسان هموطن را تصویب کرد، ولی این اعلامیه انسان را موقعی هموطن می‌شمارد که مالک باشد. پس آیا انقلاب میلیون‌ها زحمتکشی را که آه در بساط ندارند، به هیچ می‌شمارد، و آیا انقلابیون آنها را به حال خود رها می‌کنند؟

لیکن انقلاب موقعی که مبارزه را شروع کرد و پیروز شد،

سربازان خود را از يك تپ معين انتخاب نکرد. و سالکين برای شرکت در زد و خورد بر بی بضاعتان تقدم نداشتند، بلکه اکثریت مطلق آنهايی که در زد و خورد های انقلابی کشته شدند، از همین لخت و پابرهنه های ناشناس بودند. بورژوازی به هیچ يك از این چیزها توجه نداشت. معذک از قیام مجدد ملت علیه خودش می ترسید، یا دست کم هراس داشت که رهبری مردم از چنگش خارج شود و لذا من بعد کمال احتیاط را رعایت نمود و فرماندهی گارد ملی را به اشخاص مورد اعتماد خودش سپرد و از طرف دیگر، اطمینان داشت که کارگردانان سرشناس انقلاب از قبیل لافایت، و دانتون، و بارناف و میرابو برای همیشه طرفدار حکومت بورژوازی خواهند بود. ولی با متفکری نظیر ما را یا نماینده ای مانند رېسپیر چه کاری می توانست بکند ؟

ما را و رفیقان او در خارج مجلس سخنگوی ملت بودند و دفاع خستگی ناپذیری از حقوق مردم می کردند و گاهی راه افراط پیموده، چپ روی می کردند. در مقابل اینها یکمده از رهبران انقلاب به راست منحرف شده و به دربار منتسب شده بودند : نکر گندم را احتکار می کرد و لافایت با لویی بندوبست می نمود، و دیگران املاک مهاجرین فراری را بین خودشان تقسیم می کردند. خلاصه، هر يك برای خودش زندگانی راحتی فراهم کرده و در نهایت خوشی و راحتی به سر می بردند، در حالی که مردم روز به روز بد حال تر و گرسنه تر می شدند، و لسی رېسپیر، نه با چپ روهای

افراطی هم آهنگ بود و نه بادست راستی های خیانت پیشه سازشکاری می کرد، بلکه راه معتدلی را درپیش گرفته بود.

و چون تعداد نجبائی که به خارج فرانسه مهاجرت کرده و امیدوار بودند به اتفاق سربازان خارجی برای اعاده رژیم قدیم بازگردند، زیاد شده بود و مردم نسبت به روحانیون ضد انقلابی، تنفرو و عصبانیت شدیدی ابراز می کردند. مجلس تحت فشار افکار عمومی، املاک نجبای فراری و روحانیون ضد انقلابی را مصادره کرد و به دهقانان متوسط الحال فروخت و بالتیجه وضع دهات نسبت به سابق، بهبودی یافت و بورژواها مجدداً زمینه مساعدی دردهات برخی از نقاط کشور به دست آوردند.

در چنین وضعی که بورژوازی قسمتی از نفوذ سابقش را به دست آورده بود، روز چهاردهم ژوئیه روزی که زندان باستیل سقوط کرد و همزمان آن رژیم قدیمی فرو ریخت، فرا رسید و مردم پاریس به یادبود آن روز پرافتخار، جشن با شکوهی ترتیب دادند که در آن نمایندگان گارد ملی از تمام نواحی کشور شرکت نمودند و محراب وطن را با پرچم های سه رنگ که نشانه عهد جدید بود، تزیین کردند. لافایت فرمانده گارد ملی در برابر محراب سوگند وفاداری نسبت به ملت و قانون ولویی خورد. این روز به نام «روز جشن اتحاد» موسوم شد، زیرا نمایندگان کلیه ولایات حضور داشتند و از آن روز به بعد فرانسوی ها مطلقاً از «ملت فرانسه» صحبت می کردند، در صورتی که قبلاً مرسوم بود که بگویند «ملت بریتانی»

یا «ملت برونی»... نسبت به نام ولایات مختلف کشور .

ولی شادی جشن اتحاد دوام نیافت زیرا کارگران پاریس از زیادی ساعات کار و ناچیزی مزد، دررنج بودند و سرانجام ازبدی وضع بستوه آمده، دست به تظاهرات و اعتصاب زدند و بورژوازی تازه به دولت رسیده را به وحشت و هراس انداختند و وادار کردند قانونی مبنی بر محروم کردن کارگران از حق تظاهرات و اعتصاب به منظور تقلیل ساعات کار و ازدیاد مزد، وضع کند. و این قانون به نام لوشابلیه، نماینده‌ای که آن را طرح کرد، معروف شد.

در همان اثنایی که مجلس، چنانکه ذکر شد، سعی می‌کرد تا با اصلاح قانونگزاری، حاکمیت طبقه بورژوازی را تثبیت کند و حکومت منفور خودش را با هاله‌ای از آزادی و محبوبیت احاطه نماید، لویی شانزدهم به مذاکرات خود با دربار اتریش به منظور اعاده موقعیت از دست رفته‌اش، ادامه می‌داد. و دیری نگذشت که لویی درحین فرار به اتریش دستگیر شد و در کاخ توپلسری، تا پایان یافتن وضع و تدوین قانون اساسی، بازداشت گردید. فرار لویی، دلیل روشن و محکمی بر تبانی او با دولت اتریش علیه آزادی کشور فرانسه بود و لذا خشم ملت را برانگیخت و مردم از سرانجام انقلاب، آن هم بعد از آنهمه پیروزی‌های درخشان، عصبانی شدند، علی‌الخصوص اینکه مجلس می‌خواست لویی را تبرئه کند و نمایندگان طرفدار دربار حتی پس از آشکار شدن خیانت لویی، روابط محرمانه خودشان را با او حفظ کردند. در نتیجه اینها، توده‌های ملت

به رهبری کلوب ژاکوبین‌ها تحت ریاست ربسپیر و کلوب کوردلیه‌ها به ریاست مارا، تظاهرات عظیمی ترتیب دادند و مجازات لویی را خواستار شدند. بیلی و لافایت دستور تیراندازی به متظاهرين را دادند و متظاهرين متقابلاً به طرف لافایت شلیک کردند ولی گلوله به هدف مقصود اصابت نکرد و معاون لافایت را مجروح نمود.

بر اثر این حادثه ابتکار عمل برای مدت کوتاهی به دست بورژوازی افتاد و در این مدت کوتاه، نمایندگان ضد دربار و روزنامه‌نگاران دمکرات و رهبران مردم و ناطقین کلوب‌های ملی تحت تعقیب قرار گرفتند و افراد گارد ملی، کلوب ژاکوبین‌ها را که از پرشورترین و بی‌باکترین عناصر ملی تشکیل می‌شد، محاصره کردند و در نظر داشتند آنها را با گلوله توپ ویران کنند که ربسپیر و پشت سر او اعضای کلوب بیرون آمدند و خودشان را برای استقبال هر حادثه خطرناکی آماده نشان دادند. خیابان پراز مردم مختلف-المسک بود که در میان آنها طرفداران کلوب ژاکوبین‌ها و همچنین افراد گارد ملی زیاد بودند. همینکه ربسپیر پدیدار شد، بعضی از مردم با فریادهای زنده باد و برخی دیگر با مرده باد از او استقبال کردند، و در نتیجه نزاع سختی میان این دو دسته در گرفت و طرفین با چوب و سنگ به سر و صورت یکدیگر می‌کوبیدند، در این اثنا شخصی پنجاه ساله، قوی‌بنیه و با قیافه جدی و آستین‌های بالا زده در میان متنازعین راه را برای خودش باز می‌کند و ربسپیر را محکم می‌گیرد و او را به زور به منزلی که مشرف به خیابان بود می‌برد،

سپس در منزل را از داخل می‌بندد.

ماکسیمیلیان به زودی دانست که این مردناشناس یکی از وطن-پرستان پرشور است که ترسیده‌است مبادا به ربسپیر آسیبی برسد، لذا او را به منزل خود برده‌است. این شخص، موريس دوبلاي و شغل اونجاری بود و از فرط ایمان و محبتی که به ربسپیر داشت، از او خواهش می‌کند که آن شب را در منزلش به سر برد، ولی ربسپیر بنا به اصرار اهل خانه، بقیه عمر خودش را در منزل آن میزبانان صمیمی می‌گذراند، زیرا همه افراد خانواده دوبلاي از وطن دوستان دوآتشه بودند و ربسپیر را تا سرحد عبادت دوست می‌داشتند و از هیچ‌گونه احترام و ابراز مودت برای جلب رضایت او دریغ نداشتند. خانواده دوبلاي از موريس دوبلاي و همسر او که ماکسیمیلیان او را «مادر» می‌خواند و دو دختر آنها، الینور و الیزابت و يك پسر كوچك که ربسپیر او را «هم وطن كوچك» می‌نامید و سیمون، پسر برادر موريس، تشکیل می‌شد. افراد این خانواده از میهمان خود فوق‌العاده خوشوقت بودند و هرچه او را بیشتر می‌شناختند، محبت و تجلیل آنها نسبت به او بیشتر می‌شد. شاید خوانندگان تعجب کنند، ولی ربسپیر در ازای خشونت طبع و تندى مزاجی که داشت، خیلی رقیق‌القلب و خوش‌اخلاق بود. و همان پیشوای سرسخت و کاربرد، در زندگی خصوصی خود با گذشت و سهل‌گیر و فوق‌العاده با شرم و مطیع بود.

روزی «مادر»، یعنی همسر موريس که ربسپیر را بیشتر از این

نظر که يك ميهمان آرام و مبادی آداب و باتريت است و دوست می داشت، پيش خود فکرمی کند که چقدر خوب است اگر با این مرد کامل رابطه قوم و خویشی برقرار کند و یکی از دخترهای خودش را به او بدهد. موریس هم که یکی از زاكوبن های متعصب و پابرجا بود حتی از فکر کردن درباره این موضوع بی نهایت مهم و اهمه داشت، مع الوصف، احياناً در عالم خیال، تصور می کرد که چه سعادت بزرگی نصیب او می شود اگر این مرد فسادناپذیر دخترش را به همسری انتخاب کند. الینور، دختر بزرگتر موریس، ریبییرا دوست می داشت و او را با دیده تحسین و اعجاب می نگریست، ولی جرأت بازگفتن مکنونات قلبی خودش را نداشت. لذا ساکت و صامت، محبت و احترام او را در دل نگاه می داشت.

ریبییر هرگز وعده صریحی که الزام آور باشد به آنها نداده، ولی چیزی هم نمی گفت که باعث ناامیدی آنها گردد و با اظهار مودت و رعایت جانبی که نسبت به الینور معمول می داشت، آنها را در ادامه خیالات خودش تشویق می نمود. شاید ریبییر هم الینور را دوست می داشت و شاید هم او را فقط مورد شفقت و مهربانی قرار داده، نظر از دواج با دختری که سیزده سال از او کوچکتر بود، نداشت.

در هر حال روابط آنها از حدود دوستی عمیق بدون ریا و شائبه تجاوز نکرد، ولی این دوستی، دو قلب را که یکی سرشار از محبت و خوابهای خوش بود و دیگری که مملو از وطن پرستی و مبارزه

بود، تا آنجایی که امکان داشت نیرو و نشاط می‌بخشید.  
در منزل دوبلای، اطاق ساده‌ای به رهنسپیر داده شده بود که  
ناقوس کلوب ژاکوبین‌ها و گنبد کلیسای انتقال مریم، از میان  
دیوارهای ضخیم و صف‌های درختان انبوه، بر آن اطاق ساده  
مشرف بود.

در این اطاق کوچک، حقوقدان بی‌بنیه و کوتاه‌قد که بارها  
مورد تحقیر و استهزای نمایندگان قرار گرفته بود، درحالی‌که آواز  
گنجشگان و صدای ناقوس‌های شهر و غوغای کارگاه نجاری  
موریس دوبلای، گوش فلک را کر می‌نمود، لاینقطع می‌نوشت و  
در نتیجه همین نوشتجات بود که آتش انقلاب برای دومین بار شعله‌ور  
شد و سر لویی شانزدهم را از بدنش جدا کرد و حکومت را بروی  
اصول و مبانی جدیدی بنا نهاد. و شب هنگام که شهر پاریس را در  
تاریکی فرومی‌برد صدای پیانو و آواز دلتنازی که آهنگ گوسبک  
را برای ماکسیمیلیان می‌خواند، از سالن‌خانه موریس برمی‌خاست  
و در سکوت شب پراکنده می‌شد و آن را پر از محبت و خشوع و  
شفقت می‌نمود.

## انقلاب ادامه مییابد

در اوایل ماه سپتامبر سال ۱۷۹۱، مجلس ملی که هودش را به عنوان مجلس مؤسسان به رسمیت شناخته بود، قانونی را که برای مملکت طرح می کرد به پایان رساند و برای موافقت و امضا به حضور لوئی فرستاد. او هم بدون تردید زیاد آنرا تصویب نمود و سوگند وفاداری به آن یاد کرد، زیرا این قانون اکثر حقوق لوئی را برای او محفوظ می داشت.

این قانون هموطنان را به دودسته تقسیم کرده بود، هموطنان فعال و هموطنان غیر فعال به موجب این قانون هموطنان فعال کسانی بودند که در سال پولی معادل سه روز کار به دولت مالیات می دادند و فقط اینها هستند که حق داشتند در انتخابات شرکت کنند و چون انتخابات فرانسه در آن دوره به دو درجه انجام می یافت، لذا

هموطنان فعال از میان خودشان تعدادی انتخاب کنندگان ثانوی معین میکردند و این انتخاب کنندگان ثانوی از کسانی بودند که می توانستند در سال معادل دوپست روز کار مالیات بدهند و تنها این اشخاص بودند که می توانستند نمایندگان مجلس را از میان خودشان انتخاب کنند.

محافل ملی از این همه موانع که حاکمیت ملی را از دست مردم خارج می کرد، به صدا درآمدند و بسا عصبانیت شدید آن را تقبیح کردند. ربسپیر در پیرامون این موضوع، سخنرانی های معروفی ایراد کرد که از طرف کلوبهای ملی چاپ و در تمام فرانسه، میان مردم توزیع شد. کامل دمولن در این مورد جمله مشهور زیر را گفته است: « شما حضرت عیسی را يك هموطن غیر فعال شناخته اید و اگر حضرت عیسی اکنون تجدید حیات نماید به موجب قانون شما، حق ندارد انتخاب کننده یا هموطن فعال باشد. » ولی کلیه حملات و انتقادات شدیدی که نسبت باین قانون به عمل آمد بلا اثر گردید، زیرا اکثریت مطلق نمایندگان از آن طرفداری کردند و آن را به تصویب رسانیدند و دیری نگذشت که بر اساس همین قانون مسخ شده، فرانسه مجلس جدید خودش را که بنه مجلس قانونگذاری موسوم شد، انتخاب کرد.

اعضای مجلس مؤسسان هنگامی که از وضع و تدوین قانون اساسی فراغت حاصل کردند، از یکدیگر بنای سؤال و استعمال را گذاشتند که آیا خودشان هم حق دارند به عضویت مجلس قانونگذاری

آینده انتخاب شوند با نه؟ همه آنها میل داشتند که چنین حقی به آنها داده شود، ولی ریسپیر با این تمایل نمایندگان مقاومت شدیدی به عمل آورد و اینطور گفت: «قانونگذاران بزرگ قدیم، هرگاه قانونی برای ملت وضع می کردند، وظیفه خود می دانستند که به صفوف هموطنان عادی بازگردند». ریسپیر که با این نظریه خود، رأی کلوبهای ملی را منعکس می نمود، آنقدر اصرار و پافشاری به خرج داد تا مجلس را مجبور کرد از نظریه اش پیروی کنند. در این موقع، اکثریت هواداران انقلاب در مجلس مؤسسان به آرمان های انقلابی ملت خیانت کرده بودند و رهبری واقعی انقلاب به دست کلوب های ملی منتقل شده بود.

بر واضح است ریسپیر با محروم کردن نمایندگان مجلس مؤسسان، خودش را هم که یکی از آنها بود، محروم می کرد، ولی ریسپیر مطمئن بود که کلوب ژاکوبین ها در اختیار او خواهد بود و این کلوب خیابان را در دست دارد و تمام قراین و امارات حکم می کرد که خیابان بزودی زمام امور مملکت را قبضه خواهد کرد. پس ریسپیر عقیده داشت که محرومیت نمایندگان که می خواهند انقلاب را در مرحله فعلی خودش نگاه دارند یا عقب برگردانند، از عضویت مجلس آینده، راه را برای انقلاب هموار میسازد و زمام دولت را به دست رهبران حقیقی انقلاب می سپارد.

در واقع نفوذ و تسلط ریسپیر بر افکار عمومی هموطنان غیر

فعال، نسبت به نفوذ و تسلط مخالفینش، چه در داخل مجلس و چه در خارج آن روحان داشت و موقعی که مجلس مؤسسان به تاریخ آخر سپتامبر سال ۱۷۹۱ آخرین جلسه خود را تشکیل داده بود، جمعیت انبوهی از مردم در خارج مجلس منتظر اختتام جلسه بودند تا ریسپیر را روی دوش حمل کنند و به افتخار او هورا بکشند.

ریسپیر برای دیدن فامیل و دوستان خود در آراس، و استراحت در دامان پر مهر طبیعت که مدت‌ها از آن محروم مانده بود، به مسقط الرأس خود آراس، مسافرت کرد. و استقبال شایانی که همشهریان او در موقع ورود بعمل آوردند، موفقیت او را در میان مردم پاریس تقویت کرد.

ماکسیمیلیان مایل بود که مدت طولانی‌تری در آراس توقف کند، ولی در ابتدای تشکیل دوره مجلس، پاریس دچار هیجان عجیبی شد که نزدیک بود انقلاب مضمحل شود و سرتاسر فرانسه درهم بریزد، زیرا کلیه صندلی‌های این مجلس را نمایندگان بورژوازی اشغال کرده و حزبی به نام حزب ژیروندن، منسوب یکی از ولایات مشهور فرانسه، تشکیل داده بودند و بمجرد اینکه به حکومت رسیدند مقدماتی فراهم کردند که نفوذ سابق بورژوازی را میان مردم بسط دهند، آنهم بدون اینکه از مقدار ناچیزی از امتیازات خود که بر اثر رسیدن به حکومت برای خودشان به دست آورده بودند، صرف نظر کنند و بهترین راه عملی کردن مقصود خودشان را در این

دیدند که علیه دولتهای اروپا که دولت اتریش در رأس آنها قرار داشت و پیوسته از لژی شازدهم طرفداری می کرد و مایل بود که حقوق منترعه لژی به او بازگردنده شود، اعلان جنگ بدهند. و چنین می گفتند که این جنگ، اصول انقلاب را در کشورهای اروپا انتشار خواهد داد.

و بدین وسیله می خواستند از تنفر ملت فرانسه نسبت به ماری آنتوانت که از اصل اتریشی بود و رابط توطئه چیان دربار فرانسه و اتریش بود، به عنوان منتشر ساختن اصول و مبانی انقلاب در اروپا و دنیا، سوء استفاده کنند و فرانسه را بجنگ بکشانند تا در نتیجه آن مردم را از تفکر و مباحثه در باره مسایل مهم داخلی باز دارند و با فروختن اسلحه و مهمات و اسب و لباس و تابوت، بر ثروت خودشان بیافزایند و از همه مهمتر به اسم جنگ باخارجه نیروی نظامی انبوهی را تحت فرمان خود نگاه دارند و از آن برای سرکوبی خود ملت فرانسه استفاده نمایند.

جنگ با اتریش از هر طرف مورد تأیید قرار گرفت و محافل ملی و در طلیعه آنها کلوب ژاکوبین ها برای آن، ابراز احساسات می کردند. کلوب ژاکوبین ها به رپسییر در آرامت نوشت که به اسرع وقت در پاریس حاضر شود و رپسییر موقعی وارد کلوب شد که کنفرانس عظیمی از اعضای کلوب برای بحث مسئله جنگ تشکیل یافته بود، چون به سالن کلوب وارد شد، تمام حاضرین به احترام او برخاستند و از حضور او ابراز مسرت نمودند، و

« کلود بریوا، چنین گفت: «من پیشنهاد می‌کنم که این عضو سابق مجلس مؤسسان که محقانه فساد ناپذیر نامیده شده است، رئیس کلوب ما باشد.» حضار با کف زدن و هورا کشیدن تأیید و موافقت خودشان را با ریاست ربسپیر اعلام کردند و از او خواهش کردند که عقیده خودش را در مورد جنگ با اتریش بیان کند. ربسپیر نخست هیجان آنها را فرو می‌نشانید و از غلو آنها می‌کاهد و بدین نحو اظهار عقیده می‌کند که دشمن انقلاب در داخل فرانسه می‌باشد، نه در خارج آن و از مردم دعوت می‌کند که از اقداماتی که عاقبت بدی دارند، پرهیزند و آنها را نصیحت می‌نماید که به شاهان اروپا مجال ادعای حفظ صلح را ندهند و می‌گوید: «در کشوری که هنوز در عهد انقلاب می‌باشد جز جنگ داخلی، جنگ دیگری ممکن الوقوع نیست.»

ربسپیر بعد از دو روز، موقعیت و وظیفه را روشن کرد که باید حتی الامکان برای جنگ آماده باشد، ولی از اعلان آن تا موقعی که دشمنان بهانه صریحی بدست فرانسوی‌ها ندادند، خودداری شود. زیراوندنها از این عقیده ربسپیر خشمناک شدند و به زبان رئیس خودشان بریساو را پاسخ دادند که «انقلاب برای بسط و تعمیم مبانی و اصول خود در دنیا، باید بجنگد.» ربسپیر این پاسخ را به باد مسخره گرفت و طی سخنرانی مبسوطی که از طرف کلوب ژاکوبین‌ها چاپ و در تمام فرانسه توزیع شد، چنین گفت: «احمقانه‌ترین فکری که ممکن است در مغز يك سیاستمدار

به وجود آید این است که تصور کنند برای قبولاندن اصول کشور خود به يك ملت دیگر، کافیت که اسلحه به دست گرفت و خصمانه وارد خاک آن ملت گردید. چه کسی یافت می شود که از مبلغین مسلح حسن استقبال کند. اولین چیزی که طبیعت و احتیاط به مامی آموزد این است که این قبیل مبلغین را به عنوان دشمن از خاک خود بیرون بریزیم ، نه از آنها به اسم دوست و میهمان پذیرائی کنیم. و از ژیروندن ها خواست که نخست به داخل کشور توجه کنند و نظم و عدالت را در فرانسه بگسترانند ، سپس برای بسط آزادی در کشورهای دیگر اقدام کنند . ولی مجلس ، بدون توجه بافکار عمومی و پس از مشاجرت شدیدی که در آنها ریسپیر به تنهایی در مقابل حزب ژیروندن و تمام احزاب طرفدار جنگ ایستادگی کرد، مجلس با اعلان جنگ موافقت کرد و لوئی بدون فوت وقت آنرا تصویب نمود ، زیرا فکرمی کرد که جنگ بورژوازی را ضعیف می کند و قدرت از دست رفته اش را باو باز می گرداند ، یا دست کم به توافقی میان او و بورژواها به منظور متوقف ساختن نهضت توده ای منجر می گردد.

لویی شانزدهم در این فکری که می کرد به خطا نرفته بود ، زیرا فرماندهان ارتش فراسه که لافایت ولوکنیر و روشامبو در رأس آنها قرار داشتند ، هنوز وارد جنگ نشده بودند که به جای جنگیدن و مغلوب کردن دشمن باب مذاکرات را باز نمودند و از این بالاتر لافایت به منظور در هم شکستن جنبش ملت با لویی -

شانزدهم وارد مذاکره شد. و از طرف دیگر، ملکه اتریشی الاصل فرانسه، ماری آنتوانت، با گولتزر سردار اتریشی که با فرانسه در جنگ بود مکاتبه داشت و کاخ او مرکز توطئه‌های محرمانه دربار با مرتجعین بود.

ولی این توطئه، ملت را دلسرد نکرد، چون وطن پرستان با اخلاص، نظیر مارا و ربسپیر، با هشیاری و جرأت خارق - العاده‌ای خیانت‌های لویی و درباریان او را بر ملا می ساختند و فرماندهان عالی قشون فرانسه را که در مقابل دشمن مدام عقب نشینی می کردند، تا جایی که در ژوئن ۱۷۹۲ پاریس تهدید بمقوت می شد، رسوا می کردند، در حالیکه زیروندنها که حکومت را در دست داشتند اکثریت مجلس قانونگذاری از آنها بود، علی رغم خطرناک بودن موقعیت و اعتراضات شدید ملت، از عزل لافایت امتناع می ورزیدند و حاضر نبودند که در حق لویی و شرکای جرم او تدابیر شدیدی اتخاذ کنند و هنگامی که لویی جنایتکار، وزرای آنها را معزول نمود، برای اینکه کابینه جدید را مجدداً خودشان تشکیل دهند بنای استمالت و سازشکاری را گذاشتند.

در این موقع بود که فریاد آزادیخواهان بلند شد و ژاکوبین‌ها به رهبری ربسپیر صفوف خود را برای مقاومت و مقابله با خطرهای داخلی و خارجی بطور یکسان، منظم تر و فشرده تر کردند. ندای آزادگان برای تشویق و آماده کردن مردم جهت نجات وطن در سراسر کشور پیچید و کلیه آزادیخواهان فرانسوی را تکان داده، و ملت به این ندای نجات بخش پاسخ مثبت داد و دسته جات داوطلبان از گوشه و کنار کشور، روی به پاریس نهادند. داوطلبان ماریسی

در حالیکه سرود ماریسیز را می خواندند و وارد پاریس شدند و از آن به بعد، سرود ماریسیز که «روزه دولیل» آن را از روح مبارزه جویانه ملت الهام گرفته و ساخته بود، به عنوان اولین سرود ملی فرانسه پذیرفته شد. لوئی از روحیه وطن پرستانه‌ای که در رنک و پی مردم دمیده شده بود هراسناک شده و با تفاق خانواده خود به کاخ توپلری پناهنده شد و نگرهبانی آنجا را به گارد سویسی واگذار کرد و از قشون‌های بیگانه استمداد طلبید و بر اثر همین کمک‌خواهی لوئی از بیگانگان بود که دوک برونشو، یک فرمانده قشون پروس، بیانیه‌ای منتشر کرد که در آن به ملت فرانسه اخطار کرده بود، در صورتیکه لوئی شانزدهم مورد تهاجم قرار گیرد پاریس را با خاک یکسان می‌کند، پاسخ ملت فرانسه به اخطاریه فرمانده پروس، انقلابی بود که در دهم اوت سال ۱۷۹۲ انجام گرفت و از لحاظ اهمیت و ضرورت، دست کمی از انقلاب چهاردهم ژوئیه نداشت.

در آن روز مردم پاریس، گردانندگان اداره شهرداری را که طرفدار مجلس قانون‌گذاری بودند، ساقط کرده و یک هیئت دیگری برای اداره شهرداری انتخاب کردند، سپس توده‌های مسلح پاریسی و دسته‌جات داوطلبان شهرستانها به کاخ توپلری حمله ور شدند و لوئی و خانواده سلطنتی را دستگیر نمودند.

آن روز تاریخی و آن پنج‌هزار نفری که در زد و خورد های خونین آن جان سپردند، پایه‌های حکومت جمهوری را بنا نهادند و حائلی را که میان هموطنان فعال و هموطنان غیر فعال کشیده

شده بود ، در هم شکستند ، زیرا مجلس قانون گذاری ناچار از اراده ملت تبعیت کرد و مقرر داشت که مجلس جدیدی ، يك درجه و با رأی تمام افراد ملت انتخاب شود . و بدین ترتیب حق رأی دادن به تمام افراد ملت داده شد و انتخاب کنندگان به جای اینکه اشخاص دیگری را انتخاب کنند تا آنها نمایندگان را معین سازند ، خودشان بطور مستقیم نمایندگان خودشان را برای مجلس انتخاب می کردند .

در روز دهم اوت تأثیر افکار و تلقینات ربسپیر در همه جا مشهود بود . ربسپیر از مدتی پیش با ایراد نطقهای پی در پی در کلوب ژاکوبین ها و بحث و تفسیر وقایع با دوستان خود ، زمینه را برای چنین روزی آماده کرده بود .

و چون شب آنروز تاریخی فرارسید ، آثار و علائم تفکرو دورانندیشی در قیافه ربسپیر هویدا شد . ربسپیر که الهام بخش مردم در تصادمات ملی زیادی بود ، با آنها فقط به وسیله تفکرو توجیه و راهنمایی شرکت می کرد . ربسپیر در لحظات قبل از حصول هر زدو خورد ، در تفکر عمیقی فرو می رفت و علائم این تفکر در سیمای او آشکار می شد .

ربسپیر هرگز به منظور شرکت در عملیات توده های مردم به خیابان نرفت و هنگام هجوم به زندان باستیل که در عمل با ملت شرکت کرد ، آن روز مانند هزاران نفر دیگر يك هموطن عادی به شمار می رفت ، در حالیکه اسم کامل دمون شهرت یافت ،

ولی بطور قطع از آن پس برای شرکت در معرکه های بزرگ ملی، مطلقاً به خیابان رفت. در پنجم اکتبر سال ۱۷۸۹ (مابارد) و در بیستم ژوئن سال ۱۷۹۱، «بیتون» و در روز دهم اوت ۱۷۹۲، «دانتون» و در روز سی و یکم مارس سال ۱۷۹۳، «مارا» رهبری عملیات ملی را به دست داشتند. ولی ربسپیر فقط یکمرتبه به خیابان رفت و آنهم روز نهم ترمیدور، برای جان سپردن بود.

بدون شك تفسیر این ضعف یا انزوا یا جدایی از مردم در شخصی که روح انقلاب به حداکمل در وجودش مجسم شده بود، کار ساده و آسانی نیست، و بدون تردید این حالت را می توانیم به هر چیزی نسبت دهیم مگر ترس زیرا دوست و دشمن ربسپیر متضماً شهادت داده اند که از مرگ ترسی نداشته است. فقط يك موضوع شاید بتواند این پدیده را تفسیر کند، یا کمک به تفسیر آن کند و آن عادت تنهایی و کناره گیری او است از مردم که از دوران طفولت تا روزی که در رأس هزارها و ده ها هزار نفر قرار گرفت خوی او بود. ربسپیر تنها با خودش زندگی میکرد و در همان وقتیکه تمام پاریس او را پیشوا و معلم خود می دانست، ربسپیر از طول و عرض پاریس فقط يك خیابان را بلد بود، آنهم خیابانی که مجلس و کلوب ژاکوبنها و منزلش را دربر داشت و شب و روز او در همین دو نقطه برگزار می شد. و مانند بیشتر متفکرین که پایه گذار مرام و مسلکی بوده اند، مردم را نمی شناخت و از میان تمام ملت فقط با یکمده از دوستان و اعضای حزبش سر و

کار داشت و همچنین از شورش و اخلال متفر بود ، ولی اگر دیگری اخلال میکرد و می شورید ، شاید بدش نمی آمد ، ولی طبیعت خودش با اخلال و شورش کردن منافات داشت و حتی در روز دهم اوت و در روزهای تاریخی بعد از آن ، اولین کسی بود که توده های مردم را تحريك و راهنمایی می کرد و آنها را برای انجام کارهای بزرگ تشویق می نمود و در تمام عملیات این روزهای بزرگ تاریخی ، نقش يك متفكر راهنما و حكيم آرام را عهده دار بود، در حالیکه نمی توانست نقش يك فرمانده ورزیده و انقلابی جسور را بازی کند .

سرتاسر فرانسه ، پیروزی پاریس را در دهم اوت ، تبریک گفت و آن را یکقدم واقعی به جلو به سوی دموکراسی مردم پسند دانست و آرزوهای دهقانان در مورد الغای عملی رژیم فئودالیتة اجبا شد ، و کارگران و زحمت کشان خواهش کردند که حدی برای گرانی قیمت و احتکار مواد ضروری زندگی معین گردد . و سربازان در جبهه جنگ که پس از فرار فرماندهان متسبب به دربار لویی شانزدهم و افسران وابسته به آنها دل سرد شده بودند ، مجدداً تشجیع شدند و پیروزی درخشانی را در واقعه والمی کسب کردند .

واقعه والمی از لحاظ منافع آنی که در برداشت کوچک به نظر می رسید ، ولی از این نظر که جهت جریان جنگ را تغییر داد و از آن پس قشون فرانسه به جای تدافع و عقب نشینی ، به تعرض

و پیشروی پرداخت ، واجد نتایج عظیمی بود. گونه شاعر معروف آلمانی که به اتفاق عده‌ای از آزاد مردان خارجی برای نجات انقلاب ، به فرانسه آمده و داوطلبانه در کنار فرانسوی‌های جنگید، در این واقعه شرکت داشت و بعدها در باره آن چنین نوشت :  
«از امروز، و از اینجا، مرحله جدیدی در تاریخ دنیا شروع میشود.»

## حکومت جمهوری و عهد کنوانسیون

مجلس جدید که به «کنوانسیون» نامیده شد، اولین کاری که در جلسه نخستین خود در تاریخ بیست و دوم سپتامبر سال ۱۷۹۲، انجام داد، اعلام حکومت جمهوری در کشور فرانسه بود و این روز را مبدأ تاریخ جدید فرانسه قرار داد و تقویم جدیدی برای جمهوری جدید التأمیس، تألیف کرد. این مجلس مرکب بود از حزب «ژیروندن» بریاست بریسو و کندرسه و مادام رولان که جناح راست مجلس را تشکیل می‌داد و حزب «مونتیارده» (کوهستان) بریاست ریپپیر و دانتون و مازا و هیر و کامیل دمولن که جناح چپ را تشکیل می‌داد و اعضای این جناح به دو کلوب «کور دلیه»ها و «ژاکوبین»ها منتسب بودند. کلوب کور دلیه هاخیلی افراطی بود و از شعار «ادامه انقلاب تا پایان آن» طرفداری می‌کرد

کلوب ژاکوبن‌ها با موقعیت انقلاب و مرحله تاریخی آن بیشتر آشنا بود، ولی اغلب اعضای این دو کلوب در هر دو کلوب عضویت داشتند ... حزب دیگری در مجلس بود که به «جلگه» معروف بود و دسته میانه را تشکیل میداد. حزب جلگه به هر جناحی که متمایل می‌شد کفه آن جناح می‌چربید، و اکثراً بطرف ژیروندن‌ها متمایل بود. در این عهد که عهد کشمکش عینف احزاب مختلف المسلک بود، سن ژوست پا بعرضه سیاست گذاشت.

در یکی از روزهای اوت سال ۱۷۹۰ هنگامی که ریسپیر عضو مجلس مؤسسان بود، نامه‌ای از يك هموطن به نام «شوالیه» - دو سن ژوست دریافت کرد که مراتب ایمان و اعتقادش را نسبت به ریسپیر اعلام می‌کرد و می‌گفت: ای کسی که ترا فقط از اقدامات معجز آسایت می‌شناسم همانطوری که خدا را از آیاتش شناخته‌ام. سهم طولی نکشید که این مرید ناشناس به پای خودش برای دیدن ریسپیر و مبارزه داوطلبانه در راه مرام او، آمد. جوانی بود تقریباً بیست و چهار ساله، شیک‌پوش، خوش خلق، زیبا که دو چشم او از تفکر عمیقش حکایت می‌کرد و روحیه پر شور انقلابی و افکار عالی و دقیق داشت. ریسپیر از این علاقمند پر شور، خوشش می‌آمد و به همان اندازه‌ای که سن ژوست فریفته مرام و شخصیت و تدبیر ریسپیر شده بود، ریسپیر هم به علت شور و اخلاصی که سن ژوست داشت به او علاقمند می‌شود و لذا در انتخابات سال ۱۷۹۲ او را به وکالت مجلس می‌رساند

وهم چنین برادر خود آگستان را در همین دوره از طرف مردم پاریس به مجلس فرستاد .

سن ژوست ، هم در مجلس وهم در محافل ملی نیروی زنده و ارزنده‌ای برای توجیه سیاست مملکت محسوب می‌شد، مردم را به طرفداری از رپسپیر دعوت می‌کرد و در تمام موارد از رپسپیر پیروی می‌نمود و از دشمنانش قلباً متنفر بود.

لشکرهای انقلاب در اول عهد کنوانسیون، به احراز يك سلسله فتوحات پی‌درپی نایل آمدند ولی دم‌وریه فرمانده قشون فاتح فرانسه، ناشیانه به کشور بلژیک حمله کرد و شهر آنورس را اشغال کرد، این امر دستاویزی بدست انگلستان داد که به استناد آن علیه فرانسه اعلان جنگ بدهد و بدین ترتیب جنگ وارد مرحله خطرناکی شد که ادامه آن دیگر کار ساده‌ای نبود.

در اثنای این کشمکش که استقلال فرانسه را تهدید می‌کرد، انقلاب به سیر خود ادامه می‌داد، کارها از دست بورژوازی خارج می‌شد و ملت اعتماد خودش را از عوام فریبان دغلكار سلب می‌کرد و به دوستان وفادار و مدافعین سرسخت خود ، امثال مارا و رپسپیر ، می‌گروید.

میرابوی رشوه‌خوار مرده بود و تعدادی از فرماندهان انقلاب به خارج مهاجرت کرده یا در آبادی‌ها گوشه‌گیری اختیار کرده بودند. اما دانتون در نتیجه افراط در عیاشی و خوشگذرانی، کارش به جایی کشیده بود که محرمانه با لویی بندوبست می‌کرد تا او را

درمقابل دریافت مبلغ هنگفتی از مرگ نجات دهد . امری است طبیعی که بورژوازی بترسد مبادا زمام امور کشور بکلی از دستش خارج شود و در دست کسانی قرار بگیرد که مورد اعتماد مردمند و حقیقتاً نسبت به اصول انقلاب وفادارند، و در آن صورت مبارزه سختی میان طرفین درخواهد گرفت و این امر برای بورژوازی که به مقصود خودش رسیده بود، گوارا نبود .

در این سال نیرویی که کنوانسیون را به حرکت می آورد ، برخلاف مجلس سابق، درخودش نبود، بلکه مصدر آن درخیابان و داخل کلوب های ملی بود. دستگاه حکومت که در دست بورژوازی بود ، نمی توانست نسبت به این جریان بی قید باشد و لسی سعی و کوشش ژیروندونها برای جلوگیری از رشد نهضت مردم دچار شکست مفتضحانه ای شد.

شکست علنی ژیروندونها با دریافت عدم موفقیت در سه قضیه بسیار مهم شروع شد. قضیه اول، موضوع اتهام رسپیر بود که از پشت تریبون مجلس اعلام شد که رسپیر برای تسلط بر زمام امور و ایجاد يك حکومت دیکتاتوری و تروریستی زمینه چینی میکند و کشتار يك عده خائن را، که چند نفر بیگناه هم ضمن آنها به قتل رسیده بودند ، به گردن رسپیر می انداختند.

فسادناپذیر تقاضای هشت روز مهلت کرد تا دفاع خود را تهیه کند و در روز دهم نوامبر با در دست داشتن اسناد و مدارك محکم و زیاد به مجلس آمد و اعضای مجلس را تهدید کرد که

خودشان در خور تهمت‌های مهم‌تر و خطرناک‌تر می‌باشند. مجلس  
رئیس‌جمهور را تبرئه کرد علی‌الخصوص که در آن روز هزاران نفر از  
اهالی پاریس در تالار مجلس حاضر شده و کلیه درهای ورودی و  
خروجی آن را احاطه کرده بودند و برای هر کلمه و هر جمله از  
سخنرانی مفصل رئیس‌جمهور کف می‌زدند و ابراز احساسات  
می‌کردند.

در اثنای آن هشت روز که ماکسیمیلیان در خانه نشسته و  
دفاع خود را تهیه می‌کرد، در شهر شایع شد که دشمنان او می‌خواهند  
او را قبل از دفاع، ترور کنند، از این رو طرفدارانش به سوی منزل  
دوبلای روانه شدند و در تمام مدت این چند روز که رئیس‌جمهور مشغول  
تحریر دفاع خود بود، منزل دوبلای از طرف هواخواهان شب و  
روز محافظت می‌شد که اگر کسی احتمالاً چنین خیالی داشته باشد  
حساب کار خودش را بکند.

قضیه دوم، محاکمه لوئی بود که در اثنای آن ثابت شد که  
لوئی شانزدهم سعی می‌کرده است تا رجال پیشقدم انقلاب را با  
پول بخرد و همچنین ثابت شد که لوئی به فرماندهان که به خارج  
فرار کرده بودند مرتباً پول می‌رساند و همچنین جریان محاکمه  
لوئی ثابت کرد که زیروندنها اعدام لوئی را ضربتی بر پیکر مصالح  
خودشان تلقی می‌کنند و بدین ترتیب به‌طور ضمنی علیه خودشان  
شهادت دادند که به انقلاب خیانت کرده‌اند. لوئی شانزدهم در روز  
بیست و یکم ژانویه سال ۱۷۹۳ به جرم توطئه علیه آزادی عمومی و

و داشتن روابط محرمانه با بیگانگان و قراردادن وطن در معرض هجوم اجانب و بکشتن دادن مردم فرانسه ، اعدام شد ؛ زیروندنها برای نجات لویی کوششهای بی ثمری به عمل آوردند ، ولی ریسپیر و هواخواهان او حملات شدیدی علیه آنها کردند که بالتیجه مانورهای خائنانه آنها را در هم شکست و سر لویی - شانزدهم را از تنش جدا ساخت ، و بدین ترتیب شکست مفتضح دیگری نصیب ژیروندنها شد . دردنباله این شکست ، شکست سخت تری نصیب آنها گردید . ما را ، دموریه را به خیانت عظیمی متهم کرد . البته اتهام سرداری که بلژیک را فتح کرده و دانتون می خواست او را برای فتح هلند بفرستد ، بیشتر به یک اقدام جنون آمیز شباهت داشت .

ولی طولی نکشید که این رهبر ملی در کلوب ژاکوبین ها اعلام کرد که فرمانده ظفرمند ، فرار کرده و به بیگانگان پناهنده شده است و از دانتون که مدافع او بود تفسیر این خیانت را خواست و بر اثر این حادثه ، ملت علیه نمایندگان مظنون تظاهر کرد و تنفر شدید خود را نسبت به آنها بروز نموده و کلوب ژاکوبین ها مردم را دعوت کرد که اسلحه بگیرند . ژیروندنها ما را به عصیان و تمرد متهم ساختند و از مجلس حکمی مبنی بر توقیف او گرفتند و برای این کار مجلس را وادار کردند تا مصونیت پارلمانی نمایندگان را از آنها سلب کند . ولی نفوذ ما را در میان توده های ملت به اندازه ای بود که محاکمه او برای ژیروندنها به جای فتح ، شکست بزرگی به بار آورد و تحت فشار افکار عمومی ناچار شدند در

روز بیست و چهارم آوریل از او رفع مزاحمت به عمل آورند  
توده‌های پیروزمند او را روی دست حمل کردند و برای پیروزی  
او و شکست دشمنانش یعنی ژیروندنها، شعار می‌دادند و ابراز  
احساسات می‌کردند.

انگلستان توانسته بود که تمام اروپا را علیه فرانسه برانگیزد  
و لذا دولتهای مختلف اروپا يك پیمان نظامی مبنی بر لزوم کوبیدن  
ارتش انقلاب فرانسه منعقد کردند. فرانسه از این خطر همه‌جانبه  
خارجی به هراس افتاد و کنوانسیون کمیته‌ای برای انجام کارهای  
فرماندهی قشون به نام «کمیته نجات ملی» تشکیل داد و کمیته دیگری  
به نام «کمیته دوازده نفری» برای سرکوبی شورشهای ملت که  
باعث ایجاد وحشت در دل ژیروندنها می‌شد، نیز تشکیل دادند.  
ولی نارضایتی مردم رو به ازدیاد میرفت، بخصوص موقعی که  
ژیروندنها دو مرتبه آشکارا دست خودشان را به خیانت آلوده  
کردند و باد موریه، سرداری که رسماً به فرانسه خیانت کرده و  
به اتریش پناه برده بود، وارد مذاکره و تبانی شدند. سپس  
نارضایتی مردم بر اثر دستگیری هبر که دارای نفوذ فوق‌العاده‌ای  
در اداره شهرداری بود، به اوج خود رسید و لذا توده‌های ملت  
در سی و یکم ماه مه بکنوانسیون هجوم آوردند و هبر را آزاد کردند  
و اعلام انحلال کمیته دوازده نفری را مطالبه کردند و در دوم ژوئن  
سال ۱۷۹۳، هشتاد هزار نفر از اهالی پاریس کنوانسیون را محاصره

کرده و آنها را اداره کردند تا حکم توقیف رهبران حزب لیبروندن  
را صادر کند و بدین ترتیب حزب ژاکوبین‌ها را به حکومت  
رسانیدند .

## دوره ترور و خونریزی

از آن روز تاریخی ببعده ، روز دوم ژوئن سال ۱۷۹۳ که رهسپیر رسماً نیروی اصلی و محرك کتوانسیون شد، متدرجاً قدرت را در دست خودش متمرکز کرد تا اینکه بتواند جمهوری مورد نظرش را برقرار کند، رژیمی که در آن فضیلت و تساوی بین تمام افراد ، بر همه چیز مقدم و حکمفرما باشد . بدیهی است که رسیدن به این منظور عالی امر ساده و آسانی نبود، زیرا اقتدار در دست چهارهیئت بود: کمیته‌ای که در رأس ارتش قرار داشت و نماینده نیروی مسلح بود و کتوانسیون که نماینده قانون بود و اداره شهرداری که نمایندگی ملت را داشت و کلوب ژاکوبین‌ها که نماینده مرام و اصول انقلاب بود.

این چهار مرکز اقتدار ، در نتیجه جریانات مختلف، گاهی

متحد می شدند و گاهی همدیگر را می گویدند.

ربسپیر وظیفه بسیار سختی داشت ، زیرا او راه معتدلی را می پیمود ، یعنی هم می خواست مصالح بورژوازی را تا آنجائی جنبه قانونی داشت مراعات کند و هم می خواست حقوق و مصالح عامه مردم را حفظ کند .

این خط مشی سیاسی ، بورژوازی طماع و خودخواه را راضی نمی کرد و توده های ملت که تنفر آنها نسبت به رهبران بورژوا منش بعد اعلان رسیده بود ، نیز با سیاست اعتدالی ریسپیر موافق نبودند . ریسپیر ناچار بود با ژسروندنهای دست راستی که پس از برکنار شدن از حکومت ، تمایلات ارتجاعی خودشان را علناً بروز داده و ما را پیشوای بزرگ مردم را ترور کرده بودند ، مبارزه کند و هم چنین لازم بود با چپ روان افراطی نیز درگیر شود ، زیرا اینها حدی برای مقاصد خودشان قابل نبودند و رهبران آنها از قبیل هبرو و شومیت مذهب را الفاکرده و عبادت عقل را که در جسم يك زن زیبا مجسم و در کلیسای بزرگ پاریس نصب کرده مقرر کرده بودند . و اضافه بر اینها ریسپیر وظیفه نگهبانی از سلامت مملکت را به عهده داشت و او می بایست کنوانسیون را وادار کند تا تدابیر شدیدی به منظور تنظیم قشون و تولید مهمات جنگی و تهیه پول برای به کار انداختن ادارات دولت اتخاذ کند و پول مورد نیاز را به اسم مالیات از ثروتمندان بگیرد و املاک نجبا و روحانیون فراری را مصادره

کند .

رہسپیر در این موقعیت مغشوش و در میان این جریانات مخالف ، شخصیت مقتدر و باتدایر و روحیہ جسور خودش را بہ منصہٴ ظہور رسانید ، گاہی بطرف کنوانسیون متمایل می‌شد و گاہی از کمیئہٴ نجات ملی طرفداری می‌کرد و گاہی ادارہٴ شہرداری را تشویق می‌نمود ، تا جایی کہ اگر کسی دقیقاً ناظر حالات او بود ، گمان میکرد کہ رہسپیر رفتار متناقضی در پیش گرفته است یا اینکہ در کار خودش گیج و سرگردان است ، ولی در حقیقت او راہ روشنی را برای وصول بہ هدف خود می‌پیمود و در آن روزها جز رہسپیر شخص دیگری نمی‌توانست آن راہ را تشخیص بدهد ، چندی نگذشت کہ رہسپیر بر مراکز اقتدار در خزانه تسلط یافت و اقتداراتی کہ می‌خواست ، بدست آورد .

بزرگترین مانع راہ رہسپیر ، همانا ادارہ شہرداری بود کہ ہبر و رفیقان او در رأس آن قرار داشتند و با عملیات افراطی خود نزدیک بود ماحصل انقلاب را از بین ببرند .

رہسپیر تا سقوط ژبروندن‌ها با ہبر و طرفدارانش ہمآہنگی کردہ و از آنها در وارد کردن فشار بر کنوانسیون بہ منظور محاکمہ رہبران ژبروندن‌ها پشتیبانی کرد و بدینوسیلہ خطرناکترین افراد حزب ژبروندن را از بین برد ، سپس متوجہٴ هواخواہان ہبر شد و بنا بہ عادت ہمیشگی خود ، در جستجوی یک بہانہٴ قانونی بود کہ بہ استناد آن ، علیہ آنها اعلام جرم کند: هواخواہان ہبر

خودشان را برای کشتارهای جدیدی که در صورت وقوع، گناهکار و بیگناه یکجا کشته می‌شدند؛ آماده می‌کردند. و ملت را به حمل سلاح دعوت نمودند. ولی در عوض اینکه نوده‌های انقلابی ملت از دعوت آنها حسن استقبال کند، سن ژوست معترضانه در مقابل آنان ظاهر شد و پس از ده روز، هبر و اتباع او به پای گیوتین فرستاده شدند.

بعد از آن، ربهپیر متوجه دانتون شد و برای ضعیف کردن موقعیت او؛ نخست، مخالفین او را تشویق کرد، یا اینکه اقدامات آنان را نادیده گرفت؛ و حتی موقعی که حکم توقیف دانتون صادر شد، ربهپیر آخرین کسی بود که آنرا امضا کرد. موضوع اتهام دانتون روابط مظنون او با دربار و کوشش او برای نجات لوئی بود. طولی نکشید که کنوانسیون حکم خاتمه دادن محاکمه دانتون را صادر کرد این حکم به قلم سن ژوست تحریر شده بود، کما اینکه قراری که ژیروندن‌ها را از بین برد به خطر ربهپیر بود، دانتون در روز شانزدهم ژرمینال (پنجم آوریل) تسلیم گیوتین شد. با از بین بردن ژیروندن‌ها، ربهپیر بر کنوانسیون مسلط شد و با کشتن هبر و هواخواهانش اداره شهرداری را قبضه کرد و با اعدام دانتون کمیته نجات ملی را در اختیار گرفت و در نتیجه این جریانات، تسلط او بر کلوب ژاکوبین‌ها مستحکم و تثبیت شد. و بدین ترتیب هر چهار مرکز اقتدار مملکت را در دست بگیرد.

از این تاریخ دوره ترور و خونریزی شروع میشود ، زیرا  
ژاکوبین ها علیه دشمنان انقلاب یابا قول ربسپیر «انقلابیون دروغین» ،  
حمله شدیدی را آغاز کردند .

ربسپیر ضرورت ترور را اینطور توجیه می کرد : «فضیلت و  
تقوی بدون ترور ناتوان است .» و هم چنین میگفت : «ترور اگر  
مبتنی بر اساس فضیلت نباشد ، پدیده شومی است »  
فی الواقع فضیلت (بنحوی که ربسپیر آنرا می فهمد) یگانه  
هدف قابل توجه او بود .

مرد فضیلت و تقوی بنا به اعتراف دشمنان ، توانست این  
فضیلت و تقوی را در شخص خودش تجسم دهد . مردی بود  
بینهایت شریف و درستکار و در همه چیز ساده بود به استثنای  
تمایل مخصوصی که به شیک پوشیدن داشت و این عادت را حتی  
در روزهای پر حادثه و آشوب از دست نداد . بسختی معیشت  
می کرد و جز آب چیز دیگری نمی آشامید و از وسائل خوشی و  
طرب جز شب نشینی های محقر خانواده دوبلای ، نمی شناخت . و  
از پول همانطوری که دانتون مسخره کنان گفته بود ، می ترسید ،  
بلکه ثروت و پول مورد تنفر او بود ، در حالیکه باند نیرومندی از  
دزدان سیاسی ، سعی می کردند حاصل انقلاب را در مقابل مقدار  
متناهی پول ، معامله کنند . بازرترین صفات ربسپیر نیکی سیرت  
و پاکی نهاد و صفای وجدان او بود و نسبت به زنان بی میل بود  
و با هیچ يك از آنها روابط مظنون نداشت و در این مورد هم

مانند پول خویشتن دار بود .

اعتماد زیادی به خودش داشت و کثرت روزافزون مریدان او که در عرض چهار سال ، هزارها نامه تمجید از شخصیت و اعلام ایمان به معتقدات او برایش فرستادند، این صفت پسندیده را در او تقویت می کرد و گمانش را مبنی بر اینکه شخص او تجسم آرزوهای ملت برای تعمیم و فضیلت و تقوی است میدل به یقین می کرده پس انقلاب و آزادی و جمهوریت در شخص خودش مجسم است

مادام رولان میگفت: «آنهائی که دست به قساوت و خونریزی می زنند با وجدان خودشان مخالفت می کنند .» ولی ربسپیر در عین بیرحمی ، از وجدان خود اطاعت می کرد ، زیرا وجداناً اطمینان داشت که دارای مرام ارجمندی است که تحقق یافتن آن مستلزم گرفتن تصمیم و اقدام شدید و بیرحمانه برای نابود کردن مخالفین آن می باشد .

در باره این مرد یا این فرشته ، قضاوتهای متضاد کرده اند بعضی ها او را يك قلدر تروریست می دانند و دیگران او را همچون مسیحا پاك و منزّه می شمارند .

ربسپیر سه اصل وضع کرد بدین قرار ، ترور برای تعمیم فضیلت و تقوی ، وجود ذات باری ، و مساوات هموطنان از لحاظ حقوق و حیثیت . او مصمم بود که این سه اصل را به همه کس بقبولاند ، و هر کس که ضد یکی از این سه اصل اقدام می کرد،

در نظرش يك هموطن فاسد بود . دانتون يك هموطن فاسد بود زیرا برای پایان دادن به ترور و خونریزی تبلیغ می کرد ، باراس و تالیان نیز دو هموطن فاسد بودند زیرا ترور را برای فضیلت انجام نمی دادند و شومیت و فوشه نیز هموطنانی فاسد بودند زیرا وجود ذات باری را انکار می کردند، و کلیه بورژواها و منفعت طلبانی که می خواستند ثمرات انقلاب را به خودشان اختصاص دهند و بالتیجه اصول انقلاب را که حاکی از مساوات در حقوق است موقوف الاجرا بگذارند ، اینها در نظر ریسپیر هموطنان فاسد بودند ، و تصمیم داشت که مملکت را از لوٹ وجود این فاسدها پاک نماید .

طرفداران ریسپیر که دورش را گرفته بودند او را مطلقاً تأیید می کردند و در ادامه این خطمشی تشویق می نمودند . در طلیمه این طرفداران پرشور، کوتون و سن ژوست ، و در درجه دوم فلیپ لوبا و برادر کوچکتر ریسپیر قرار داشتند . کوتون و سن ژوست شیفته اصول و مبادی ریسپیر بودند و نسبت به او تجلیل و احترام بی نظیری ابراز می داشتند ، در حالیکه لوبا و آگستان برادرش ، او را بعنوان برادر بزرگتر و پیشوای جلیل القدری دوست می داشتند و در راه او فداکاری می کردند .

کوتون قاضی شخصیت بی نظیری داشت ، خوش خلق و حماس بود و صدای طنین انداز داشت ، ساقهای پای او در نتیجه بیماری شل شده و بدین جهت در يك درشکه کوچک مخصوص نقل مکان

می نمود و هنگام ایراد سخنرانی، او را بالای چهار پایه بلندی می نشانیدند و از بالای این چهار پایه بود که کتون آتش خشم و نفرت را بر سر مرتجعین و خیانت پیشگان و هموطنان فاسد، می ریخت ... نسبت به ریسپیر محبت و علاقه مفروطی داشت و می گفت ریسپیر نابغه ایست پاکدامن که فریفته باطل نمی شود، و میهن پرستی است بزرگوار که جمهوریت را با فضایل خود منور می سازد.

کتون حالات يك روحانی با ایمان داشت، ولی روحانی جمهورییخواهی بود که نسبت به اصول میهنی آن وفادار بود، مذهب کاتولیک و کشیشان آنرا مورد نفرت قرار می داد و در عین حال عقیده داشت که انقلاب دین مسیحیت را ویران نمی کند، بلکه پایه های متزلزل آنرا استوار می سازد زیرا دین از نظر کتون عبارت از اصولی است که روی فضایل اخلاقی بنا می شود و بموجب همین روحیه مذهبی و وطن پرستانه بود که می گفت کشیشان از امتیازات زیادی برخوردارند و چون از این امتیازات سوء استفاده می کنند باید از آنها محروم شوند و نیز بموجب همین روحیه بود که بسیاری از مجسمه های کشیشان مقدس را در هم می شکست، در حالیکه جمله مشهورش را تکرار می نمود: «خدا خودش بما خیر و برکت می دهد.» کتون تمايلات مذهبی ریسپیر را مبنی بر تطهیر دین از آلودگیهایی که به آن اضافه شده است، تقویت می کرد. و سن-ژوست میل او را در تشکیل دیکتاتوری نجات عمومی برای تثبیت

دمکراسی ، تقویت می نمود ، زیرا او نخستین کسی بود که برای  
تطبیق واقعی و بسط تمام حقوق بشر مبارزه کرد.

قلب سن ژوست لب ریز از احساسات شعله ور برای اجرای عقاید و  
افکار خود بود دوست او لواسور گفت: «سن ژوست کاملاً آماده بود که  
در راه استقرار جمهوریت ایده آلی خود، سرش را بیازد، ولی در عین  
حال حاضر بود که صدها هزار سر دیگر را نیز قربانی این آرمان  
بزرگ بکند.» یکی دیگر از دوستان او گفت: «تمام پیشوایان را  
جنایتکار و پست می دید و لذا ایمانش به ریسپیر فسادناپذیر و به  
اصول وطن پرستانه و ملی او بدقت و تدبیری که در اجرای آنها  
بکار می برد ، قزونی می یافت.» علاوه بر آن ریسپیر به او بیش  
از هر شخص دیگری اطمینان و اعتماد داشت و انجام کارهای  
بزرگ و خطرناک را به او محول می نمود ، تا جائیکه سن ژوست  
را ، شمشیردار ریسپیر نامیدند . او بود که هیر را کشت و هم  
او بود که دانتون را اعدام کرد.

افکار و عقاید ریسپیر در ایام حکومت ژاکوبین ها شیوع  
پیدا کرد. همه مردم در باره اخلاق نیکو و ارزش ادبی اشیاء و  
اصول عدالت و انصاف صحبت می کردند. کمیته نجات ملی کلیه  
باشگاههای لهو و لعب و اماکن فساد را بست و در مقابل این  
پیروزی که نصیب فضیلت شد، ریسپیر شروع به پایگذاری شریعتی  
کرد که اساس فضیلت و تقوی را استوار نماید ، کوتون او را  
وادار کرد تا مردم را به عبادت ذات باری دعوت کند، ریسپیر هم  
در هیجدهم فئوریال (۷ ماه مه) طی نطقی که ایراد کرد، رابطه  
اصول اخلاقی را با اصول جمهوریت بیان کرد و رسماً مذهب خدا-

پرستی از طرف ریسپیر برگزار شد. ریسپیر در این جشن باپیراهن آبی آسمانی رنگی حاضر شد و سخنرانی شاعرانه و جالب توجهی ایراد نمود و گفت: آنچه برای جهان مفید است، در نظر قانونگذار «حقیقت» جلوه می‌کند: «چون ایده اجتماعی و جمهوری است»، سپس اهمیت دین را از نقطه نظر يك مانع اجتماعی در مقابل کارهای ناپسند بیان کرد و چنین استدلال کرد که دین با موجبات وظیفه‌شناسی و تأدب، در آمیخته است و اگر دین از میان برود آداب و رسوم اجتماعی نیز از بین می‌رود، سپس گفت: «بنظر من کسی که بتواند چیز دیگری را در نظام زندگی اجتماعی، جایگزین «خدا» بکند، نابتغه بی نظیر است، اما کسی که ایده خدا را از اذهان افراد بشر زایل کند و ایده مناسب دیگری بجای آن نیابد سرآمد ابلهان و فاسدین است.»

توپها آتش می‌کردند و زنگها بصدا در آمده بودند و دسته‌های گل از هر سو نثار مقدم ریسپیر می‌شد، گوئی که در میان نهري از گلها و ریاحین راه می‌رفت و صد هزار نفر پارسی شعار میدادند:

— پاینده باد جمهوری ... زنده باد ریسپیر!

سپس از صخره‌ای که در وسط میدان نصب شده بود، برای آتش کردن بخور، بالا رفت و نوده‌های بیکران مردم آهنگ گوسیک: «ای پدر جهان ...! را می‌خواندند ... ریسپیر بطوری که لویی مادلن میگوید: در میان ابرهای بخور، مانند

خود ذات باری ، نه خلیفه اش ، نمایان می شد.

• • •

در بیست و دوم پره ریال (۱۰ ژوئن) سال ۱۷۹۴ لایحه‌ای که بعداً به قانون پره ریال معروف شد ، توسط کوتون به کنوانسیون تقدیم شد ، و کمیته نجات ملی از این لایحه اطلاع قبلی نداشت لایحه مزبور به منظور پایان دادن به ترور پیشنهاد می کرد که بر شدت ترور افزوده شود . رهسپیر می خواست بسا در دست داشتن این قانون ، آخرین ضربت را به هموطنان فاسد و انقلابیون دروغین که عضو کنوانسیون بودند ، وارد سازد و لذا ماده‌ای در لایحه این قانون گنجانیده بود که بموجب آن کمیته نجات ملی می توانست حتی اعضای کنوانسیون را بدون جلب موافقت کنوانسیون ، بازداشت کند . همینکه کوتون تصویب این لایحه را پیشنهاد کرد ، صد نفر از نمایندگان مظنون ، سردی تیغ گیوتین را روی گردن خود احساس کردند و مقاومت شدیدی با تصویب آن بعمل آوردند و خواستند که مذاکرات در باره آن به وقت دیگری موکول شود ، ولی رهسپیر اصرار کرد که در باره آن رأی گرفته شود و گفت : « تنها جنایتکاران از این قانون می ترسند ، پس هر کسی با آن مخالفت کند خودش را متهم کرده است . بعضی از عناصر پلید از سختگیری عدالت در باره خودشان هراسناکند ، لذا می خواهند بر وفق

مصالح خودشان اراده ملت را تغییر بدهند و قوانینی که تصویب شده است، منسوخ کنند، این يك كوشش جنایت آمیز و مفتضحانه است. اینان به کیفر خودشان خواهند رسید تا دیگران بفهمند که ملت با کسی سر شوخی ندارد و انقلاب دشمنان خود را نابود می کند .

کنوانسیون لایحه مزبور را با استثنای ماده ای که به کمیته نجات ملی حق بازداشت نمایندگان را بدون جلب موافقت کنوانسیون می داد ، تصویب کرد زیرا کنوانسیون اصرار می ورزید که اعضایش فقط بموجب حکم کنوانسیون بازداشت شوند .

روز بعد ربهسپیر مرتکب خبط بزرگی شد، زیرا در اثنای دفاع از قانونی که کوتون پیشنهاد کرده بود گفت در کنوانسیون جنایتکارانی هستند که باید با کمال شدت به کیفر برسند. از ربهسپیر خواسته شد که آنها را معرفی کند و مسلم است اگر ربهسپیر در همان موقع آنها را معرفی می کرد می توانست اراده خود را بر کنوانسیون تحمیل کند و مخالفینش را دستگیر نماید ، ولی چون می خواست در این باره تأمل کرده باشد، گفت : «آنها را هر موقعی که لازم باشد معرفی میکنم .» نمایندگان سکوت کردند ، ولی جواب او درد لایحه آنها وحشت و هراس انداخت و همین ترس بود که آنها را علیه او متشکل نمود ، زیرا هر يك از آنها احتمال می داد که خودش هم جزو جنایتکاران محکوم به اعدام باشد در این صورت مانعی برای كوشش در راه نجات از مرگ نمی دید،

حتی اگر در جریان این تلاش ، جان خودش را ببازد .  
رئیسپیر با تصویب قانون پره ریال موفق نشد که مقصود خودش  
را عملی کند زیرا کنوانسیون ماده ای را که مورد نظر رئیسپیر بود ،  
تصویب نکرد و بدین ترتیب قانون مزبور که از طرف کمیته نجات  
ملی بموقع اجرا گذاشته شد ، در نظر رئیسپیر فاقد ارزش بود و  
موجب دلسردی و ناامیدی او شد ، و دیگر در جلسات کمیته نجات  
ملی حاضر نشد ، زیرا رئیسپیر با طرح لایحه این قانون می خواست  
انقلاب را از لوٹ و جود پیشوایان خرابکار و انقلابیون گمراه -  
کننده ، پاک نماید و هرگز در نظر نداشت که بوسیله این قانون سایه  
ترس و وحشت را بر مملکت بگستراند و هموطنان عادی را  
مجازات کند .

بعضی از اعضای کمیته نجات ملی مخالفت خود را با این  
قانون ابراز می داشتند ولی در عین حال خوشحال بودند که این  
قانون به همت و اصرار رئیسپیر به تصویب رسید ، زیرا بعد از این  
مسئولیت ترور و خونریزی به عهده رئیسپیر ، وضع کننده قانون  
پره ریال محول خواهد شد . و رئیسپیر با دفاع از این قانون و  
قبول کردن مسئولیت عواقب آن ، اعضای کمیته نجات ملی را  
در تأمین منظورشان کمک کرد . آنها هم به نام رئیسپیر وحشت و  
ترور عجیبی براه انداختند و هر گناه کوچکی را با قتل مجازات  
می نمودند و چه بسا برای مظلومین ، جنایات موهومی می تراشیدند  
و ده ها نفر بیگناه را بالای گیوتین می فرستادند : مردم از حقیقت

اوضاع جاری در کمیته امنیت عمومی و کمیته نجات ملی بی اطلاع بودند، ولی این دو کمیته، فساد ناپذیر را به مردم در قیافهٔ يك جلاد خون آشام نشان می دادند. بگذار فرد ربسپیر تا جایی که می تواند فریاد بزند که در اعمال تروریستی این دو کمیته هیچ گونه دخالتی نداشته است و از روز تصویب قانون پره ریال در هیچ امری دخالت نکرده و حتی در جلسات کمیته هم حاضر نشده است. در هر حال این قانون منسوب به ربسپیر خواهد ماند و هنگامی که مردم فریاد برآورند: بس است!... تنفر و اشمئزاز آنها مستقیماً متوجه ربسپیر خواهد بود.

از یکطرف، خود اعضای جنایتکار کمیته نجات ملی به قتل مردم ادامه می دادند و از طرف دیگر عمال خود را میان افراد ملت می فرستادند که به مردم بگویند: ببینید فسادناپذیر چه روز سیاهی به سر مملکت آورد، تمام این جنایات به دستور او صورت می گیرد... و بدین ترتیب فسادناپذیر در اذهان مردم به صورت يك شیطان رجیم در می آمد! مع الوصف خود او ساکت بود، و به یاد خوابهای شیرین ایام طفولت و خاطرات دورهٔ جوانی به دامان پر مهر و محبت طبیعت بازگشته بود، تا چندی از زحمات اجتماعی و خستگی روحی وارهد.

ربسپیر خودش را در میان نمایندگان تنها و غریب می دید، برخی آشکارا از او ابراز تنفر می کردند، بعضی هم از در تزویر

و ریا با او اظهار موافقت می نمودند و دیگران به خیال اینکه به اصول و عقاید او خدمت می کنند به او خیانت می کردند ، و همه از او می ترسیدند و ضد او توطئه می چیدند ... و در همان موقع ، سن ژوست در جبهه های جنگ و مناطق آشوب و ناامن رفت و آمد می کرد و کوتون به علت مرضی که در ساق پا داشت از فعالیت پشت پرده خائنین بی خبر بود .

هفت هفته بعد جلسه بیست و سوم پره ریال ، هفته های وحشت زا و هول انگیز بود . دادگاه انقلابی بدون تأمل حکم اعدام را صادر می کرد و بیشتر نمایندگان در کنوانسیون حاضر نشده و مخفی شده بودند ، تا جایی که بعضی از آنها هر شب منزلشان را عوض می کردند و برخی هم هر يك شب را در چند منزل بسر می بردند . و افکار عمومی که از شنیدن اخبار پیروزیهای ارتش انقلاب در جنگ با کشورهای اروپائی ، شادمان شده بود ، نسبت به جنگ داخلی و کشتار مردم اظهار نارضایتی را سر داد و تمایل خود به موقوف کردن ترور و خونریزی اعلام کرد . و دشمنان ربهسپیر به رهبری تالین و فرون و فوشه با استفاده از این جریانات ، نارضایتی ملت را دامن می زدند و يك يك نمایندگان را بر ضد «دیکتاتور» بر می انگیزتند و برای تهیه مقدمات سقوط ربهسپیر به آنها می گفتند : «اگر ربهسپیر هلاک نشود ، حتماً شما هلاک می شوید.»

دیری نگذشت که حس مبارزه ، پس از متارکه طولانی آن ،

دوباره در وجود ر بسییر به جوش آمد، در حالیکه احساس می کرد که در جریان مبارزه مجدد ممکن است بطرف مرگ رهسپار شود، ولی این احساس تأثرآور، او را ذره ای از هدف بزرگی که داشت منحرف نکرد، بلکه او را در ادامه راه پر افتخارش مصمم تر می نمود، و لذا در پنجم ترمیدور (۲۳ ژوئیه) به مؤتمورانس رفت تا از روح روسو الهام بگیرد.

در ایام جوانی با شوق و امیدواری زیادی نزدیک این منزل بزانو در می آمد و چشم امیدش را به داخل آن می دوخت، ولی اکنون در سن سی و شش سالگی برای گرفتن الهام و بجا آوردن آخرین دیدار زانو می زد.

سه روز بعد ماسکیمیلیان به کنوانسیون رفت و در باره داستان جانگداز بشر دوست بزرگواری سخن راند و گفت: «مرا دیکناتور و قلدرد می نامند، اگر حقیقتاً چنین بود، آنها در پیش پای من به خاک میافتند و من هم دهان آنها را پر از طلا میگردم و به آنها حق می دادم تا مرتکب هرگونه جنایتی بشوند در آن صورت از من متشکر می شدند. من کیستم؟ منی که او را متهم می کنند من بنده ای از بندگان آزادی و یک شهید زنده از شهدای جمهوری هستم. من یکی از قربانیهای جنایاتی که مورد نفرت من است می باشم، همه خائنین دشنام های خودشان را نثار می کنند و حتی کارهای بی اهمیت و مشروع را، چون از من سر می زند، جنایت می شمارند... بیابید و وجدانم را از من بگیرید. من از تمام

مردم بدبخت ترم! ... به هر کسی که بازداشت شده یا از وضع خود نالیده، گفته اند که: «این مرد باعث و بانی دردهای تو است، اگر این شخص نابود شود، تو خوشبخت و آزاد، خواهی بود.» کوتاه تر می گویم: شیوع افترا و دسیسه بازی، و ناتوانی در انجام اعمال خیر و جلوگیری از شر و فساد بیش از شش هفته پیش مرا مجبور کرد که از انجام وظیفه خود در کمیته نجات ملی، برکنار شوم، و من سمت نمایندگی ملت را بر عنوان عضویت در کمیته نجات ملی ترجیح می دهم و سمت خود را بعنوان يك انسان و يك هموطن فرانسوی، مافوق هر چیز دیگر قرار می دهم. آیا وطن از اینکه من اقدام باین عمل کرده ام خوشبخت تر است؟ آرزو مندم چنین باشد.

و اعتراف می کنم که گاهی هم می ترسیدم در نتیجه هم نشینی با فاسدین در نظر نسلهای آینده آلوده شوم، علی الخصوص که می دیدم، جریان انقلاب رذایل زیادی را در کنار فضایل تمدن به بار می آورد و اشرار را در جوار من جای می دهد... دستور دهید جام زهر را برای من آماده کنند زیرا من روی همین کرسی های مقدس در انتظار آن هستم. ولی من وعده دادم که وصیت نامه ای که بارها دشمنان ملت را ترسانیده است به جای گذارم. من حقیقت هولناک و مرگ را برای آنها به جای خواهم گذاشت.

رہبیر در اثنايي که کلمات اخير را ادا ميکرد با خشم و شدت بطرف تالين و بوردن و لکوانتر و فررن و کرانسه و رواب

و بانتابول نگاه می کرد و برای اینها بود که ربسپیر قانون پره ریال را وضع کرد، ولی خود اینها قانون مزبور را بر ضد ربسپیر به کار بردند و فقط در يك ماه هزار و دوست نفر را به پای گیوتین فرستادند .

کنوانسیون از استماع این سخنرانی متأثر شد و در همین حال بخود لرزید ، اگر ربسپیر اشخاصی را که در نظر داشت و تهدید می کرد ، معرفی می نمود ، شاید می توانست بدون زحمت زیاد ، آنها را توقیف کند ، ولی برای دومین بار خبط کرد و سکوت اختیار کرد . سکوت او تمام نمایندگان را به وحشت انداخت و هر يك به این خیال که خودش پیش از دیگران مورد تهدید واقع می باشد ، به واهمه افتاد . ربسپیر نمی دانست که در غیاب او چه حوادث ناگواری در مجلس رخ داده و چه توطئه ای بر ضد او چیده شده است .

فوشه که پیش از دیگران تیغ گیوتین را به گردن خود نزدیک می دید از هشت روز پیش ، مجدانه برای متشکل ساختن دشمنان ربسپیر می کوشید . بازماندگان ژبروندنها و طرفداران هیر و هوا خواهان دانتون را علی رغم اختلافات مسلکی که داشتند بهم نزدیک می کرد و کینه های فراموش شده را بر ضد دیکتاتور بیدار می نمود و محیط ترس و وحشت را که مدعی بود در پیش دارند ، برای آنها تجسم می داد و بالاخره نفرت و غضب آنها را علیه ربسپیر شعله ور می ساخت ، ولی جرأت حضور در کنوانسیون را

نداشت ، پس لازم بود که نماینده دیگری در مجلس باشد که به اشاره او عصیان نمایندگان اعلام و شروع شود .

نماینده ای بود بنام کامیون که ریسپیر در اثنای یکی از نطق های خود به او اشاره کرده بود : «ثروتمندانی که در مقابل شما برای ملت اشک می ریزند در خارج خون مردم را با حرص و لذت می مکند.» این نماینده وحشت زده فریاد عصیان را برآورد و پشت تریبون گفت : «میخواهم قبل از آنکه لکه ننگی به دامانم بنشیند، فرانسه را مورد خطاب قرار دهم ... فقط يك نفر است که اراده کنوانسیون را فلج می کند او ریسپیر است.» هنوز کلامش را تمام نکرده بود که کنوانسیون نفس راحتی کشید و اعضای آن یکی پس از دیگری پشت تریبون رفتند و آتشی را که در دل حبس کرده بودند بیرون ریختند و در پیشاپیش آنها بیووران که یکی از انقلابیون افراطی بود ، اظهار کرد که باید ماسک را از چهره ریسپیر بر گرفت . مع الوصف ، ماکسیمیلیان از جای خودش تکان نخورد و حتی کلمه ای که دلیل نگرانی یا وحشت او از این تهاجم غیر منتظره باشد، از دهانش بیرون نیامد . ظن غالب بر این است که ، ریسپیر موقعیت را آنطوری که لازمه اش بود تشخیص نداده و در حقیر شمردن نیروی نمایندگان عاصی مبالغه می کرد و شاید هنوز هم معتقد بود که تسلط او بر کنوانسیون کمافی السابق ، محرز و مسلم است . ولی موقعی که بانیس گفت ، علی الظاهر لایحه جدیدی بنام لایحه اقدام کنندگان علیه سلامت انقلاب تنظیم شده است

و همزمان آن تمام چشمها بطرف ربسپیر دوخته شد و از هر طرف فریاد نمایندگان بلند شد که می‌خواستند اسامی اشخاص مظنون اعلام شود ، فقط در آن موقع بود که حقیقت وضع برای ربسپیر روشن گردید . و اهمیت و خطورت موقعیت را دقیقاً درک کرد و از افشای اسامی متهمین خودداری نمود .

ربسپیر نفوذش را در کنوانسیون از دست داده بود ولی کلوب ژاکوبین‌ها که از سال ۱۸۹۲ ، حتی برای یک لحظه از یاری او امتناع نورزیده بود ، همچنان در دست او باقی بود . شب آنروز ربسپیر در میان کف‌زدن دوستاناران و هلهله‌همرزمان پا بر جای خود، مظفرانه وارد سالن کلوب ژاکوبین‌ها شد و سخنرانی شدیداللحنی ایراد کرد و معاندین خود را ، یک یک ، معرفی کرد و حمله سختی علیه آنها بعمل آورد و از جمله در سخنرانی خود گفت : « شاید این سخنرانی که استماع می‌کنید، آخرین سخنرانی من باشد ، زیرا معاندین برای اعدام من دسته بندی و تباری کرده‌اند، ولی اگر زیر ضربات جنایتکاران از پای درآمدم، از خودم رضایت دارم که وظیفه خود را نسبت به وطن و فضیلت و تقوی و آزادی انجام داده‌ام زندگی کردن من برای این اصل بود و مرگ در راه آنها برای من گوارا می‌باشد.» کولو و هر بو او بیووارن که بین حضار بودند؛ در میان صداهای سوت و کلمات استهزا ، بیرون شتافتند؛ در حالیکه چندتن از ژاکوبین‌ها پشت سر آنها فریاد بر می‌آوردند : « بسوی گیوتین ... ! »

بدیهی است که این حادثه موقعیت را دشوارتر خواهد ساخت  
ولی ربیبیر با کمال آرامش و اطمینان به خوابگاه خود در منزل  
دوبلای بازگشت .

آیا تصمیم داشت به سرنوشتی که در پیش دارد تسلیم شود؟  
یا که به اقتدار توده‌های ملت دلگرم بود و به طرفداران سرسخت  
خود که در رأس آنها سن ژوست قرار می‌گرفت تا آن درجه  
اعتماد داشت که آن شب را با اطمینان کامل در خواب رود ؟

## انقلاب نقش خودش را ایفا میکند

اگر مانند برخی از نویسندگان متذکر نشویم که دورهٔ پر وحشت اضطراب، جمهوری را از خطرهای خارجی و داخلی که فرانسه را تهدید می‌کرد و نزدیک بود جمهوری را از بین ببرد، نجات داد و انقلاب کبیر فرانسه را به نتیجهٔ معقول خود رسانید؛ به رب‌سپیر و رفقای او ظلم می‌شود.

ژاکوبین‌ها موقمی حکومت را بدست گرفتند که مملکت در حال جنگ با اروپا بود، و پیوسته شکست می‌خورد و ضرر می‌دید و جنایتکاران در داخل کشور با کلیهٔ وسائلی که در دست داشتند علیه انقلاب و جمهوریت تبنانی می‌کردند؛ بازرگانان غله و مایحتاج اولیهٔ زندگی را احتکار کرده و با اشاعهٔ گرسنگی و بدبختی، روح مقاومت مردم را در برابر دشمن ضعیف کرده بودند.

مقتضای این وضعیت مشت آهنین بود که کارها را آنطوری که باید و شاید روبراه کند تا ملت فرانسه بتواند در مقابل آن خطرهای هولناک استادگی بکند بنا بر این ترور و خونریزی در شرایط آن دوره، حربه اجتناب ناپذیری برای نجات کشور بشمار می رفت. خونریزی و ترور که به دست ریسپیر و ژاکوبین ها اعمال شد نقش صحیح خود را به بهترین وجه ایفا کرد زیرا ریسپیر و سن - ژوست و کوتن توانستند ارتش را منظم و مجهز بنمایند و آنچه از مهمات و ذخایر و لباس و غذا لازم داشت به آن برسانند و دسایس خیانت پیشگان را در هر گوشه مملکت خشی کنند و بسا کوتاه کردن دست محترکین و تعیین و اخذ مالیات بردرآمد سنگین نان و لباس برای توده های زحمتکش فراهم کنند. سپس بمسائل اجتماعی پرداختند و اصلاحات زیادی بعمل آوردند و قوانینی که برای تنظیم و جریان امور اداری لازم بود وضع نمودند و سطح فرهنگ عمومی را با تشکیل مجامع علمی و طبع نشریات مفید؛ بالا بردند و نسبت به وضع مالی کشور توجه ویژه ای مبذول داشتند و تعداد زیادی از مسائل بفرنج آن را پیروزمندانه حل کردند.

ریسپیر هدف انقلاب را با جملات زیر مشخص می کرد:

«رسیدن به وضعی که در آن وضع وطن بتواند برای تمام افرادش رفاهیت را تأمین کند.» و همینطور تأمین سعادت برای همه ، ایده اصلی سن ژوست بود زیرا میگفت: «بینوایان که صاحب حقیقی زمینند ، حق دارند از حکومتهایی که توجه به حال آنها

نمی‌کند ، ارباب وارموآخذه کنند .»

«راضی نشوید که در مملکت بینوا و فقیر باشد فقط بدین  
وسيله است که ميتوانيد ادعا بکنيد انقلابی کرده و جمهوری واقعی  
تشکیل داده اید .»

اروپا بداند که شما می‌خواهید من بعد نه بینوا در کشور  
فرانسه باشد و نه مظالم ..»

«اگر می‌خواهید يك دولت صالح تشکیل بدهید باید برای  
محو فقر و فلاکت که مردم شما را فاسد می‌سازد، بکوشید .»  
«فضایل سیاسی ، بدون کرامت بدست نمی‌آید و کرامت  
نزد انسانی که در بیچارگی و فلاکت غوطه‌ور است ، هرگز  
یافت نمی‌شود .»

طبیعی است که ژاکوبین‌ها برای بالا بردن سطح زندگی  
مردم مجدانه کوشیدند و در این راه پر افتخار پیروزی‌های قابل  
توجهی کسب کردند .

در مستعمرات فرانسه تعداد زیادی از سیاه‌پوستان در حال  
بردگی زندگی می‌کردند . اینها برای انجام کارهای زراعتی از  
آفریقا جلب می‌شدند زندگی سیاه‌پوستان بسیار بد بود و «قانون  
سیاه‌پوستان» که کلبر در سال ۱۶۸۵ وضع کرده بود ، ستمی را که  
بر سیاه‌پوستان میرفت بر طرف نکرده ، بلکه آنها تحت نظم و  
تربیت معینی در آورده بود ، سپس متفکرین روشن ضمیر، افکار  
عمومی فرانسه را ضد شکنجه و عذابی که سیاه‌پوستان متحمل

می‌شوند، تحریک کردند و اعلام نمودند که حقوق طبیعی انسان شامل تمام افراد بشر میشود و باید تمام افراد بشر عملاً از این حقوق برخوردار شوند، ولی این نارضایتی و کینه‌توزی انسانی به نتیجه مثبتی نرسید مگر موقعی که میان برده فروشان سودجو و انقلابیون ضد برده‌فروشی مشاجره‌خشونت آمیزی در گرفت و رب‌سپیر جمله مشهورش را بشرح زیر ادا کرد:

«بمجرد اینکه لفظ برده را در مقررات خودتان ذکر می‌کنید مثل این است که داغ تنک بر پیشانی خود می‌زنید و کنوانسیون را متشنج می‌سازید. نه مستعمرات و نه انسانیت، هیچکدام را قربانی نمی‌کنیم.»

و بدین ترتیب کنوانسیون در فوریه ۱۷۹۴ خرید و فروش و نگاهداری بردگان سیاه‌پوست را در تمام مستعمرات تحریم کرد. رب‌سپیر را در موقع تصویب این قانون متهم ساختند که «حقوق فرانسه» را پایمال کرده است، ولی او باین قبیل اتهامات وقعی نمی‌گذشت... از این پس سکته مستعمرات از تمام حقوق قانونی یک فرانسوی برخوردار بودند تا روزی که ناپلئون به حکومت رسید و گفت: «بردگی شر است ولی ضرورت دارد» و قرار نامبرده کنوانسیون را لغا کرد.

موقعی که ژاکوبین‌ها در سال ۱۷۹۳ حکومت را به دست گرفتند، عمل درخشانی که قبل از مرتفع ساختن خطر عصبیان شهرستان واندی و ادامه جنگ با بیگانگان، انجام دادند این

بود که چند اصل صحیح و مترقی و گرانبها به قانون اساسی فرانسه اضافه کردند که هنوز هم برخی از کشورهای جهان نیازمند پذیرفتن و اجرای آن اصول می باشند :

ماده ۱۱۸- ملت فرانسه دوست وفادار و متفق طبیعی کلیه ملل آزاد است .

ماده ۱۱۹- ملت فرانسه در شئون داخلی کشورهای دیگر دخالت نمی کند و هرگز اجازه نمی دهد که دولت دیگری در امور داخلی اش مداخله کند .

ماده ۱۲۰- ملت فرانسه از بیگانگانی که به علت مبارزه در راه آزادی به او پناه بیاورند یا به قصد فرانسه تبعید شوند ، حسن استقبال می کند ، ولی به قلدران و ستمگران پناه نمی دهد .

ماده ۱۲۱- ملت فرانسه با دشمنی که کشورش را اشغال کند ، متارکه جنگ و مسالمت نمی کند .

با تصویب این چهار ماده ، مفهوم وطن دوستی صحیح ، را معرفی کردند که بر اساس تحقیر نژادهای دیگر و خودخواهی نژادی استوار نیست . بلکه وطن دوستی صحیح ، عقیده دارد که استقلال و آزادی ملل دو شرط لازم هستند که بدون آنها نه سعادت کسب می شود و نه صلح برقرار می گردد .

با این وصف مهمترین کارهای افتخار آمیز ژاکوبینها ، همانا مجاهدت آنها برای الغای کامل رژیم فئودالیت می باشد ، زیرا چنانکه دیدیم علت مستقیم انقلاب وضعیت بد اقتصادی بود ، بویژه در شهرستانها و مناطق فلاحتی ، به حدی که هنگام زبانه کشیدن اولین شعله های انقلاب ، شعار انقلابیون در هم شکستن

رژیم فئودالیت و الغای حقوق اربابان بود. ولی پیروزی انقلاب که برای بورژواهای بزرگ آنچه را از آزادی و سیاست می‌طلبند، تحقق بخشید، برای بزرگان که از هر طبقه دیگر بیشتر بودند و در بینوایی شدیدی بسر می‌بردند، نتیجه منتظره را در بر نداشت. برای اینکه نقش پرشکوهی را که ژاکوبنها برای جبران این نقص بازی کردند، درست بفهمیم ناچاریم مراحل را که مسأله پر اهمیت دهقانان در جریان انقلاب طی کرده، مختصراً بیان کنیم:

در اواخر قرن هیجدهم، جمعیت فرانسه ۲۵ میلیون بود، که ۲۲ میلیون یعنی ۹۲ درصد آنرا دهقانان تشکیل می‌دادند. بدین طریق اهمیت نقشی را که باید دهقانان در انقلاب ۱۷۸۹ بازی می‌کردند، در می‌یابیم. و در حقیقت، تاریخ مبارزه دهقانان فرانسوی برای کسب حقوق خود به مدت مدیدی قبل از انقلاب برمی‌گردد. و دهقانان از قرون وسطی به بعد همواره برای مطالبات فوری و ضروری خود مبارزه و فداکاری کرده‌اند.

در سالهای ۱۶۶۲ و ۱۶۶۴ و ۱۶۷۵ دهقانان جنبشهای قهر-آمیزی علیه اربابان به عمل آوردند، ولی قیام‌های آنان باوحشی-نگری توصیف ناپذیری قلع و قمع می‌شد و هر چند که از این قیام‌ها هم نتیجه قطعی نگرفتند، باز قدم‌های مؤثری بطرف‌رهایی محسوب می‌شد، و در هر بار که قیام می‌کردند یکی از حقوق

غصب شده‌شان پس داده می‌شد .

موقعی که شعله‌های انقلاب نزدیک می‌شد، دهقانان فرانسوی از رژیم بردگی استخلاص یافته بودند و در تمام فرانسه فقط یک میلیون برده موجود بود که در سراسر شهرستانها و مناطق فلاحتی آن پراکنده بودند . ولی مالکیت زمین و کشت و زرع هنوز در دست نجبا و روحانیون بود . و فقط تعداد ناچیزی از دهقانان بودند که زمین کوچکی در دست داشتند و این قطعات کوچک ، اکثراً برای امرار معاش آنها کافی نبود و لذا ناچار بودند که در ضمن برزگری ، بنا به سفارش بازرگانان به صنایع دستی ، به خصوص انواع و اقسام بافندگی در منزل پردازند ، و بر اثر استثمار این قبیل کارهای ارزان در دهات بود که سرمایه‌داری در فرانسه بوجود آمد .

اما اکثر مردم دهات و کارگران دهاتی اعم از زارع یا اجاره‌دار و روزمزد یا برده در هر صورت مالك زمین نبودند بلکه تابع ارباب منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کردند بودند و این ارباب قطعاً منسوب به طبقه نجبا می‌بود که دهقانان نسبت به او تکالیف کم‌رشکنی داشتند ، منجمله بیگاری که به موجب آن ، کارهای سخت را بدون پرداخت مزد انجام می‌دادند و ادای مالیات سنگین و بیمورد ، فی‌المثل اگر دهقانی می‌خواست غله یا گله خود را به جای دیگری منتقل سازد ، ملزم بود که چیزی به ارباب تقدیم کند تا رضایت او را جلب نماید . و از جمله حقوق

اربابها «حق اختصاص شکار» بود که به موجب آن فقط ارباب حق داشت که شکار بکنند و دهقانان حتی در موردی که پرندگان غله آنها را به غارت می بردند حق نداشتند آن حیوانات حلال گوشت را بکشند و از جمله حقوق ارباب این بود که دهقانان مجبور بودند حیوانات خود را در آسیاهای ارباب آردکنند و شراب و روغن خودشان را از کارخانه های ارباب تهیه نمایند و بدیهی است که در آنجا مجبور بودند اجرت گزاف پردازند و محصولات ناچیز خود را به دست بغما و چپاول بسپارند ولی مشکل ترین تکالیف بزرگر پرداخت همه ساله سهم مالکیت بود . فتوالاتها در مقابل دریافت سهم مالکیت اجازه می دادند که بزرگان در زمین های اربابی زراعت کنند و میزان آن يك سوم محصول بود . اضافه بر این تکالیف سنگین ، بزرگران مجبور بودند که هر سال «ده يك» مداخل خود را به کلیسا پردازند و نیز «يك چهارم» و گاهی هم «يك سوم» عایداتشان را بعنوان مالیات ، برای پادشاه فرانسه می بردند . بزرگبری بضاعت این همه مالیات می برداخت ولی اربابان و کشیشان و اکثر بورژواها از پرداخت مالیات معاف بودند .

مالیاتهای کمر شکن و تکالیف طاقت فرسا دهقانان را خسته و فرسوده می کرد و آنها را تحت فشار گرسنگی و بیماری ، شکنجه می داد . دهقانان از شدت فقر و تنگدستی با گاو و گوسفند خود در زیر يك سقف می خوابیدند و چه بسا وبا و طاعونی که در

يك منطقه بروز می کرد، هزاران انسان را یکجا به دیار عدم می فرستاد. نه دهم دهقانان گرسنه بودند و تعداد زیادی از آنها بیکار می گشتند و کسی کاری به آنها رجوع نمی کردند در حالی که زمینهایی موجود بود که هر سه سال يك مرتبه یا حداکثر هر دو سال یکبار، زراعت میشدند و بارها اتفاق می افتاد که نان در شهر ارزان تر از ده به فروش می رسید. خلاصه مطلب، يك بحران کشاورزی شدیدی گریبانگیر فرانسه بود که از دیاد جمعیت به نسبت سه ملیون در ۲۵ ساله قبل از انقلاب، بر شدت و وسعت آن افزود.

دهقانان از این وضع رقت بار راضی نبودند، بلکه چشم انتظار وضعیتی بودند که با آنها منصفانه رفتار کند و بارهای سنگینی را که بر دوش داشتند سبک نماید... و چون لویی ناپجار شد که مجلس مبعوثان را دعوت به تشکیل جلسات نماید و هر طبقه ای مشغول تعیین خواسته ها و انتخاب نمایندگان خود در ورسای گردیدند دهقانان بر آوردن آرزوهای خود را از این مجلس و از نمایندگان طبقه متوسط می خواستند و لذا خواسته های فوری خودشان را اعلام کردند و مطالباتی که مورد تأیید و موافقت همه آنها بود در دو مطلب اصلی خلاصه میشد: الغای رژیم فئودالیت و تعلق گرفتن مالیات به تمام افراد ملت بر حسب ثروت و درآمد.

مجلس تشکیل شد و دهقانان همانطور منتظر ماندند، ولی خبری که به نفعشان باشد، نرسید بلکه شنیدند که دربار با اربستو کراتها همدست شده و علیه نمایندگان طبقه سوم دسیسه چینی می کنند دهقانان از این پیش آمد خشمناک شدند و در میان دو عامل

انقلاب یا ناامیدی مردم ماندند ، با این وصف منتظر کشمکش سیاسی در پاریس بودند و بمجرد اینکه خبردار شدند که نیروی ملت بر باستیل مستولی شده است ، آنها هم در شهرستانهای خود بر باستیل های محلی حمله ور گردیدند و به کاخهای نجبا وارد شدند و اسناد حقوق و امتیازات فئودالیه را سوزانیده و دوره ای را که معروف به دوره ترور عظیم می باشد پیش آوردند . و مجلس مؤسسان ناچار شد یکی از اعضای خود را برای تحقیق در باره این مطلب به شهرستانها بفرستد . این نماینده در سوم اوت به مجلس بازگشت و جنبش دهقانان را شدیداً مورد حمله قرارداد و چنین اظهار نظر کرد که اصل مالکیت بطور کلی پایمال شده و کاخ ها سوخته و دیرها ویران شده است و به مجلس پیشنهاد کرد تا حدی برای این وضعیت قائل شود ... ولی مجلس نمی توانست شورش دهقانان را بدون استمداد از سربازان لویی فرو نشاند و اگر مجلس به يك چنین عملی اقدام می کرد موجودیت خودش را در معرض خطر قرار می داد ، زیرا مجلس تحت تسلط سربازان لویی واقع می شد و لذا مجلس چاره ای نداشت جز اینکه مطالبات دهقانان را بپذیرد و و مالیاتی که دهقانان به پادشاه فرانسه می دادند ، الفا کند و در چهارم اوت مجلس قرارزیر را صادر کرد : «مجلس ملی رژیم فئودالیه را بطور کامل الفا می کند . و مقرر می دارد که حقوق و تکالیف رژیم فئودالیه که به موجب آن بیگاری و استعمار انسان معمول بود ، بلاغوض الفا می شود

ولی حقوق و تکالیف دیگر قابل خریداری می‌گردد. و مجلس ملی بعداً قیمت و طریقه خریداری آنها را معین خواهد کرد. و ناموقعی که قیمت آن حقوق پرداخت نشده مانند گذشته محترم و قابل اجرا می‌باشد.»

ارزش این قرار چه بود؟ بدون شك اصل الغای رژیم فتودالیتة پیروز شد و الغای رژیم فتودالیتة بخودی خود يك قدم مؤثر به جلو محسوب می‌شد زیرا پس از الغای فتودالیتة ارباب نفوذ سابقش را از دست داده و به يك هموطن عادی مبدل شده بود و هر گونه تسلطی که سابقاً بر دهقان داشت از او گرفته شد. ولی این پیروزی، جزئی بشمار میرفت، چون مالکیت اراضی وسیع و بالتبع حق ارباب در گرفتن سهم مالکیت از بزرگانی که در زمینهای او زراعت می‌کردند، همچنان محفوظ ماند و فقط قابل خریداری شد، در حالیکه معلوم بود که دهقانان بهیچوجه قدرت خریدن این حق موهوم را نداشتند.

در حقیقت بورژواهای ثروتمند که از عصیان دهقانان ترسیده بودند بدینوسیله دست یاری و کمک به طرف فتودالهای شکست خورده دراز می‌کردند، سپس یکقدم دیگر به طرف آنها برداشتند و در پانزدهم ماه مه ۱۷۹۰ مقرر داشتند که این حقوق باید یکجا خریداری شود و به موجب این قرار خریداری حقوق فتودال بسیار دشوار و بلکه محال گردید، زیرا دهقانان استطاعت خریداری آن حقوق را به اقساط و جزء بجزء نداشته چه رسد به اینکه تمام آن حقوق را یکجا بخرند و قیمتش را هم یکجا بپردازند

اضافه بر آن به اربابان حق داده شد که بدون در دست داشتن مدرک رسمی و معتبر، همه سال سهم مالکیت خودشان را از دهقان بگیرند. بلکه وضع طوری شده بود که دهقانانی که مدعی بودند زمین به فلان فتودال متعلق نیست، می بایست صحبت نفی ادعای فتودال را ثابت کنند، درحالیکه معمول چنین است که مدعی شیء باید دلیل ثبوتیه داشته باشد و از کسی که منکر شیء است دلیل نفی آن شیء خواسته نمی شود.

در نتیجه این تصمیم ضد دهقانی مجلس ملی، حتمی بنظر می رسید که آشوب و اغتشاش جدیدی بوقوع خواهد پیوست و عملاً هم دهقانان از پرداخت سهم مالکیت سرباز زدند و بعضی از مورخین نقل می کنند که دهقانان در هر محل و مکانی داری بپاکرده بودند تا هر دهقانی که سهم مالکیت بپردازد یا هر مالکی که سهم مالکیت بگیرد، بدار بیاویزند.

بالاخره دهقانان با مجلس ملی توافق حاصل نکردند زیرا دهقانان در تمرد و لجاجت خود اصرار می ورزیدند و مجلس هم سیاست خود را در مورد طرفداری از مالکین مصرانه تعقیب می کرد. و در همین اثنا دوره مجلس پایان رسید و با مراجعه به افکار عمومی، مجلس جدیدی انتخاب شد که ژیروندن ها که نماینده سرمایه داری بزرگ بودند در آن اکثریت داشتند. اینها موضوع رأی گرفتن در باره مطالبات دهقانان را مرتباً عقب می انداختند ولی جنبش دهقانان در دهات روز بروز، وسیع تر و حادثر می شد و وضعیت داخلی و خارجی مملکت، دال بر امکان

حدوث اتفاقات نامطلوبی بود .

دهقانان یقین داشتند که درباریان و فئودالها به منظور اعاده رژیم ملوک الطوائفی و استبداد ، در صددند که به فرانسه خیانت کنند . و عقیده داشتند که محو رژیم فئودالیت به ضربت محکمی خواهد بود که باید به تمام ارکان و رجال رژیم قدیم وارد شود . و لذا دهقانان شهرستان لورماران در پانزدهم دسامبر سال ۱۷۹۱ پیمای خطاب به مجلس قانونگذاری فرستادند که اوضاع را بشرح زیر خلاصه می کرد :

«محو سیستم فئودالی ضربت کمر شکنی بر اریستوکراتهای وارد خواهد ساخت که هنوز هم مهاجرت می کنند و علیه جمهوری در هر جا و به هر وسیله مثبت می شوند ، و بدون شك خود شما اکنون بهتر از هر وقت دیگر احساس می کنید که آزادی و فئودالیزم نمی توانند در یکجا جمع شوند .»

حقیقتاً هم مشکل بود که دهقان بینوائی که با اصول آزادی و میهن دوستی آشنا شده است ، به ارباب خود که از مرز فرانسه گذشته و مشغول توطئه و تباہی برای برانداختن رژیم جدید و جمهوری می بود و به ارتش دشمنان وطن کمک میکرد ، تاوان حقوق موهومی را پردازد . از این گذشته دهقان بیچاره پول لازم جهت خریداری این حقوق را از کجا بیاورد ؟ این سؤالی بود که دهقانان در شکایت خود به مجلس قانونگذاری منعکس کرده بودند و در تمام شکایات و دادخواستهای دهقانان تأکید شده بود که

وضع نامساعد آنها ممکن است منجر به جنگ داخلی شود و اعلام شده بود که آنها آماده‌اند که زور را با زور جواب دهند. ژاکوبینها همانطوری که از مردم شهرنشین در مقابل سیاست ضد ملی ژیروندنها دفاع کردند از دهقانان نیز در مقابل فتوالمها دفاع کردند. کوتون دوست صمیمی رابسییر در بیست و نهم فوریه ۱۷۹۲ سخنرانی جالب توجهی در مجلس ایراد کرد و گفت اگر دولت می‌خواهد وطن را نجات دهد ملزم است که مطالبات تمام ملت، بویژه مطالبات دهقانان را بپذیرد و از جمله ملی سخنرانی خود گفت: «اگر برای يك لحظه در حفظ آزادی مردم پمانیم مسلماً مرتکب جنایت شده‌ایم، زیرا ملت بزرگی که امر دفاع از آزادی را به عهده گرفته است، شکست ناپذیر است. این ملت بزرگ، یا دشمنان خود را سرنگون می‌سازد، یا اینکه بجای شهرها و دهات، برای آنها خاکستر و خرابه باقی می‌گذارد.

«ما دارای ارتش نیرومند هستیم، ولی میتوانم بگویم که این ارتش فقط در صورتی که از لحاظ تفکر و عمل با نیروی ملت هماهنگی کند می‌تواند آسالم و آرزوهای مردم را برآورد.» پس بر مجلس ملی واجب است که نیروی معنوی ملت را که از نیروی ارتش مؤثرتر و کارآتر است و برای بنیان‌گذاری نظم و سعادت عمومی ضرورت دارد، مورد توجه و رعایت قرار دهد.

و پیشوایان انقلاب از ایراد نطق‌های پرآب و تاب اباندارند ولی اگر بخواهند با انقلاب بستگی واقعی داشته باشند باید در درجه اول ، قوانین عدالت‌پروری را برای ملت وضع کنند، نه نطق‌های مفصل و وعده‌های پوچ تحویل آنها بدهند .

و اگر می‌خواهید مالیات را وصول کنید و اگر می‌خواهید ارزش پول را سه برابر کنید و اگر می‌خواهید آشوب‌های مذهبی را بخوابانید و اگر انقلاب را از گزند دشمنان در امان نگاه دارید و اگر تمام اینها را می‌خواهید باید به ملت توجه کنید و مصالح او را مورد مدافعه و اهتمام قرار دهید .

مع الوصف ، مجلس قانونگذاری آنقدر به دو دلی خود ادامه داد تا اینکه دهقانان اجباراً دست به عصیان زدند و فقط در این وقت بود که مجلس از روی اجبار ، با واقعیت امر روبرو شد و علی‌رغم مخالفت دست‌راستی‌ها شروع جنگ با دول اروپا خطر بزرگی را برای فرانسه بوجود می‌آورد در چهاردهم ژوئن سال ۱۷۹۲ ؛ در باره يك طرح قانونی مبنی بر تجدید نظر در قوانین مصوبه از طرف مجلس مؤسسان ، مباحثه شدیدی در گرفت که پراثر آن نمایندگان دست‌راست اشکال‌تراشی کردند تارئیس مجلس اجباراً جلسه را تعطیل کند ، ولی تعداد نمایندگان که در تالار مجلس مانده بود به حد نصاب قانونی می‌رسید و همانها قانون زیر را به تصویب رسانیدند .

و مجلس قانونگذاری مقرر می‌دارد که کلیه حقوق فتودالها

که بموجب اسناد معتبر اثبات نشده ، بلاعوض الغاگردد .  
این حکم ، حق مالکیت اربابان را از بین نبرد و دهقانان  
همچنان ملزم بودند که به اربابان خود ، همه ساله ، سهم مالکیت  
را مطابق معمولی پردازند ولی باز هم یکقدم جلومحسوب می شد  
و هنگامی که اهالی پاریس در دهم اوت ۱۷۹۲ ، سلطنت را  
سرنگون ساختند و لویی شانزدهم را دستگیر کردند ، دهقانان به  
جنب و جوش درآمدند و هیئتهای نمایندگی خود را به مجلس  
قانونگذاری فرستادند و در شانزدهم اوت ، مجلس تحت فشار  
ملت تصویب کرد که از تعقیب دهقانانی که سهم مالکیت نپرداخته اند  
تا روزی که وضعیت مسأله کشاورزی ممالک مورد مطالعه و مذاقه  
قرارگیرد ، صرفنظر شود .

بدین ترتیب موانعی که در راه دهقانان بود ، در مقابل اراده  
و تدبیر آنها یکی پس از دیگری از بین رفت . ولی مانع اصلی  
بجای خود باقی ماند تا اینکه ژاکوبنها پس از سقوط ژیروندنها  
به حکومت رسیدند و در هفدهم ژوئیه ۱۷۹۳ تمام حقوق فئودالیه  
راکلا و بدون استثنا و بلاعوض کردند .

و پس از الغای کامل رژیم فئودالیه ، مسأله جدیدی در فرانسه  
پیش آمد و آن چگونگی تقسیم زمینهای زراعتی میان دهقانان  
بود . برزگرانی که بعنوان اجاره دار در زمین های اربابی کار  
می کردند از این قانون استفاده بردند و مالک زمینی که در آن  
زراعت می کردند شدند ، ولی برزگرانی که بشکل روزمزد برای

اجاره‌داران یا خود مالکین کار می‌کردند ، از این قانون سودی نبردند و در همان شرایط رقت بار اولیة خود باقی ماندند. بعضی از آنها به مطالبه زمین برخاستند و دیگران که ابزارشخم و وسایل دیگر زراعت را نداشتند ، بهمین قدر اکتفا کردند که رژیم فئودالپه از میان رفته و برای نجبا و مالکین دیگر امتیازاتی باقی نمانده است .

در حقیقت مسأله تقسیم زمینهای زراعتی از همان اوایل انقلاب موضوع بحث و نزاع قرار گرفت و بعداً هم که مسأله امتیازات و حقوق فئودالها حل شد ، این مسأله حل نشده ماند و تعداد زیادی از بزرگان همچنان در زمینهایی که متعلق به دیگران بود زراعت می‌کردند . و اگر وضع فرانس را بعد از وقوع انقلاب مورد مطالعه عمیق قرار دهیم ، می‌بینیم که طبقه بورژوازی فقط برای آزادگذاشتن و رونق دادن به طرز تولید سرمایه‌داری ، روی کار آمده بود و به صلاح خود نمی‌دانست که تمام دهقانان ، هر يك مالك قطعه زمین متناسبی باشد ، زیرا بورژوازی ترجیح می‌داد که دهقان در ده آسایش نداشته باشد . تا بشهر مهاجرت بکند و از مزارع به کارخانه روی آورد و در عین حال تقاضای مزد زیادی نکند .

در اکتبر سال ۱۸۸۹ مجلس مؤسسان در صدد به دست آوردن عایدات جدیدی برای خزانه دولت بود و لذا در دوم نوامبر سال ۱۷۸۹ ، به ملی شدن املاک کلیساها رأی داد و چون کلیساها زمین‌های

وسعی داشتند که به پول آن وقت بالغ بر سه یا چهار میلیارد فرانک طلا می‌شد و پس از ملی شدن، متعلق به همه افراد ملت گردید، مجلس آنها را پشتوانه اسکناسهایی که دولت چاپ کرده بود قرار داد و عایدات فروش آنها را برای پرداخت بدهکاریهای عمومی، تخصیص داد.

در چهارم ماه مه سال ۱۷۹۰ مجلس، فروش املاک مزبور را مقرر داشت، ولی تا سال ۱۷۹۱ این قرار بلا اجرا ماند و در سیم ماه مه سال ۱۷۹۲ دولت قسمتی از املاک بیگانگان و مظنونین و آنهایی که به خارج کشور فرار کرده بودند، ضبط کرد و تصمیم گرفت که آنها را به توده دهقانان فاقد زمین و بی بضاعت بفروشد. ولی شرایط فروش علی‌رغم ظاهر مساعدی که داشت، در درجه اول به ثروتمندان اجازه تملک آنها را می‌داد، زیرا مطابق تصمیم دولت، شش‌دانگ هر آبادی یکجا ب معرض فروش گذاشته می‌شد و در عین حال اجازه داده شده بود که آبادیهای بزرگ به قطعات کوچک تقسیم شده و قطعه قطعه به فروش برسد مشروط بر اینکه قیمت مجموع قطعات آن از قیمتی که برای تمام آن داده میشود کمتر نباشد. در اینجا یکنوع مسابقه ضمنی میان ثروتمندان بزرگ و دهقانان بی بضاعت گذاشته شده بود و چون ثروتمندان قادر بودند که قطعات بزرگ را یکجا و به قیمت گزاف بخرند ولی دهقانان حتی از خریدن قطعات کوچک در چند قسط عاجز بودند، لذا دهقانان عملاً از بدست آوردن زمین محروم

بودند مگر در مناطقی که با توسل به زور و اتحاد ، از فروختن زمین های وسیع به ثروتمندان جلوگیری بعمل آوردند .

این وضع بحال خود باقی بود تا اینکه در سوم ژوئن ۱۷۹۳ ژاکوبنها فروش قطعات بزرگ زمین را یکجایممنوع کردند و آنها را به قطعات کوچکتری که متناسب با قدرت خرید دهقانان بی-بضاعت بود تقسیم کردند و اضافه بر آن دهقانانی که مکنت نداشتند اجازه دادند که قیمت آن را در چند قسط سالیانه بپردازند. ولی ثروتمندان قبل از اخذ و اجرای این تصمیم توانسته بودند مساحت های وسیعی از این زمین ها را بخرند و پس از نملک شروع به فروختن آنها کردند ، ولی به قیمت های فوق العاده گران و درموردی هم از بیکاری و گرسنگی برزگران استفاده کرده ، زمین های مزبور را در مقابل گرفتن سهم مالکیت گراف به آنها اجاره می دادند ، یا آنها را بعنوان روزمزد به کارهای فلاحتی می گماشتند .

بعضی از اهالی فرانسه و انقلابیون که در پیشاپیش آنها ژاکوبنها قرار داشتند ، از وضعیتی که به کشور فرانسه روی آورده بود ، با وجود اینکه با اوضاع سابق تفاوت فاحشی داشت ، ناراضی بودند و بنای ابراز عدم رضایت را گذاشتند که انقلاب کاری اساسی انجام نداده جز اینکه يك عده پولدار را جانشین يك عده نجیب و اصیل زاده ، کرده است ، در حالیکه پولداران امتیازی بر نجبا ندارند .

و هنگامیکه ژاکوبنها زمام امور مملکت را به دست

گرفتند تصمیم داشتند که زمینهای زراعتی را به نفع دهقانان مجدداً تقسیم و توزیع کنند و لذا در وهله اول ، حمله وسیعی علیه دشمنان انقلاب بسیج کردند و سپس کنوانسیون را در ماه مه سال ۱۷۹۴ و ادار به اخذ تصمیمات مهمی کردند که بر حسب آن تصمیمات ، کلیه املاک بیگانگان و مهاجرین و دشمنان انقلاب مصادر شد و میان دهقانان بی بضاعت ، بلاعوض توزیع گردید .  
ریسپیر و سن ژوست و هواخواهان ژاکوبینی آنها برای وصول به هدفهای بزرگ انقلابی خود شروع به توجیه اعضای کنوانسیون و هدایت افکار عمومی نمودند .

سن ژوست در باره تحریکاتی که از طرف دشمنان انقلاب به منظور اخلال در امر طرحهای اصلاحی دولت بعمل می آمد در کنوانسیون چنین گفت : « ما برای جلوگیری از اعمال بد فقط یک وسیله می شناسیم و آنهم هدایت انقلاب برای خدمت به ملت می باشد . اگر زمینها را از چنگال دزدان بیرون آورید و میان کلیه بینوایان توزیع کردید ، در آنصورت می توانم به شما اطمینان بدهم که دست به يك انقلاب حقیقی زده اید . آیا می دانید آخرین تکیه گاه سلطنت و استبداد کدام است ؟ تکیه گاه استبداد طبقه - ایست که افرادش هیچ کار نمی کنند و در عین حال نمی توانند از تجملات و وسایل راحتی مستغنی باشند ، طبقه ایست که افراد آن رذیلت و فسق و اخلال در امور اجتماع را ترویج می کنند . . .  
آقایان ، هر يك را مجبور کنید که کار ثمربخشی انجام دهد و شغلی

را انتخاب کند که با آزادی منافات نداشته باشد ، کسانی که کار نمی کنند چه حقی را می توانند از وطن مطالبه کنند؟  
نطق ها و تصمیمات ژاکوبنها پرتو امید را در دل مردم لخت و پابرنه زنده کرد ، ولی در عین حال مالکین را به هول و هراس انداخت بویژه وقتی دیدند دولت حساب مال و ثروت متمولین را در دست دارد ، وارث را محدود کرده و طرحهای دقیق و سخت تری را برای آینده تهیه می کند ، بنابر این ، علیه ریسپیر و رفقای او ، جنگ مسلکی را آغاز کردند . و با اینکه قانون ۸ وائتوز (۲۶ فوریه سال ۱۷۹۴) اصل مالکیت وطن دوستان را محترم می شمرد ، و تنها املاک خائنین را مصادره می کرد ، لیکن دشمنان ریسپیر چنین شایع می کردند که تمام املاک مصادره میشود و میان فقرا و بینوایان توزیع خواهد شد . علاوه بر آن کسانی مانند تالین و فوشه و فورن و باراس که از شخص ریسپیر می ترسیدند ، به بورژوازی بزرگ منضم شده بودند .

بدین ترتیب مشاهده میشود که در حقیقت ریسپیر و رفقای او بودند که انقلاب کبیر فرانسه را به غایت منطقی آن رسانیدند و ارزش تاریخی بزرگی را که داراست ، برایش کسب کردند از اینجا است که به خود اجازه دادیم که ریسپیر را قهرمان انقلاب کبیر فرانسه بنامیم ، در حالیکه قهرمانان زیادی به اصول انقلاب خدمت کردند و قهرمانان متعددی هم در جریان انقلاب بوجود آمدند ، ولی اکثر این قهرمانان یا به اصول انقلاب خیانت

کردند یا از نیمه راه برگشتند و از ادامه آن دلسرد شدند و یادری  
اثنای فعالیت جان سپردند و فقط این رهبر فسادناپذیر بود که با  
انقلاب تا پایان مرحله تاریخی اش همراهی کرد .

## انقلاب ضد انقلاب

شب هشتم ترمیدور (۲۶ ژوئیه) سن ژوست تصمیم گرفت که ضربت کشنده‌ای به دشمنان فسادناپذیر و دشمنان انقلاب وارد سازد در آن شب تاریخی هیچک از رهبران انقلاب و پیشوایان احزاب به خواب نرفتند. سن ژوست تمام شب را برای تهیه گزارش شدیدی که طی آن حمله سختی بر جنایتکاران و فاسدین عضو کمیته نجات ملی کرده بود، بیدار گذراند. و از طرف دیگر، اعضای کمیته مزبور شب را با مباحثه و مناظره عنیف و تباری و توطئه چینی به پایان رسانیدند. و اعضای کنوانسیون هم مذاکرات متعددی برای کشانیدن نمایندگان بیطرف به جرگه نمایندگان ناراضی بعمل می‌آوردند.

در آن شب همه بیدار و مشغول فعالیت بودند بجز ربهسپیر که

با قلبی مطمئن و خیالی راحت به خواب رفته بود و صبح روز بعد، بوقت هر روز در کنوانسیون حاضر شد در حالیکه پیراهن آبی - رنگ خود را که معمولاً در ایام عید به تن می کرد پوشیده و مانند همیشه سرو وضع خود را مرتب و آراسته کرده بود .

ریاست جلسه بمهده «کولو» بود و همین امر باعث ازدیاد جرأت و قوت قلب نمایندگان عاصی می شد . و در حقیقت ، به مجرد اینکه سن ژوست با صدای رسا و محکم شروع به ایراد گزارش خود کرد ، تالین او را از پشت تریبون بمقبراند و خودش شروع به صحبت کرد . تالین از زن خود در زندان نامه ای دریافت کرده بود که در آن نامه زنش مرگ قطعی خود را ، نتیجه ترس و دودلی او قلمداد کرده بود . همینکه پشت تریبون قرار گرفت گفت : «می خواهیم پرده ها را به یکسو بزنیم ، و چهره های زشتی که در پس آن پنهان است ، به ملت بنمائیم ، و از این محل بیرون نمی رویم تا کسانی که ملت را در فشار می گذارند و خون مردم را می ریزند ، و دلبخواه ، خودشان را به اسم قانون و تصویب نامه بر نمایندگان ملت تحمیل می کنند ، رسوا سازیم » .

نمایندگان مخالف ، گفته های تالین را تأیید کردند و کف زدند ، سپس «بیو» پشت تریبون رفت و آنچه شب گذشته در کلوب ژاکوبن ها گذشته بود باز گفت : «کلوب ژاکوبن ها در صدد انهدام کنوانسیون می باشد ... و اگر کنوانسیون اظهار ضعف کند ، نابود خواهد شد .» و در يك چنین محیط متشنجی ، طرفداران رسیپیر

تلاشهای بیهوده‌ای کردند مگر بتواند مجلس را آرام کنند و صدای خودشان را به گوش نمایندگان برسانند. هرگاه یکی از آنها می‌خواست صحبت بکند، همه و سروصدا از هر طرف بلند می‌شد و زنگ رئیس متصلاً بعداً در می‌آمد. نمایندگان میانه، بدون سروصدا در جای خود خشک شده بودند و نمایندگان دست راست مجلس با رنگهای پریده، در باره کشته شدن ژیروندنها و در پیرامون اصلاحات ملی جورانه ژاکوبین‌ها می‌اندیشیدند، و دریافته بودند که فرصت مناسب جهت کشیدن انتقام و جلوگیری از توسعه و ادامه انقلاب فرارسیده است.

بالاخره ربسپیر به تریبون نزدیک می‌شود، ولی غوغا و فریادهای مخالفین به او اجازه صحبت نمی‌دهد. ربسپیر گمان نمی‌کرد که دشمنانش به این زیادی باشند و عصبانیت آنها تا این حد باشد، و لذا همان اثنایی که نمایندگان مخالف فریادمی زدند «سرنگون باد دیکتاتور»، بدون صدا بطرف صندلی خود برگشت. تالین مجدداً پشت تریبون قرار گرفت و گفت ربسپیر دوره کرامول را تجدید کرده است، سپس مانند یک هنرپیشه تأتر دشنه‌ای از جیب خود در آورد و به صدای بلند فریاد زد. «من خودم را با دشنه مسلح کرده‌ام تا هرگاه کنوانسیون جرأت بازداشت او را نکند، من با دشنه خود سینه‌اش را بشکافم». تالین نقش خود را ماهرانه بازی کرد و منظره این صحنه هیجان‌انگیز در نمایندگان عصبانی تأثیر فوق‌العاده‌ای داشت، ولی کنوانسیون به همین اندازه اکتفا

کرد که قرار بازداشت هانریو فرمانده قشون و دوما رئیس دادگاه انقلابی را صادر کند و بدینوسیله این دو نفر که بمنزله دو بال ریسپیر بودند، از او جدا شدند .

ولی موضوع در اینجا خاتمه نیافت ، زیرا نمایندگان عصبانی پشت سر هم به تریبون نزدیک می شدند و منجمله تالین برای سومین بار با خشم و کینه نطق کرد. در این موقع ریسپیر با صورت برافراخته و چشمان بیفروغ در حالیکه وقار و متانت خود را از دست داده بود با قدمهای لرزان بطرف تریبون رفت و در اثنای سخنرانی دستش را بعلامت تهدید دراز می کرد . کولو خسته شده و لذا کرسی ریاست را به «توریو» که او هم یکی از دشمنان ریسپیر بود ، واگذار کرد ... زنگ رئیس متصلا صدا می کرد و مانع رسیدن صدای «متهم» به گوش نمایندگان می شد . در همین اثناکه ریسپیر زحمت بی نتیجه ای می کشید تا صدایش را به سمع کتوانسیون برساند ، نماینده ای بنام لوشه پیا می خیزد و تقاضای بازداشت ریسپیر را می کند . ریسپیر با عصبانیت رو بطرف رئیس می کند و با صدای بلند داد می زد «ای رئیس آدم - کشان! آیا بالاخره نمی خواهی به من اجازه نطق بدهی ؟»

همه و غوغای نمایندگان بیشتر می شود و بعضی از آنها پیشنهاد می کنند تا در باره موضوع بازداشت او، رأی گرفته شود. در این موقع ریسپیر برای آخرین بار به نمایندگان میانه مجلس رومیکنند و می گوید . «ای مردان پاك نهاد من به شما متوسل می شوم

اجازة نطقی که این آدمکشان از من دریغ می کنند ، شما به من عطا کنید . ، ولی نمایندگان میانرو در مقابل چشمان ناامید ربسپیر می ایستند و بجای اینکه به او اجازة نطق بدهند ، حکم بازداشت او را امضا می کنند . و بدین ترتیب ربسپیر بی بارویاور می ماند .

کنوانسیون حکم بازداشت سن ژوست و کوتون و ربسپیر را راصادر کرد . برادر ربسپیر جوان معروف بود ، از جای برخاست و گفت «من هم مثل برادرم مقصرم ، زیرا در فضیلت و تقوای او شرکت داشته ام و اکنون می خواهم که در سرنوشت او هم شریک شوم .»

لوبا یکی دیگر از هواخواهان صمیمی ربسپیر نیز گفت . «من هم خواستارم که باربسپیر بازداشت شوم .» ... حکم بازداشت این دو نفر را نیز صادر کردند . و همه را به تالار کمیته امنیت عمومی فرستادند . ربسپیر هنگام خروج کنوانسیون می گفت . «جمهوری معدوم شد و دزدان غالب آمدند .» در میان راه مردم اظهار شادی می کردند ، ولی يك عده دیگر ، حتی در چنین موقعیت خطرناکی هم از ربسپیر طرفداری می کردند و شعار «زنده باد فساد ناپذیر و ژاکوبین ها» را تکرار می نمودند . همینکه به تالار کمیته امنیت رسیدند ، هانریو ، فرمانده قشون در حالیکه از شدت غضب و عصبانیت می لرزید ، سر رسید و با مشت و لگد در تالار را شکست و به ربسپیر و همزنجیران او تکلیف فرار کرد ، ولی آنها

امتناع ورزیدند. و در همان اثناکه هانریو سعی می کرد آنها را متقاعد سازد، ژاندارمها رسیدند، و او را هم دستگیر نمودند و در کنار همانهایی که میخواست نجاتشان بدهد، زندانی کردند، و پس از چند ساعت هر يك از آنها را به زندان جداگانه ای فرستادند، و ربسپیر را روانه زندان لوکزامبورگ نمودند.

ربسپیر و رفقای او از همان لحظه اول تصمیم گرفتند که حکم کنوانسیون را گردن بنهند تا بتوانند در برابر دادگاه انقلابی، بی تقصیری خود را ثابت کنند. ولی هواخواهان آنها در کلوب ژاکوبین ها در آتش خشم و هیجان می سوختند و تدارك انقلاب خطرناکی را می دیدند. اداره شهرداری بزودی عصیان خود را نسبت به اوامر کنوانسیون اعلام کرد و چند نفر از صاحب منصبان آن اداره دست بکار آزاد کردن رهبران زندانی خود شدند. قبل از اینکه ربسپیر به زندان لوکزامبورگ برسد، خلق زیادی در آنجا جمع شده بودند و چون ژاندارمها رسیدند، جمعیت مانع جلو آمدن آنها شد. جمعیت مردم از هر طرف فریاد برمی آوردند و ژاندارمها را تشویق می کردند که به اداره شهرداری بروند و به آنها اخطار می کردند که مبادا «دوست ملت» را بیازارند و بلا- انقطاع شعار می دادند. «زنده باد ربسپیر! ... مرده باد دشمنان ملت! ...» ژاندارمها مات و مبهوت نمی دانستند چه کاری بکنند، ربسپیر در میان موجهای خشم آلود انقلاب و چشم های حیرت زده مأمورین کنوانسیون با صدای بلند به نگهبانان خود فرمان داد که

او را به اداره شهرداری ببرند، ژاندارمها اجباراً اطاعت کردند. ساعت هفت بعداز ظهر بود. تاریکی رفته رفته شهر پاریس را در بر می گرفت، در حالیکه بادهای تند از هر سو می وزید و آسمان را ابرهای تیره فام می پوشانید و قرائن و اشارات نشان می دادند که پاریس يك شب طولانی در پیش دارد، ولی توده های پاریس از هر طرف به میدان لوکزامبورگ روی می آوردند و به جمعیت خشمگین و هیجان زده تجمع و هیجان مردم ثابت می کرد که «دوست ملت» محبوب ملت است و مردم برای هرگونه حمایت از او آماده اند، دموکراسیون طبیعی مردم پاریس، ژاندارمها را مجبور به فرار کرد و ریسپیر را صمیمانه احاطه کرد، بعضی از متظاهرين سعی کرده که جمعیت را بطرف میدان کریف ببرند، لیکن ریسپیر اصرار کرده که به اداره شهرداری بروند، و مردم که برای حفظ جان ریسپیر، آماده بودند که بروی هرکس شمشیر بکشند و بطرف هر سوء قصد کننده ای شلیک بکنند، اطراف ریسپیر را گرفته و پایداری او شعار می دادند.

مأمورین اداره شهرداری، بزندانها هجوم آورده و سن-ژوست و کوتون و لوبا و ریسپیر جوان را آزاد کرده بودند و به همین ترتیب به دفتر کمیته امنیت عمومی ریخته، هانریو فرمانده قشون را آزاد کرده بودند، و هیئت را تحت ریاست میشل لازنیه برای اختار ریسپیر به اداره شهرداری اعزام داشتند. میشل لازنیه خطاب به ریسپیر چنین گفت: «ای ریسپیر! من از طرف اداره

شهرداری مأمور جستجو کردن تو شدم . ما صریحاً بتو می گوئیم که از الان تو مالک نفس و اختیار خودت نیستی بلکه در اختیار وطن می باشی . برادر تو اکنون در هتل دوپل حاضر است و در کمیته اجرایی عضویت یافته است ... »

ولی ربسپیر در عوض پاسخ ، بنای سؤال را گذاشت . چرا ... چرا ؟ چطور ... ؟ زیرا اقدامات جسورانه اداره شهرداری بجای آنکه او را خشنود کند ، خشمناک کرد ربسپیر همواره اصرار داشت که از قانون تبعیت کند و حتی در يك چنین هیجان عمومی ترجیح می داد که نقشه خود و رفقای بازداشتی خود را عملی سازند ، یعنی از حکم کنوانسیون اطاعت کنند و در دادگاه انقلابی حاضر گردند و بنام عدالت و قانون ، نه به اسم زور و قانون شکنی ، پیروزمند شوند .

کفنهال که در کنار ربسپیر قرار داشت به او گفت : « منتظر چیستی ؟ مردم مسلح اردوی عظیمی را تشکیل داده اند ... برویم و یاغیان را مورد تهاجم قرار دهیم ... » ماکسیمیلیان همانطور ساکت ماند در حالیکه فریاد مردم بلند شده بود « اسلحه ! اسلحه ! » هانریو خطاب به ربسپیر فریاد بر آورد « زود باش ... اقدام می کنیم . » ولی او جواب داد « خیر »

همه برای تحریک و تشویق او سعی و جدیت می کردند و به هر نحوی که ممکن بود می خواستند او را آماده نبرد بانمایندگان یاغی بکنند . ولی باز هم موافقت نمی کرد ، تا جایی که فرستاده

اداره شهرداری ناچار شد از همان راهی که آمده بود برگردد، و هانریو در حالیکه زمین و زمان را به بادفحش گرفته بود، خارج شد. ربیبیر می دانست که ابتکار عمل در دست اوست و اگر تا يك ساعت دیگر مبادرت به حمله نکند، ممکن است فرصت را از دست بدهد و یاغیان بنا به گفته هواخواهانش، موقعیت را بنفع خودشان تغییر بدهند. ولی ربیبیر هجوم بر کنوانسیون را يك عمل صحیح و قانونی نمی دید و نمی توانست نمایندگان ملت را یاغی بنامد.

پس از مدت کمی، سواری فرا رسید که نامه ای بشرح زیر آورده بوده کمیته اجرایی اداره شهرداری نیازمند راهنماییهای شما است. فوراً حاضر شوید. ۴۱ ربیبیر از روی صندلی برخاست و سرش را از پنجره ای که بطرف خیابان باز میشد بیرون کرد. خیابان پر از ازدحام را تماشا کرده و به طنین زنگهای هتل دوپل گوش داد و جوانان شوریده و متهیج را دید که با صدای طبل مردم را به حمل اسلحه دعوت می کردند.

ماکسیمیلیان به همه اینها که نگاه کرد، لرزش و تنش سرد شد. شور و شغف قلبش را می فشرد ولی بی اختیار زیر لب گفت: «دوستان! ... شما مرا می کشید. سپس می خواست که به جای خود در اطاق باز گردد، ولی مردم که از پیراهن آبی رنگت و موهای مرتبش او را شناخته بودند، و شور و هیجان توصیف ناپذیری آنها را فرا گرفته بود، شروع به هورا کشیدن نموده بودند

و با صدائی که گوش فلك را کر می ساحت فریاد میزدند .

- زنده باد اداره شهرداری ... زنده باد ربسپیر !

فسادناپذید از جایگاه خود به اینهمه احساسات پاکوبی غش

پاسخ داد .

- زنده باد جمهوری !

آری ، زنده باد جمهوری . این شعاری بود که نیت وجدانی ربسپیر را منعکس می کرد و بر زبانش جاری می شد . زیرا اداره شهرداری نماینده يك طبقه از ملت فرانسه و بلکه تنها نماینده طبقه ای از اهالی پاریس بود ، طبقه کارگران زحمتکش که ربسپیر آنها را دوست می داشت و در راه مصالحشان سرسختانه مبارزه می کرد ؛ ولی جمهوری از آن تمام ملت فرانسه است و او نیز تمام ملت فرانسه را دوست می داشت و کوشش او برای این بود که این ملت را دوست می داشت و کوشش او برای این بود که این ملت را به يك واحد نیرومند و متناسب مبدل سازد و پراکندگی اهداف و اختلاف مصالح را از میان بردارد . ولی کنوانسیون علی رغم عیوب و نقائصی که داشت ، نماینده تمام طبقات و هیأت های سیاسی ملت فرانسه بود . چگونه ربسپیر به خود اجازه می داد که قیام يك دسته از ملت را علیه تمام ملت ، هدایت کند در حالی که این دسته شوریده و پر هیجان ، نه عنصر محرك جامعه آن روز بود و نه اکثریت مطلق ملت را تشکیل می داد .

ولی توده های مردم لاینقطع او را ندانی دادند و اصرار می ورزیدند

که او را برخلاف میل و افکاری که در سر داشت ، به خیابان بکشند و رهبری خود را به دست او بسپارند، آیا ممکن است ربسپیر صدای دلنواز مردم را نشنیده بگیرد؟ رفقایش او را به خیابان بردند و از حیرت و بهت بیرون آوردند و به دست جمعیت انبوهی که او را فرامی خواند ، سپردند . ربسپیر در حالیکه تسلیم سرنوشت تحمیلی شده بود ، بطرف مردم رفت . و پس از چند لحظه به زیر بارگاهی که برایش تهیه شده بود قرار گرفت ، و اطراف بارگاهش را سربازان ملی با مشعلهای فروزان احاطه کردند .

ربسپیر در قلب مردمی که اطراف او را گرفته بودند، مردمی که فریاد می زدند و شعار می دادند و سرود می خواندند، و از فرط هیجان سرمست شده و در بحران عمیقی فرو رفته بودند ، جای گرفته بود . ربسپیر در حالی که مرگ در وجودش سرایت کرده و چهره اش را دگرگون ساخته بود ، راه می رفت و یگانه امیدی که داشت این بود که سن ژوست و کوتون و لوبا و ربسپیر جوان را در هتل دو بل ملاقات کند و آنها را متقاعد سازد تا به هر قیمتی که ممکن باشد به زندان بازگردد و حتی در صورتیکه نگهبانان احتمالا مانع شدند ، بزور مردم به زندان وارد شوند و پس از کسب اینهمه افتخارات ، دوباره به زندان بازگردد و منتظر روز محاکمه در دادگاه انقلابی باشند .

بالاخره ربسپیر به عمارت شهرداری رسید ، مردم که در

آنجا ازدحام کرده بودند ، از او مانند يك سردار فاتح استقبال کردند . نور چراغها مانند ایام عید ، همه جا را روشن می کرد و کف زدن و فریاد مردم در و دیوار را بلرزه در می آورد ؛ سن-ژوست ولوبا و ربسپیر جوان به اتفاق اعضای دیگر اداره شهرداری در انتظارش بودند. بزودی ربسپیر جوان برای سخنرانی به پاخواست و از مردم دعوت کرد تا درهای کنوانسیون را با توپ بشکنند. سپس سن ژوست با متانت و وقاری که معمول او بود ، گفت : کنوانسیون با محروم کردن پنج نماینده از حق صحبت کردن و دفاع از خود ، مصونیت خود را بر باد داده است . ملت پاسخ این عصیان را داده و با دفاع از نمایندگان خود یکبار دیگر وطن و آزادی را نجات خواهد بخشید . «پایان» تابلو اعلامیه حقوق بشر را بلند کرد و گفتهال با صدای رسای خود ماده سی و پنجم قانون سال ۱۷۹۳ را قرائت کرد . این ماده تصریح می کند موقعی که دولت مصالح ملت را در خطر بیاندازد ، باید علیه آن قیام کرد ، همه برای این ماده کف زدند و توده های وسیعی که بیرون عمارت بودند نیز کف زدند و با صدای بلندی که در آسمانها می پیچید شعار می دادند .

چه کسی بغیر از ربسپیر با مشاهده اینهمه تظاهرات سرمست نمی شود و باز هم مقاومت می کند ؟ کدام پیشوائیست که آمادگی هزارها نفر مردم برای خونفشانی در راه تثبیت حکومت او ، و محو دشمنانش او را به حرکت در نیآورد ؟

تمام عوامل برای غافلگیر ساختن کنوانسیون و درهم شکستن آن ، در آن ساعت مهیا بود . و چون صبح می شد، پاریس در کف اختیار جبهه پیروزمند قرار می گرفت و فرانسه بدنبال پاریس از آن جبهه پیروی میکرد .

ولی ریبییر با همه این تفصیل تکان نخورد . او در مورد هجوم بر دشمنان ملت مردد نمی ماند ، ولی با انقلابی که رفقای او ، دامن می زدند موافق نبود .

معمول زمامداران این است که در بن بست ها، بدون اظهار نظر صریح مردم را به اقدامات عنیفی وادار کنند ، آیا ریبییر هم می خواست بدون موافقت صریح خودش ، این انقلاب صورت گیرد ؟ یا اینکه از نتایج انقلاب می ترسید و از پیروز شدن آن مشکوک بود ؟ زیرا اکثر شعبه های اداره شهرداری در شهرستانها و حتی قویترین شعبات آن ، از اعدام هبر و هواخواهان اوناراضی بودند و با مجلس سال ۱۷۹۴ نظر موافق نداشتند و هنوز هم به مجلس ۱۷۹۳ اظهار وفاداری می نمودند . یا اینکه از کلوب ژاکوبنها دلسردی و عدم تمکین دیده و بدین جهت مردد شده بود ؟ در حالیکه تمام افراد این کلوب تا دیشب برای هر گونه فداکاری گوش بفرمان او بودند ... با اینکه قلباً نمی خواست مجلس نمایندگان ملت را منهدم کند ، هر چند که تثبیت حکومتش وابسته به انهدام آن باشد ؟ زیرا کنوانسیون در نظر ریبییر و در نظر قانون مقدس و محترم بود، و هتک قدسیت و احترام آن ، ریبییر

را شکنجه و عذاب میداد .

آنچه می‌دانیم این است که ریسپیر از انقلاب طرفداری نکرد و همانطور منتظر مانده و دیگران را هم به انتظار وامی‌داشت در حالیکه جمعیت مردم که در آنشب طولانی ، از طول مدت انتظار و ایستادن سرپا بستوه آمده بودند ، رفته رفته مضرق می‌شدند بالاخره ریسپیر کسی را برای احضار کوتون فرستاد و همینکه این مرد شل ، در حالیکه لبخند طولانی شیرینی روی لبهایش نقش بسته بود ، وارد شد ، ریسپیر به سخنانی پرداخت و علیه نمایندگان که دشمن ملت بودند و باید نابود شوند تا کنوانسیون و انقلاب نجات یابد ، حمله کرد و نمایندگان مزبور را يك يك معرفی کرد و خطاب به آنها گفت : «ای دزدان ! مسامحه کاری با شما یعنی شرکت در جنایاتتان می‌باشد ، شما دشنه بروی ما کشیدید ولی ما نمی‌خواهیم در ازای این عمل شما ، انتقام بگیریم ، هرگز ولی چیزی که توطئه شما را به يك جنایت نابخشودنی مبدل می‌نماید این است که با تهدید نمایندگان ملت ، خود ملت را آزوده‌اید و با هتك احترام قانون ، حرمت وطن و حرمت نوع بشر راهتک نموده‌اید .»

ریسپیر تا مدت زیادی صحبت می‌کرد ، و در چنین شبی که هر لحظه آن بزرگترین اهمیت را داشت ، وقت گرانبهاسرعت می‌گذشت ، و جمعیت مردم کم کم رو بنقصان می‌رفت . سخنان او آتش هیجان حاضرین را برافروخت و مردم از او خواستند که

با انقلاب موافقت کند و دعوتنامه‌ای که مردم را به قیام علیه کنوانسیون تشویق می‌کرد، امضا کند. ربسپیر مجدداً بنای امتناع را گذاشت و يك مشت دلایل قانونی برای اثبات صحت رأی خود بیان کرد، و بالاخره ... موقعی که کار گذشته و فرصت از دست رفته بود، ربسپیر تسلیم نظر همقدمان خود شد و دعوتنامه را برای امضا کردن در دست گرفت.

آری، ربسپیر با انقلاب موافقت کرد، ولی پس از فقدان موقعیت، زیرا مقاومت شدیدی که اداره شهرداری بر اثر دستگیری ربسپیر و چهار نفر از رفقای او در مقابل کنوانسیون بعمل آورد و آنها را از زندانهایشان ربود و هانریو را از دفتر کمیته امنیت عمومی آزاد ساخت و پس از همه این تفصیلات شروع به تدارك حمله و استیلا بر تویلری می‌نمود، کنوانسیون رابه‌راس انداخت و طولی نکشید که بی‌غیرتی‌های نمایندگان مخالف بتدریج متراکم و به يك شهامت مأبوسانه‌ای مبدل گردید. سپس چون شب فرا رسید و از طرف اداره شهرداری اقدامی که باعث ترس و هراس باشد بعمل نیامد. اعضای کنوانسیون دور هم جمع شده و شروع به جمع‌آوری نفرات و بسیج کردن ابوابجمعی خود برای در هم شکستن مقاومت اداره شهرداری کردند.

و همینکه شب به نیمه رسید، ربسپیر با دودلی و تردیدی که داشت فرصت کافی به آنها داده بود تا موقعیت را بنفع خودشان بگردانند و ابتکار عمل را در دست بگیرند. در این موقع کنوانسیون

به اتفاق کمیته امنیت عمومی و کمیته نجات ملی ، حکمی صادر کردند مبنی بر اینکه هر کس دستور حمله بر کنوانسیون را بدهد و هر کس که در این حمله شرکت کند، محکوم به مرگ است . این حکم را در همه جا اعلام کردند و اثر فوق العاده ای بخشید ، زیرا کلیه میدانهای عمومی شهر از مردم خالی شد . و چون خبر این حکم به اداره شهرداری رسید خاطره مضحکی به ذهن «فلوریو - لیگوت» رئیس اداره شهرداری رسید و حکم مزبور را گرفت و در حالیکه از هر جمله آن تمسخر میکرد ، آنرا برای جمعیتی که در هتل دوپل جمع بودند ، خواند ، ولی این عمل نتیجه معکوس داد زیرا هنوز فراغت حاصل نکرده بود که اکثر حاضرین به منزل رفته بودند و در عمارت هتل دوپل و میدان وسیع آن جز چند نفر هموطن کسی باقی نمانده بود ، و تعدادشان پیوسته کمتر می شد .

در آن وقت ، ساعت دو بعد از نصف شب ، در حالیکه ربیبیر مشغول امضا کردن دعوتنامه حمل سلاح و اقدام به انقلاب بود و حتی دو حرف اول اسم خود را نوشته بود ، غوغای غریبی در عمارت هتل دوپل بلند شد و فریادهای زنده باد اداره شهرداری از يك طرف و زنده باد کنوانسیون از طرف دیگر ، شنیده میشود در اطای که فساد ناپذیر و رفقای او را در برداشت ، زیر ضربات محکم مشت و لگد شکسته شد . سپس چند نفر ژاندارم داخل اطاق شده و بطرف حضار شلیک کردند . قلم از دست ربیبیر افتاد و

دعوت نامه ای که مشغول امضا کردنش بود، خونی شد. فک او مورد اصابت گلوله واقع و خرد شده بود. زدو خورد کوتاهی در گرفت که در اثنای آن، لوبا کشته شد و کوتون از بالای نردبان افتاد و اعضای بدنش خرد شد. ربسپیر جوان قصد فرار کرد، ولی افتاد و ساق پایش شکست، ولی من ژوست بطرف ربسپیر رفت تا از او پرستاری کند و چون ژاندارمها برای دستگیری او جلو آمدند، بدون مقاومت تسلیم شد. سپس همه آنها بازداشت شدند. ربسپیر را به تالار کمیته نجات ملی بردند و در آنجا ربسپیر ساعات دلخراشی را گذراند. خونین و آلوده به گل و بیهوش روی میز بلندی دراز کشیده بود، شاید از هوش نرفته بود ولی نظاره بیهوشی میکرد تا اینطور وانمود کند که دشنامهای رکیک دون صفتان و ترسوها را نمی شنود:

آسمان که تا آن وقت شب با ابرهای تیره پوشیده شده بود شروع به باریدن کرد. باران بشدت و لاینقطع فرود می آمد گویی که می خواست بر روی آن شب سوزناک ماه ترمیدور پرده ضخیمی بپوشاند.

صبح روز بعد، دادگاه انقلابی ربسپیر و چهار نفر همقدمان او و سی و پنج نفر از هوادارانش را محکوم به اعدام کرد، حکم دادگاه به همان دعوتنامه ای استناد می کرد که ملت را به حمل سلاح دعوت می نمود و ربسپیر پس از ساعتها خودداری، دو حرف اول اسم خودش را روی آن نگاشته بود و اگر ربسپیر آنقدر

تردید و دودلی بخرج نمی‌داد ، و برای غالب آمدن بر مفرضین راه قانون و استدلال را ترجیح نمی‌داد ، چه بسا که می‌توانست دشمنان خودش را ، با همین دعوتنامه از پای درآورد و حکومت خود را روی اجساد بیجان آنها استوار سازد .

ساعت شش بعد از ظهر ربسپیر و رفقا و هوادارانش در حالیکه در معرض دشنام و بی احترامی اوباش و بی‌خبران قرار گرفته بودند ، به میدان اعدام سوق داده شدند . قبل از همه ، هانریو را به پای گیوتین بردند . هانریو خونین و گل‌آلود بود و چشم چپ او روی گونه‌اش آویزان بود . جلاد چشم درآمده او را ، از جا کند و سرش را با تیغ گیوتین از تنش جدا کرد ، سپس کتون را که از پاشل بود و تمام اعضایش در واقعه دیشب خورده شده و همچون جسد بیجانی بنظر می‌رسید به پای گیوتین بردند . جلاد نتوانست سر کتون را به وضع عادی زیر تیغ گیوتین قرار دهد ، لذا در مقابل چشم رفقای محکوم به اعدامش هر طوری که شد او را زیر گیوتین قرار داد . سپس نوبت سن ژوست رسید . باقامتی معتدل در حالیکه دهانش را از روی غرور و تحقیر بی‌پایان ، بسته بود ، به آلت آدم‌کشی نزدیک شد . و چون نوبت ربسپیر رسید . چهره‌اش کبود بود و دستمال سفیدی بسر و صورتش بسته بودند . جلاد بناگهان دستمالی را که به صورت ربسپیر بسته بودند . باگوش و پوست صورتش ، از جا کند ، دهانش بشکل وحشتناکی باز شد و بعضی از دندانهایش فرو ریخت . فسادناپذیر مانند شیر

زخمی از نه دل نعره کشید . در آن لحظات اندوهبار و دلگداز  
ربسپیر کت بسته با حال دردناکی به گیوتینی نزدیک می شد و در  
حالیکه مرك را با چشم حقارت می نگریست ، سر خون آلود خود  
را زیر تیغ گیوتین قرار داد

اشعه خورشید دم غروب ، افق را به رنگ ارغوانی در  
آورده بود و روی آبهای لرزان آبی رنگ رود سن منعکس می شد  
و رنگ آب رود سن را که آهسته جریان داشت سرخ می نمود ،  
نظیر خونی که در همان لحظه ، بالای محوطه گیوتین جریان  
داشت ، موج میزد... این خون ربسپیروسن ژوست و همقدمان آنها...  
خون انقلاب کبیر فرانسه بود که در لحظات و اندوهباری در اطراف  
گیوتین ، در میدان انقلاب ، جاری شد .

لویی مادلن عضو آکادمی فرانسه می نویسد ، « کسانی جانشین  
ربسپیر شدند که بیش از او سنگدل و خونریز و کمتر از او با  
فضیلت و تقوی بودند ، و به نام ماهی که حکومت را در دست  
گرفتند به « ترمیدورین ها » معروف شدند ربسپیر مردی درستکار  
پاکدامن ، شریف و بی نهایت با اخلاص بود و جداً عقیده داشت  
که مرد حقیقت و تقوی است و وظیفه خودش را در این می دانست  
که به هر نحوی که ممکن باشد ، باید حقیقت را مافوق هر چیز  
دیگری قرار دهد و فضیلت و تقوی را به تمام مردم بقبولاند .  
مسلم است که فاسد و سنگدل و طالب شر و خونریزی نبود ، و

اگر کسی را می‌کشت ، فقط به خاطر فضیلت و تقوی می‌کشت...»  
و تاریخ می‌نویسد ، «موقعی که انقلاب کبیر فرانسه مسنجر  
شد ، تمام کسانی که خواهان جامعه بهتری بودند ، از بورژواهای  
بزرگ گرفته تا دهقانان بی‌بضاعت ، همه را زیر پرچم خود جمع  
می‌کرد. ولی بورژوازی بزرگ که در همان اوایل انقلاب زمام  
دولت را در دست گرفت ، تنها کاری که کرد الغای قیودات دوره  
فئودالیت و محدود کردن حکومت سلطنتی استبدادی و تأسیس رژیم  
سیاسی جدیدی بود که بموجب آن بتواند تسلط خود را بردستگاههای  
قانونگذاری و سیاست و اقتصاد تأمین کند و به همین چند اقدام که  
نهایت آرزویش بود اکتفا کرد . در حالیکه هدف خرده بورژوازی  
و طبقه دهقان الغای کامل سیستم فئودالی و تبدیل آن به مالکیت  
کوچک بود ، بدین ترتیب که زمین های زراعتی میان دهقانان تقسیم  
شود . این بود که انقلاب از مرحله اول خود (۱۷۹۲-۱۷۸۹) که در  
اثنای آن بورژوازی بزرگ به حکومت دست یافت ، گذشته و به  
مرحله دوم (۱۷۹۴-۱۷۹۲) وارد شد که در اثنای آن خرده بورژوازی  
بر حکومت تسلط یافته و انقلاب به جنگهای داخلی منجر شد. و  
با استیلای دهقانان بر زمین های نجبا و فئودالها ، خاتمه یافت.  
دیکتاتوری ریبیر ، در حقیقت انعکاسی بود از خشم و  
عصبانیت ملت علیه بی‌اعتنایی بورژوازی بزرگ نسبت به اصول  
انقلاب و مسامحه کاری آنها با دشمنان رژیم جدید ، و موافقت  
آنها با پیش بردن انقلاب تا جائیکه مطالبات توده زحمتکش

ملت را، بر آورده کند. این يك امر طبیعی بود که خرده بورژوازی نتواند برای مدت طولانی حکومت را در دست نگاه دارد، و پس از ابقای نقش انقلابی خود، یعنی معدوم کردن فئودالیزم، به مقتضای درجه تکامل اقتصادی آنروز فرانسه، مجبور شود در مقابل بورژوازی بزرگ که نظام و تریببات حقوقی و اجتماعی خودش را تثبیت کرده و با پیش آوردن دیکتاتوری ناپلئون، تسلط سیاسی خود را تأمین نموده بود، عقب نشینی کند.

**پایان**